باسمه تعالی شأنه

کتاب تحفهٔ رفیعی در ارث شامل جدولهائی است
برای روشن کردن مطالب. تألیف دانشمند گمنام
محمدقاسم ساوجی معروف بخدابخش در سال ۱۰۳۳
آنرا بنام نواب سید محمد رفیع موسوی اصفهانی نوشته است
کتابی است در موضوع خود کم نظیر و چاپ نشده
و کمیاب است. در ذریعه ۳/۴۳۷ یک نسخه
از آنرا معرفی کرده اند.

سید محمد حجازی ۴۵/۱۲/۲۳

باسمه تعالی شأنه

کتاب تحفهٔ رفیعی در ارث شامل جدولهائی است
برای روشن کردن مطالب. تألیف دانشمند گمنام
محمد قاسم ساوجی معروف بخدابخش در سال ۱۰۳۳
از آن بنام نواب سید محمد رفیع موسوی اصفهانی نوشته است
کتابی است در موضوع خود کم نظیر و چاپ نشده
و کمیاب است. در ذریعه ۳/۴۳۷ یک نسخه
از آنرا معرفی کرده اند.

سید محمد جزایری ۴۵/۱۲/۲۳

٨٦

... تحفهٔ رفیعی

هر کرا مال هست خوردن نیست
او وارثان مال بحسرت بگذارد
با بنا باغ جاودانه رود
با بمیراث خواره بگذارد
مال با زبان برای آن خورد
از ثنیدن زبان زیان دارد

بسم الله الرحمن الرحیم وبک رجائی یا خیر الوارثین

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید الاولین والآخرین محمد المصطفی
افضل المرسلین و وصیه بلافصل علی المرتضی فهو امیر المؤمنین وآله واولاده الطاهرین
صلوات الله علیهم من الملائکة والناس اجمعین اما بعد چون اقل عباد الله محمد قاسم
ساوئی الشهیر بخدابخش حکمی تمامی اوقات خود را نزد علمای کرام امامیه وفقهای ذوی
الاحترام اثنا عشریه قدس الله تعالی اظلال جلالهم الی یوم الحشر البریه صرف علوم دینیه وکسب معارف
یقینیه واستماع حدیث نبویه نموده بمطالعه ومدارست کتب فقهیه بقدر الوسع والطاقة البشریه
گذرانید فی الجمله استحضاری بر دروس مسایل شرعیه بهم رسانید خصوصاً در ضبط قوانین
ومسایل فرایض شرعیه بمطالعه ومدارست آن مشغول داشت که جمعی از صلحا والتقیا
ساوه حفظهم الله عن الآفات التماس نمودند که چون فقهای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین
چندین کتاب در فرایض نقل نموده اند بالفاظ عربیه واکثر مردمان از آن بهره ندارند اگر از کتب
فقها انتخابی نموده مسایل آن را بفارسی بعبارت ظاهری در آورده رساله سازی عند الله
ضایع نخواهد شد بلکه باعث رواج دین مبین خواهد بود این مکینه نیز اجابةً لمسئولهم بموجب
مضمون این دو حدیث نبوی کما قال صلوات الله علیه وآله فعلّموا الناس
الفرایض وعلّموا فانّی امرءٌ مقبوضٌ سیقبض العلم ویظهر الفتن حتی

یختلف

یختلف الامثال فی الفریضة فلا یجدان من یفصل بینهما وعنه صلوٰة الله
علیه وآله تعلّموا الفرایض وعلّموها الناس فانّها نصف العلم وهو
اوّل شیئ ینتزع من امّتی بر خود واجب ولازم دانست که اکثر مسایل فرایض را
با قاعده وتقسیم آن بفارسی روشنی نقل کند چون این مکینه روز شنبه دوم شهر صفر ختم بالخیر
والظفر سنه ثلاثه وثلثین بعد الف من الهجرة شروع نمود حق سبحانه وتعالی توفیق داده جدولی
چند مشتمل بر یکصد وپنجاه خانه در ذکر مراتب میراث آبا واولاد وازواج در چند صفحه شش مرتبه
در طول وپنج مرتبه در عرض فرداً وجمعاً وفرضاً وقرابتاً وردّاً ونقصاناً در تقسیم ترکات این طبقه
اختراع نموده تیمناً وتبرکاً این رساله را بنام نامی واسم سامی گرامی عالیحضرت بندگان رفیع
الشان منیع المکان منبع الجود والاحسان خصّه الله تعالی بالاقبال الازلیة والاجلال
السرمدیة وهو نواب مستطاب معلی الالقاب عالیان مآب سیادت وصدارت واقبال
پناه اعالی وعوالی واجلال دستگاه عالیجاه مرتضی ممالک اسلام مقتدای طوایف انام رافع
اعلام شریعت هادم بنیان بدعت معاقد اصل وفرع مقرر قواعد شرع صاحب اعظم ملجأ
صدور العرب والعجم قبلهٔ انام کعبهٔ خاص وعام قرة عین الرسول قدوة آل البتول مروج شریعت
غرّا مقوی ملت البیضاء مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیه المخصوص بعواطف عنایات
الملک الغنی رفیعاً للسیادة والسعادة والنجابة والصدارة والعزّ والاقبال والاجلال محمد رفیع
الموسوی الحسینی الاصفهانی رفع الله جلال قدره وظلال سیادته وصدارته علی کافة الانام
اجمعین مؤلف ساخته به تحفهٔ رفیعی موسوم گردانید تا هر یک از شیعیان حضرت امیر المؤمنین علی بن

ابی طالب صلوات الله علیه و در تقسیم ترکه مذکوره احتیاج افتد فی الحال بجدول رجوع نمود
مطلب خود را کما هو حقه ادراک نماید و ثواب آنرا ابر وزگار فرخنده آثار نواب کامیاب سپهر رکاب
اشرف اقدس ارفع همیون اعلی خلد الله تعالی ملکه ابداً عاید گردد و استدعا از مکارم اخلاق
اولوا الالباب چنانست که اگر بر سهوی و خللی مطلع بقلم عفو و نیکوئی در اصلاح آن سعی نمایند
و مضمون السهو کالطبیعة الثانیة للانسان را منظور داشته خورده نگیرند و این رساله مشتمل است
بر مقدمه و دوازده فصل و خاتمه **مقدمه** در تعریف نسب و سبب **فصل اول** در موجبات
ارث و آن منحصر است در دو امر **فصل دوم** در موانع ارث و بعضی از لواحق آن و درین
دوازده بحث است **فصل سیم** در حجب از میراث و آن بر دو قسم است **فصل چهارم**
در ذکر عول و تعصیب و آن نیز بر دو قسم است **فصل پنجم** در حساب فرایض و آن مشتمل است بر سه
قاعده **فصل ششم** در مقادیر سهام و اجتماع آن در چهارده صورت **فصل هفتم** در ذکر
میراث آبا و اولاد و ازواج و درین دوازده بحث است و سیصد و شصت و شش جدول **فصل هشتم**
در ذکر میراث اخوة و اخوات با اجداد و درین دوازده بحث است **فصل نهم** در ذکر میراث اعمام
و اخوال و اولاد ایشان و درین دوازده بحث است **فصل دهم** در ذکر میراث بردن بسبب
که زوجیت است و ولا و در هر یکی دوازده بحث است **فصل یازدهم** در ذکر میراث غرقی و مهدوم
علیهم و مسایل متفرقه در باب میراث ذکر و خنثی و درین دوازده بحث است **فصل دوازدهم**
در مناسخات و درین پنج مسئله ذکر شده و قواعد مسایل نصیر الملة و الدین محمد طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه
خاتمه در ذکر بعضی از مسایل اقرارات و وصایا و در هر یکی دوازده بحث است **مقدمه** در تعریف نسب

و سبب

و سبب بدانکه نسب در باب میراث اتصال شرعیت هر دو شخص را با یکدیگر بولادت و منتهی شدن
احدهما بسوی دیگری همچون پدر و پسر یا منتهی شدن هر دو شخص است بسوی شخصی ثالثی یا آنکه
صادق آید بر ایشان اسم نسب از روی عرف **طریق دیگر** اصل نسب ولادت است چو هر گاه شخصی
بهم رسد از نطفه شخصی بحسب شرع آن شخص را ولد میگویند و صاحب نطفه پدر وی است و انثی
مادر وی و پدر و مادر صاحب نطفه و انثی جد و جده ولد اند چه مقدار که بالا روند و اولاد صاحب نطفه و انثی
اخوة و اخوات ولد اند و اولاد پدر و مادر صاحب نطفه و انثی اعمام و عمات و اخوال و خالات ولد اند
چه مقدار که بالا رود و سبب اتصال شرعیت میانه دو شخص است بسبب زوجیت یا ولا **فصل اول**
در موجبات ارث بدانکه میراث اهل اسلام ثابت میشود نزد علمای اثنا عشریه رضوان الله علیهم
بدو امر نسب شرعی و سبب شرعی و ماسوای اهل اسلام که مجوس است نزد علما خلاف است بعضی بر آنند
که ایشان به نسب صحیح میراث میبرند دون فاسد و بسبب صحیح و فاسد میراث میبرند و بعضی
میگویند که باسباب صحیحه میراث میبرند دون فاسد و بعضی میگویند که باسباب صحیحه و فاسده
میراث میبرند و ذکر آن عنقریب مذکور خواهد شد مراتب نسب سه است **اول** مرتبه پدر و مادر
و اولاد است و چون اولاد نباشد اولاد اولاد چه مقدار که پایین رود **دوم** مرتبه برادران
و خواهران است و با عدم ایشان اولاد ایشانست چه مقدار که پایین رود و اجداد چه مقدار
که بالا رود خواه از جانب مادر باشد و خواه از جانب پدر و این مرتبه را فقهای اسلامیه رضوان الله
علیهم کلالات میگویند **سیم** مرتبه اعمام و عمات و اخوال و خالات است و با عدم ایشان اولاد
ایشان چه مقدار که پایین رود و اقرب ازین سه مرتبه ابعد را منع میکنند الا در یک مسئله اجماعیه

که پسر عمّ از جانب پدر و مادر منع عمّ از جانب پدر میکند ذکر این مسئله در فصل نهم خواهد آمد اما
سبب وآن بر دو قسم است قسم اوّل زوجیّت است واین زوج وزوجه داخل میشوند
در جمیع مراتب وهیچ چیز ایشانرا منع نمیکند از میراث بردن سوای کفر وقتل ورق پس هرگاه
موانع ثلاثه در ایشان نباشد آنچه فرض ایشان است بی کم وزیاده می برند با هر ذی فرض
وغیر ذی فرض که باشد واگر میّت را میراث بر نباشد سوای زوج وزوجه وزوج یکسهم زیاده از
حصّه خود میبرد چنانکه هرگاه فوت شود زنی وبگذارد شوهری لا غیر نصیب شوهر با عدم ولد نصف است
ونصف دیگر بدو ردّ میشود ومسئلهٔ ایشان از دو سهم تصحیح میباید برین موجب نصیب شوهر نصف ونصف دیگر او را فرضاً وردّاً
اما اگر شوهر فوت شود از سر زن لا غیر فریضهٔ وی از چهار سهم تصحیح می یابد بر ربع آن که یکیست از زن
است ودر سه ربع دیگر سه قول است قول اوّل آنست که بزن ردّ میشود مطلقا خواه امام ع
حاضر باشد وخواه غایب دوّم آنست که بزن ردّ نمیشود مطلقا خواه امام ع حاضر باشد وخواه
غایب ستیم آنست که در حالتی که امام ع غایب باشد ردّ میشود بزن ودر حالت ظهور امام ع
ردّ نمیشود واین قول نزد بعضی از علمای امامیّه قوی است قسم دوّم از سبب ولاست
ولا پنج قسم است اوّل ولای عتق دوّم ولای تضمّن جریره ستیم ولای آنکسی که مسلمان
شده باشد بر دست وی کافری چهارم ولای مستحقّ زکوة است هرگاه بنده را از مال زکوة
خریده باشند پنجم ولای امام ع است وآن وارث من لا وارث له است وهمچنین از امام ع
فاضل از سهم زوجیّت وطریق قسمت هر یک ان شاء الله تعالی در فصل دهم مفصّلاً ذکر خواهد شد
فصل دوّم در موانع ارث وبعضی از لواحق آن موانع ارث سه است کفر وقتل ورق

اوّل

اوّل کفر است هرگاه وارث کافر باشد خواه حربی وخواه غیر حربی مثل غلاة وغیره که از مورث
مسلمان میراث نمیبرد وممنوع ومحروم است وهمچنین از میراث ممنوع است وارث هرگاه
مرتد شده باشد ومرتد بر دو قسم است مرتد ملّی ومرتد فطری ومرتد ملّی آنست که شخصی کافر باشد
اسلام اختیار کند باز کافر شود ومرتد فطری آنست که شخصی مسلمان زاده ومسلمان باشد بالغ
وعاقل بی اکراه عمداً از روی اعتقاد سجدهٔ بت کند یا پرستیدن آفتاب اختیار کند
یا آنکه عیاذاً بالله مصحف را در قاذورات یا آتش اندازد یا آنکه دشنام خدا ورسول خدا وائمهٔ
معصومین صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین دهد یا آنکه استهزا بخدا ورسول نماید یا آنکه حلال داند
چیزیرا که اجماع امّت بر تحریم او رفته باشند وتحریم او از ضروریات دین شده باشد پس درین صورت
مغضوب خدا ورسول گشت ومردود دنیا وآخرت شد ومثل سگ وخوک نجس العین ووجود وی عدم
مطلق شد گویا که در اصل نبوده است واز میراث پدر ومادر وجمیع خویشان مسلمان ممنوع ومحروم
گشت وتوبه اش مقبول درگاه غفّار نیست بموجب حدیث صحیح محمّد بن مسلم عن الباقر ع
من رغب عن الاسلام وکفر بما انزل علی محمّد صلوات الله علیه بعد
کسی که رو بگرداند از اسلام ومنکر شود بآن چیزی که نازل شده بود
اسلامه فلا توبة له وقد وجب قتله وبانت امرأته وتقسم ما ترك
علی ولده وهمچنین واجب القتل گردید وترکهٔ وی آنچه باشد در حال حیوة مرتد فطری
بر اولادش قسمت مینمایند گویا که فوت شده وجدا میسازند از مرتد زن ویرا واین زن
عدّهٔ وفات نگاه میدارد خواه مرتد فطری کشته شود وخواه زنده باشد اگر زنده
باشد همان که که مرد وبعد از عدّت زن بشوهر دیگر میرود واگر زن مسلمان ومسلمان زاده مرتد

شود زن را قتل نمیکنند ولیکن در بند نگاه میدارند و در اوقات صلوة پنجگانه میزنند تا اگر
توبه نماید یا بمیرد و هم چنین است بحث خنثی بنا بر قولی و مال مرتدّه را در ورثه تقسیم نمی نمایند
تا فوت شود پس اگر مرتدّه غیر مدخوله است فسخ نکاحش میشود و اگر مدخوله است موقوفست با نقضاء
عدّه و اگر مرتدّه ملّی باشد توبه اش میدهند پس اگر توبه نماید فبها و الّا می کشند و اموال و اسباب مرتدّه
ملّی میانهٔ ورثه قسمت نمیشود مادام که در حیوة است چون فوت شود یا اورا مقتول سازند
ترکهٔ وی بعد ازان قسمت میشود و عدّهٔ زن مرتدّ ملّی عدّهٔ طلاقست پس اگر فوت شود شخصی
و بگذارد ولدی کافر یا مرتدّی و ولد مسلمانی ترکهٔ وی از ولد مسلمان است و اگر وی را ولد مسلمان
نباشد و میراث بری مسلمانی نیز نداشته باشد اگر چه در مرتبهٔ بعید باشد مثل اولاد اعمام و اخوال
پس درین صورت میراث آن شخص از معتق وی است و اگر مولی نیز نداشته باشد از ضامن جریرهٔ
وی است و اگر ضامن جریره نیز نداشته باشد میراث وی از امام عم و ولد کافر و مرتدّ ممنوع و محروم
اند از میراث پدر و میراث مسلمان از کافر خواه کافر اصلی باشد و خواه مرتدّ اجماعًا و مسلمانان
از یکدیگر میراث میبرند اگر چه مختلف باشند در مذهب مثل شیعه و سنّی و همچنین کفّار از یکدیگر
میراث میبرند اگر چه مختلف باشند در ملل مثل بت پرست و آتش پرست دوم بنده بودن
است نه میراث می برد بنده و نه از وی میراث می برند پس اگر فوت شود میراث از مالک وی است
پس اگر فوت شود شخصی آزادی و وی را پسری باشد بنده و پسر زادهٔ آزاد میراث شخص از
پسر زادهٔ آزاد است و اگر مطلقا این شخص را میراث بری نباشد آزاد اگر چه بعید باشد
در مرتبه میراث آن شخص از ضامن جریرهٔ وی است و اگر ضامن جریره نیز نداشته باشد

میراث

میراث وی از امام است عم یا آنکه شخص را میراث بری باشد لیکن بنده باشد امام عم
یا حاکم شرع اورا میخرد و آزاد مینماید و تتمهٔ زیادتی قیمت را بوی میدهند و اگر مالک
آن بنده را نفروشد جبرًا از وی بقیمت وقت میخرند یا آنکه فروشد امّا زیاد از ثمن مثل
خواهد واجب نیست زیاده از قیمت وقت دادن همان قیمت وقت را بمالک میدهند
و جبرًا بنده را از وی میگیرند و آزادی می نمایند و کافیست خریدن بدون آزاد کردن
و اگر فرضًا میراث زیاده از یکی باشد و کمی کند ترکه از قیمت مجموع ایشان یا از قیمت بعضی
از ایشان درین صورت ترکه از امام عم است و ایشان را نمیخرند و اگر میراث بر یک شخص
باشد و ترکه نصف قیمت وی باشد یا کمتر یا بیشتر درین مسئله خلافست بعضی میفرمایند
که نصف قیمت را میدهند و آن شخص را میخرند و تتمه را خود سعی میکند و بعضی میفرمایند
که در اصل وی را نمیخرند و ترکه از امام عم است بدانکه هر گاه آزاد شود بعضی از بنده میراث
میبرد بقدر آن آزادی و همچنین میراث می برند وارثان بقدر آزادی وی میراث
نمی برد مدبّر و مکاتب مشروط و مکاتب مطلق اگر چیزی از مال کتابت نداده
باشد و امّ ولد نیز میراث نمی برد از مورّث خود و از مالک خود امّا آزاد میشود
بعد از فوت مالک از نصیب ولدش مسئله خلافست میانهٔ علما رضوان الله علیهم
در فکّ رقبه غیر پدر و مادر و ولد صلب میّت از برای میراث بران مثل خریدن
برادر و خواهر و عمّ و عمّه و خال و خاله و ولد ولد و غیر اینها و هم چنین خلاف است
در فکّ رقبهٔ زن و شوهر و اگر آزاد شود بنده یا مسلمان شود کافری پیش از قسمت

ترکه میراث میبرند اگر بورثهٔ دیگر یا به بیت المال امام ع نقل ترکه نشده باشد والا که نقل شده باشد
ایشان محروم اند سیم از موانع ارث قتل است و آن قاتل میراث نمی برد از مقتول اگر کشته
از روی عمد و ظلم کشته باشد و اگر بوده باشد این کشتن غیر ظلم مثل قصاص یا حد یا آنکه مورث قصد
قصد کشتن وارث کرده بجهت دفع از نفس خود مورث را کشت درین چند صورت از میراث محروم
نیست اما اگر شخصی از روی خطا مورث خود را بکشد درین مسئله چند قول است اول آنکه میراث نمیبرد
ازو و این نیز مثل عمد است دوم آنکه میراث میبرد هم از مال مقتول و هم از دیت او سیم آنکه
از مال مقتول میراث میبرد اما از دیت میراث نمیبرد و این قول آخر نزد فقهای امامیه احسن است و شاید
اند درین مسئله پدر و پسر و غیرهما از صاحبان نسب و سبب و فرقی نیست در کشتن عمد که خود بکشد
یا سبب کشتن مورث شود چه اگر گواهی دهد که با جمعی از روی ظلم و عمد نزد حاکم شرع بر مورث خود
امری که مورث واجب القتل شود چه درین صورت از میراث مورث ممنوع است و اگر گواهی بر مورث
خطائی بدهد میراث میبرد از ترکه مورث و اگر بوده باشد گواهی وارث بحق و بعد از آن مورث را
بکشند از میراث ممنوع نیست و اگر بگیرد شخصی مورث خود را یا آنکه راه بیابد و دیگران مورث را
بقتل رسانند درین دو صورت فقها اشکال نموده اند و اگر دو ولد یکی پدر را جراحت کند و دیگری
مادر را و بعد از آن دفعةً پدر و مادر فوت شوند و دیگر وارثی سوای این شخص نداشته باشند هر یک
از آن دو ولد میراث آن کسی میبرند که نکشته اند و قصاص مینمایند هر دو ولد یکدیگر را اگر عفو نمایند
هر کدام هر کدام دیگر را میرسد قصاص نمودن بر عفو کننده و اگر عفو نکنند احدهما دیگری را و پیشدستی آن دیگری را
نماید یکی ازین دو ولد و بکشد ولد دیگر را مال ولد کشته شده از وی است و قصاص نیز از وی ساقط است

واگر بکشد

واگر بکشد برادر بزرگ دوم برادر را و بکشد برادر سیم برادر چهارم را میراث برادر چهارم از برادر
بزرگ است و مر برادر بزرگ راست کشتن برادر سیم و برادر سیم را نمیرسد که برادر بزرگ را بکشد مگر آنکه
رد نماید بسوی برادر بزرگ نصف دیت وی را چرا که چون که برادر بزرگ برادر دوم را کشت مال برادر
دوم از برادر سیم و چهارم است و همچنین برادر سیم و چهارم راست طلب نمودن خون برادر دوم از برادر
بزرگ بالمناصفه چون برادر سیم برادر چهارم را کشت از میراث برادر چهارم بری شد و میراث
برادر چهارم از برادر بزرگ است و نصف قصاص که حق برادر چهارم بود بر برادر بزرگ ساقط شد
پس اگر برادر سیم نصف دیت برادر بزرگ را بدهد میتوانند قصاص وی نمود والا نه و اگر بکشد
فرضاً ولدی پدر خود را میراث از اولاد ولد قاتل است اگر پدر را ولد صلبی نباشد و منع نمیکند
دیگر ورثه از اولاد ولد قاتل بجنایت پدر ایشان چه درین صورت ولد ولد از جد خود میراث
میبرد و اگر این ولد قاتل را ولدی نباشد و هم چنین اولاد اولاد و مقتول را ولد صلبی باشد کافر هم
ولد قاتل و هم کافر از میراث محروم و ممنوع اند و میراث از دیگر ورثه است و اگر دیگر ورثه نباشد
از امام ع است پس اگر مسلمان شود ولد کافر تمام ترکه از وی است و او راست کشتن ولد قاتل
و اگر نقل ترکه به بیت المال امام ع شده باشد طلب خون مینماید از ولد قاتل و از ترکه محروم است
و اگر نبوده باشد کشته شده را وارثی سوای امام ع نیست بر امام ع عفو نمودن قاتل بلکه
میکشد قاتل را یا آنکه دیت میگیرد مسئله هر گاه کشته شود شخصی خواه از روی عمد و خواه از روی
خطا و بعد از آن ورثه خونبهای شخصی بگیرند درین خونبها شریکند هر یک از میراث بران خواه بطریق
نسب باشند و خواه بطریق سبب سوای آن شخص که از جانب مادر میراث میبرد که میانهٔ علما در میراث

برادر از جانب ام در این صورت خلاف است و میراث نمی‌برند زن و شوهر قصاص را و قصاص
نمودن از صاحبان نسب است اما در دیت شریکند هرگاه وارثان بدیت راضی شوند پس اگر بکشد شخصی
زن شخصی را یا شوهر زنی را قتل این شخص بشوهر و زن نمیرسد اگر وارثان بدیت راضی شوند ایشان
از دیت میبرند بقدر حصهٔ خود بدانکه دیت در حکم مال میت است از دیت میدهند قرض کشته شده را
و بیرون میکنند آنچه وصیت نموده و اگر بکشند شخصی را از روی عمد و آن شخص را قرضی باشد خلاف است
میانهٔ علما درین مسئله که آیا قرض خواهان را میرسد که منع نمایند ورثه را از قصاص نمودن تا آنکه دیت بگیرند
بیشتر بعضی آنست که نمیرسد قرضخواهان را منع کردن از قصاص و در روایتی واقع شده است که میرسد
قرضخواهان را منع کردن از قصاص یا آنکه وارثان ضامن قرض شوند اما لواحق موانع ارث
و درین لواحق نه بحث ذکر خواهد شد که مجموع دوازده بحث باشد اول موانع ارث لعان است و سبب
لعان آنست که شخصی با زن دایمی خود که با وی دخول نموده باشد بنا بر قول آنکه بگوید که میدیدم که تو
با فلان شخص زنا کردی و بینهٔ شرعیه برین قول نداشته باشد چون زن و شوهر نزد حاکم شرع روند
و میان ایشان لعان واقع شود بطریقی که در کتاب لعان مقرر است قطع میراث میشود میانهٔ
زن و شوهر و شوهر و زن دوم از لواحق موانع ارث ولد الزنا بودن از طرفین است
چه اگر مخصوص میشود زنا باطرفی میراث نمیبرد زانی از ولد و ولد از وی خاصة و توارث میانهٔ
ولد و غیر زانی هست و آنکه نزدیک بوی است پس اگر شخصی ولد الزنا از طرفین باشد میراث نمیبرد از
پدر و مادر و نه آنکسی که نزدیک به پدر و مادر باشند و هم چنین میراث نمیبرند پدر و مادر از ولد الزنا
و نه آنکسی که نزدیک باشند با ایشان پس میراث ولد الزنا از اولاد ولد الزناست و اولاد اولاد ذی الاقرب

فی الاقرب و زن و شوهر وی و اگر اینها نباشند از ضامن جریرهٔ وی است و اگر این نیز نباشد میراث
وی از امام علیه السلام است سیم ولد ملاعنه و توضیح این مسئله چنانست که منکر شود مردی ولدی را
که زن او زائیده باشد از شش ماه بیشتر از حین دخول آن مرد مادام که تجاوز نکند از اقصای
مدت حمل که آن ده ماه است نزد بعضی چون میانهٔ زن و شوهر لعان واقع شود نزد حضرت حاکم
شرع قطع نسب این ولد میشود از پدر و هر یک از دیگری میراث نمی‌برند پس اگر فوت شود ولد
ملاعنه میراث نمیبرد از وی پدر وی و نه آن شخص که به پدر وی نزدیک باشد و هم چنین میراث ولد
ملاعنه از مادر وی است و از آنکسی که بمادر وی نسب میرسانند از برادران و خواهران و خاله
و عم و عمه و غیر اینهم و میراث میبرد از ولد ملاعنه ولد وی و زن وی و شوهر وی پس اگر فوت شود
ولد ملاعنه و بگذارد مادری و پدری و پسری و دختری پس سدس ترکهٔ وی از مادر است و تتمه از پسر
و دختر پسر را دو سهم و دختر را یک سهم و اگر اولاد نداشته باشد ثلث ترکهٔ وی از مادر است فرضا و ثلثان
دیگر ردا و اگر مادر نیز نداشته باشد میراث ولد ملاعنه از برادران و خواهران و اولاد ایشان که از جانب
پدر و مادر باشد بالتسویة ذکورا و اناثا قسمت مینمایند الاقرب فالاقرب و اگر این مرتبه نیز نباشد میراث
وی از مرتبهٔ ثالث که خال و خاله و اولاد ایشان الاقرب فالاقرب و اگر این مرتبه نیز معدوم باشد
میراث وی از امام است علیه السلام هرگاه مولا و ضامن جریره نداشته باشد و زوج و زوجه ولد ملاعنه نصیب
خود را از ترکه اخذ مینماید با هر مرتبه که باشند و اگر اعتراف نماید پدر وی به نسب قبل از تمام نمودن لعان
در نزد حاکم شرع ولد و پدر از یکدیگر میراث میبرند و قطع نسب میانهٔ ایشان نمیشود و اگر اعتراف
نماید بعد از وقوع لعان میراث نمیبرد پدر از ولد اما ولد از پدر میراث میبرد و اگر نفی کند پدر بلعان

توأمین را توامین از یکدیگر میراث میبرند نه برادر مادری لا غیر و اگر فوت شود ولد ملاعنه و بگذارد
دو برادر از جانب پدر و مادر و دیگری از جانب مادر مساوی اند هر دو در قسمت ترکه **چهارم**
از لواحق موانع ارث ولد مشکوک فیه است چنانکه شخصی بزن خود یا کنیز خود دخول نمود و بعد از
دخول آن شخص دیگری نیز دخول نمود بشبهه در همان حال ولدی بهم رسید این ولد مشکوک فیه نزد بعضی
از میراث ممنوع است و میراث از ولد حقیقی غیر مشکوک فیه است و بعضی میفرمایند که پدر نفقه باین ولد
مشکوک فیه میدهد و در وقت فوت خود چیزی برای این ولد مشکوک فیه جدا بسازد والله اعلم
پنجم از لواحق موانع ارث مالک شدن میراث است مر حمل را و حمل میراث نمیبرد مگر بدو شرط یکی
منفصل شدن و زیست زنده اگر چه بیفتد از شکم مادر بجنایت شخص دیگر و وجود زیست در وقت فوت
پدر شرط دوم اگر این دو شرط در وی مفقود باشد میراث نمیبرد و مثل معدوم است پس اگر بیاید این
حمل در اقصی مدت حمل که آن ده ماه است نزد بعضی از ابتدای فوت پدر میراث نمی برد و اگر بیاید کمتر از
ششماه از حین فوت پدر میراث برد و اگر بیاید میانه این دو مدت درین صورت نیز میراث میبرد
بشرط عدم تزویج که انتساب حمل با آن تزویج صحیح باشد چرا که نسب درین صورت ثابت است و میراث
نیز تابع نسب است و شرط زیست متصف بودن ولد بحیات در وقت فوت پدرش چه اگر در وقت فوت
مورث این ولد علقه باشد یا نطفه که میراث می برد و دانسته میشود حیات حمل در وقت ساقط شدن
وی از مادر بدو امر یکی فریاد کردن وی است دوم حرکت ظاهری نمودن پس اگر مشتبه شود
این حرکت مثل بهم جستن و واشدن چیزی میراث نمیبرد و اگر بهم گیرد انگشتان خود را و بعد از آن
بکشاید این حرکت دلیل حیات و زیست و میراث میبرد و اگر بیرون آید نصف حمل و فریاد کند و بعد از آن

فوت

فوت شود و تمام بیرون آید اشهر آنست نزد فقها که میراث نمی برد **ششم** از لواحق موانع ارث
اشتباه تاریخ موت است در غیر غرق و هدم بنا بر قولی چنانکه دو کس یکبار کردن بزنند یا در آتش اندازند
یا آنکه یکبار بمیرند و مثل این که درین چند صورت میراث از یکدیگر نمی برند مثل پدر و پسر و عکس و میراث
میبرد از هر یک از ایشان دیگر ورثه ایشان **هفتم** از لواحق موانع ارث دخول کردن مریض است زنی را
که در مرض موت عقد نموده باشد چه درین صورت که مریض دخول ننموده فوت شود نه میراث میبرد
آن زن نه مهر اما عده نگاه میدارد **هشتم** از لواحق موانع ارث انقطاع خبر است از اسیر
و مفقودی که ندانند فوت ایشان را چه درین صورت میراث از ایشان نمیبرند تا وقتی که عالم بر فوت
ایشان شوند یا آنکه بگذرد دیگ مدتی که ممکن نباشد زنده بودن ایشان غالباً و تعیین این مدت
از وقت ولادت این اسیر و مفقود است نه از وقت غیبت ایشان و هر وقت که حاکم شرع قضا
کند بموت ایشان وارث ایشان کسانی هستند که موجود اند در وقت حکم حاکم شرع نه آن جماعتی که در
وقت غیبت ایشان بوده اند اما اگر فوت شود شخصی در زمان غیبت و فقدان خبر که شخص
مفقود از وی میراث می برده باشد واجب است توقف در حصه این مفقود تا آنکه ظاهر شود احوال
پس اگر زنده است مال و ارث آن خبر و الا بورثه موجود وی میدهند **نهم** از لواحق موانع ارث دین
است که تمام ترکه را فرا گرفته باشد چه درین صورت ورثه از ترکه ممنوع است و آن ترکه تعلق بصاحب
دین دارد اما نزد بعضی آنست که ترکه از ورثه است و ایشان از تصرف در ترکه ممنوع اند تا دین را
نداده اند خواه از ترکه و خواه از مال خود و اگر دین ترکه را فرا نگرفته باشد ورثه راست آنچه از دین
زیاد است و تتمه در حکم مال میت است **فصل سیم** در حجب بغیر منع و این حجب بر دو قسم است

قسم اوّل آنست که حجب از اصل میراث میکند و این رعایت مرتبه اقربیت بمیّت از ابعد الّا

در یک مسئله اجماعیّه که ذکر آن در فصل نهم خواهد شد پس منع مینماید ولد صلب میّت خواه مذکر باشد

وخواه مؤنّث ولد ولد را هر چند که پایین رود از اولاد و همچنین منع مینماید کسی را که نزدیک بمیّت باشند

همچون عمّ و عمّه و خال و خاله و جدّ و جدّه و اولاد هر یک از اینها را و شریک نمیشد با ولد هیچ یک از طبقات

و مراتب مذکوره سوای آنکه پدر و مادر و زوج و زوجهٔ میّت و چون معدوم شوند اولاد قایم مقام ایشان شوند

اولاد اولاد مثل پدران خود با پدر و مادر میّت خواه مذکر باشند و خواه مؤنّث و این اولاد اولاد مثل پدران را

خود با پدر و مادر میّت که الحال جدّ و جدّهٔ ایشان باشند و میراث میبرند الاقرب فالاقرب چون پدر و مادر

و اولاد اولاد چه مقدار که پایین رود و اگر معدوم شوند میراث از برادران و خواهران و جدّ و جدّهٔ میّت است

و منع میکنند ایشان غیر مرتبهٔ خود را هر یک در مرتبهٔ خود سوای زوج یا زوجهٔ میّت را که ایشان میراث

میبرند و هم چنین منع میکنند برادران و خواهران با وجود خود اولاد خود را و اجداد منع مینمایند

با وجود خود پدران خود را و پسران خود را و منع مینمایند برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان

اولاد اجداد را در میراث بردن با ایشان مثل عمّ و عمّه و خال و خاله و اولاد اعمام و اخوال اما هر گاه

اجداد نباشند منع نمیکنند اخوهٔ و اخوات و اولاد ایشان آبای اجداد را و اگر قایم مقام پیران

خود اند چه مقدار که بالا روند مثل جدّ جدّ جدّ و جدّهٔ جدّه و هم چنین منع نمیکنند اجداد اولاد اخوه و اخوات را

هر گاه اخوهٔ و اخوات نباشند چون این مرتبه که ذکر کرده شد معدوم شوند میراث متوفّی از اعمام و اخوال

میّت و چون اعمام و اخوال نباشند میراث از اولاد ایشانست چه مقدار که پایین رود و این اعمام و اخوال

میّت و اولاد ایشان منع مینمایند اعمام و اخوال پدر میّت را و همچنین اعمام و اخوال مادر میّت را منع

واخوال

متقرّب بابوین

واخوال و اجداد و جدّات میّت مینمایند متقرّب باب را با آنکه مساویست در درجه یعنی هر گاه متقرّب

بابوین نباشند قایم مقام و میّت در آنچه متقرّب بابوین می رسید مثلاً هر گاه بوده باشد

متوفّی را برادری از جانب مادر و خواهری از جانب پدر و مادر منع مینماید خواهر از جانب پدر و

مادر برادر از جانب پدر را هر گاه خواهر از جانب پدر و مادر نباشد برادر از جانب پدر قایم مقام

ویست و آن جماعتی که بسبب میراث میبرند اگر چه در مرتبهٔ بعید باشند منع میکنند آزاد کنندهٔ مورث

خود را منع می نمایند آزاد کننده ضامن جریرهٔ مورث خود را و ضامن جریره منع مینماید امام علیه السلام را

دوم آنکه حجب مینماید از بعض میراث و این بر دو قسم است **اوّل** حجب ولد است **دوّم** اخوه

امّا حجب ولد و آن دو نوع است **اوّل** حجب ولد است خواه مذکر باشد و خواه مؤنّث و چون

ولد نباشد ولد ولد چه مقدار که پایین رود منع مینمایند ایشان هر یک از پدر و مادر را از بردن زیاده

از ششش یک مگر در صورتی که یک دختر باشد متوفّی را با پدر یا مادر یا اگر بیشتر از یک دختر باشند

با پدر یا مادر چه درین صورت زیاده از ششش یک میبرند در اوّل ارباعاً میانهٔ دختر و احد ابوین

قسمت میشود و در دوّم اخماساً قسمت میشود میانهٔ دختر و پدر و مادر و در سیّم که بیشتر از یک

دختر است احد ابوین نیز اخماساً حصّه میشود چنانکه چهار عدد از دختران است بالتّسویه میانهٔ

خود قسمت مینمایند و یک عدد از احد ابوین است و ذکر هر یک عنقریب خواهد شد **دوّم** حجب

ولد است خواه مذکر باشد و خواه مؤنّث و با عدم وی اولاد وی چه مقدار که پایین رود مر زوج

و زوجه را از نصیب اعلی که آن نصف است مر شوهر را و ربع است مر زن را با عدم ولد بنصیب ادنی

که آن ربع ترکه است مر شوهر را و ثمن ترکه است مر زن را با وجود اولاد **امّا** حجب اخوه و این اخوه

حجب مینماید دون اولاد اخوه مادر را زیاده بردن از سدس یک به شش شرط شرط اول
از شروط عدد اخوه است که آن دو است یا بیشتر یا یک مذکر است و دو مؤنث و اگر مذکر نباشد
چهار مؤنث و اگر خنثی باشند اخوه کمتر از چهار عدد باید نباشند دوم آنست که این دو برادر در
بنده و قاتل و کافر نباشند چه اگر چنین است منع مادر نمیکنند و حکم معدوم دارند سیم از شروط
وجود پدر است اگر پدر موجود نباشد منع نمیکنند چهارم آنکه دو برادر از جانب پدر و مادر باشند
میت را یا از جانب پدر که اگر از جانب مادر باشند منع نمیکنند مادر را اگرچه بسیار باشند پنجم
آنست که این دو برادر را زائیده باشند که اگر در شکم مادر باشند منع مادر نمیکنند ششم
از شروط آنست که دو برادر در زنده باشند چه اگر فوت شده باشد و کمتر از دو مانده باشد
منع نمیکند و هم چنین منع نمیکند اخوه مادری برادر از ثلث بسدس فصل چهارم در ذکر
عول و تعصیب عول یعنی زیاده نمودن تعصیب یادتی از سهم ذی فرض را بعصبه دادن که آن
خویشان ذکور از جانب پدر میت باشند و این عول و تعصیب هر دو نزد علماء اثنا عشریه رضوان الله
علیهم اجمعین باطل است و زیاده بر فریضه نمی نمایند برای محال بودن آن که فرض کند خدا تعالی
مالی را که باقی نماند بلکه داخل میسازند نقص را بر دختر تنها یا بیشتر یا بر آن شخص که به پدر نزدیک است
و اما نزد مخالفین معتبر است بدو طریق اول آنکه زیاده میکنند در فریضه یا آنکه نقص را بر اهل
لازم می آورند مثلا هر گاه بگذارد متوفی شوهری و دو خواهر از جانب پدر و مادر فرض شوهر
نصف ترکه است و فرض خواهران ثلثان میانه مخرج نصف و ثلثان که دو و سه باشد تباین
ضرب نمودیم احدهما را بر دیگری شش حاصل شد قسمت نمودیم برین موجب شوهر نصف نصیب ۳
نصیب

میان نصیب دو خواهران ثلثان نصیب ۴ فریضه است که چهار عدد باشد درین صورت
نقص بر ایشان لازم آید اما مخالفین یکعدد دیگر زیاده مینمایند که چهار باشد و ثلثان چون فرض
ایشانست درست ببرند و نقص را روا نمی دارند و این عمل نزد فقهای امامیه باطل است و عول
نمی باشد مگر بمزاحمت زوج یا زوجه یعنی گاه زوج یا زوجه داخل شوند در فریضه هر یک از
ایشان فرض خود را صحیحا اخذ می کنند و داخل نمیشود نقص چنانکه ذکر کرده شد بر یک دختر
یا بیشتر یا بر شخصی که از جانب پدر و مادر باشد یا پدر را از اخوه و اخوات و دون متقرب بمادر که بر ایشان
نقص لازم نمی آید و حصه خود را صحیحا میبرند مثال اول هر گاه فوت شود زنی و بگذارد شوهری
و پدر و مادری و یک دختر فرض پدر و مادر سدس است و فرض شوهر ربع میانه مخرج سدس و ربع توافق
است بنصف ضرب نمودیم نصف احدهما را بر دیگری دوازده حاصل شد برین موجب شوهر ربع نصیب ۳
پدر سدس نصیب ۲ مادر سدس نصیب ۲ دختر نصف ۶ نصیب ۵ نقص بر یک دختر لازم آید مثال دوم
هر گاه فوت شود زنی و بگذارد احد ابوین و شوهری و دو دختر یا بیشتر اول عددی که سدس
و ربع داشته باشد دوازده است قسمت نمودیم برین موجب شوهر ربع نصیب ۳ احد الابوین سدس نصیب ۲
و دو دختر ثلثان ۸ نصیب ۷ نقص بر دختران لازم آید مثال سیم هر گاه بگذارد متوفیه شوهری
و سه خواهر از جانب پدر و مادر نصیب شوهر نصف ترکه است و نصیب خواهران ثلثان میان
مخرج ثلث و نصف تباین است ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل شد برین موجب شوهر نصف نصیب ۳
خواهران ثلثان نصیب ۳ نقص بر خواهران لازم آید مثال چهارم اگر فوت شود زنی
از او شوهری و یکخواهری از جانب مادر و یکخواهر از جانب پدر و مادر اول عددی که سدس

ونصف داشته باشد شش است براینموجب تقسیم میشود شوهر نصف نصیب ٣ خواهر مادری سدس نصیب ١ خواهر پدری مادری نصیب ٢

درینصورت چون شوهر و خواهر از جانب مادر نصیب خود بردند تتمه از خواهر از جانب پدر مادر شد و نقص بر وی لازم آید چرا که نصیب وی نصف ترکه است اگر یکی باشد و ثلثان ترکه است اگر بیشتر از یکی باشد **اما تعصیب** ردّ کردن زیادتی ترکه است بعد از اخذ صاحبان فرض فرض خود را بخویشان ذکور از جانب پدر بمذهب مخالفین مثلا هرگاه بگذارد متوفی یکدختر و عمّی لاغیر ترکهٔ وی از دو سهم منقسم میشود چرا که نصیب دختر نصف ترکه است که یک سهم باشد از دو سهم و نصف دیگر بمذهب مخالفین از عمّ است که عصبه پدر باشد و این قاعده نزد فقهای اثنا عشریه رضوان الله علیهم اجمعین باطل است و قاعده نزد ایشان آنست که هرگاه ذی فرض فرض خود را از ترکه اخذ نماید تتمه دیگر بر ورّد میشود هرگاه میراث بری نباشد سوای وی چنانچه در مثال فوق گذشت آن یکسهم دیگر باز بدختر رد میشود و اگر میراث بر دیگر باشد و لیکن فرض بموجب آیه قرآن ظاهر او دران صورت نداشته باشد اما میراث بر باشد دران مرتبه پس آن زیادتی بعد از اخذ صاحبان فرض فرض خود را از ترکه بدو ردّ میشود بقرابت چنانکه فوت شود زنی از سر شوهر و مادر و پدری مادر و شوهر است و فرض شوهر نصف است و فرض مادر ثلث میانهٔ مخرج ثلث و نصف تباین است ضرب نمودیم احدهما را در دیگری شش حاصل شد براینموجب شوهر نصف نصیب ٣ مادر ثلث نصیب ٢ پدر تتمه بقرابت نصیب ١

پس درینصورت که صاحبان فرض فرض خود را از ترکه اخذ نمودند یک سهم باقی ماند به پدر دادیم بقرابت و هم چنین اگر فوت شود شخصی و بگذارد پدری و مادری و زنی فرض مادر ثلث است و از زن ربع میانهٔ مخرج ربع و ثلث تباین است ضرب نمودیم سه را در چهار

دوازده حاصل شد براینموجب مادر ثلث نصیب ٤ زن ربع نصیب ٣ پدر قرابةً تتمه نصیب ٥

پس درینصورت بعد از اخراج فرض صاحبان فرض پنج عدد باقی ماند ردّ نمودیم بسوی پدر بجهت قرابت و اگر فرضاً مادر را مانعی باشد از برادران باز فاضل از سهام را به پدر میدهند بقرابت پس در مثال اوّل یک سهم از مادر است و سه سهم از شوهر و دو سهم باقی از پدر است و در مثال دوم ربع از زن است و سدس از مادر که مجموع پنج عدد باشد و تتمهٔ دیگر که هفت سهم است از پدر است و اگر قرابت بعیده باشد مثل عمّ و برادر و مانند آن ردّ مینمایند فقهای امامیه رضوان الله علیهم آن زیادتی را بسوی ذوی فرض سوای زوج و زوجه که بدیشان مطلق ردّ نمیشود مثلا هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد پدر و مادری و یکدختر و یک برادر یا عمّی نصیب پدر و مادر سدسان است و نصیب دختر نصف اقل عددی که نصف و سدسان داشته باشد شش است سدسان را که دو است به پدر و مادر دادیم نصف فریضه که سه است بدختر دادیم باقی ماند بعد ذلک یکعدد مخالفین آن یکعدد را به برادر یا عمّ ردّ مینمایند بواسطهٔ قرابت و این قاعده نزد فقهای امامیه رضوان الله علیهم باطل است و ردّ مینمایند آن عدد را به پدر و مادر و دختر اخماساً بدین طریق که یک حصّهٔ آن را به پدر میدهند و یک حصّهٔ دیگر بمادر و سه حصّهٔ دیگر را بدختر درین صورت چون یکعدد بر ایشان صحیحاً منقسم نمیشود فریضهٔ یک در مخرج خمس ضرب نمودیم پنج را در اصل فریضه که آن شش است سی حاصل شد براینموجب قسمت نمودیم

پدر سدس فرضاً و ردّاً نصیب ٤ ١ مادر سدس فرضاً و ردّاً نصیب ٤ ١ دختر نصف فرضاً و ردّاً نصیب ١٢ ٣

فصل پنجم

در حساب فرایض بدانکه ایدک الله تعالی که عادت اهل حساب چنانست که بیرون آورند حصّهٔ هر یک از ارباب حقوق را از اقل عددی که منقسم شود بر ایشان صحیحاً و دران کسری نباشد

واضافه میکنند حصهٔ هر یک از ایشان را بسوی آن عدد چنانکه شخصی که فوت شود و بگذارد دو پسر وسوال کنند میراث ایشانرا از اهل حساب میگویند که هر یک از پسرانرا سهمی است از دو و هر گویند که ترکه را با ایشان دو حصه کنید و اسم میبرند این عدد مضاف الیه را که سهم است اصل مال و مخرج سهام و این مخرج سهام اقل عددیست که بیرون آید از وی آنچه مطلوبست صحیحًا و در دانستن این قاعده سه قاعده مختصری درین رساله نقل نموده شد و بالله التوفیق **قاعدهٔ اوّل** در نسبت میانهٔ اعداد دو عدد نسبت بیکدیگر مثل یکدیگرند یا آنکه مختلف اند اگر مثل یکدیگرند آنرا **متماثلان** گویند چون دو و دو و سه و سه و چهار و چهار و مانند اینها پس عمل با حد هما نمودن کافیست یا آنکه مختلف اند و این دو عدد مختلف هر گاه چنین باشد که اقل را از اکثر کم نمایی یکمرتبه یا بیشتر از عدد اکثر یک باقی ماند آن دو عدد را **متباینان** گویند چون سه و چهار و چهار و پنج و شش و هفت یا سه و سیزده و مثلهم پس قاعده درین آنست که ضرب نمایند احدهما را بر آن دیگری یا آنست که بنزد کمتر را از بیشتر فنا کند آن بیشتر را بدو بار و لیکن باید که آن کمتر کمتر از نصف بیشتر نباشد **متداخلان** بعضی چون دو و چهار و سه و شش و چهار و هشت و مانند اینها و این دو عدد را باهم گویند و قاعده درین آنست که عمل با کثر نمایند و این قسم را بعضی از محاسبین توافق بمعنی اعم میدانند هر گاه میانهٔ عدد رؤس و سهام باشد در و عمل توافق میکنند و قاعده در نزد بعضی دیگر آنست که عدد کم میباید مفنی عدد بیشتر باشد بدو بار چنانکه گذشت یا چند بار مثل سه و دوازده و حقیقتًا قاعده اوّل بهتر است نزد مقابل ما آنست که هر گاه ساقط کنی اقل را از اکثر یکبار یا چند بار باقی ماند عددی زیاده بر واحد که آن عدد مفنی هر دو باشد چون نسبت چنین باشد میانهٔ

اعداد

اعداد آنرا **متوافقان** گویند مثل چهار و شش و شش و نه و دوازده و شانزده و بیست و پنج سی و بیست و چهار و سی و قس علی هذا الیس اگر باقی دو عدد است آن عدد را توافق بنصف گویند و اگر سه باقی ماند توافق بثلث گویند و اگر چهار باقی ماند توافق بربع گویند و اگر پنج ماند توافق بخمس گویند و هم چنین تا بعشر رسد پس اول که دو باقی ماند این دو چهار را فنا میکنند بدو بار و شش را بسه بار و دران دیگر شش باقی میماند که فنا میکند بیست و چهار را بچهار بار و سی را به پنج بار و همچنین توافق بسبع و سدس و ثمن و تسع و عشر می باشد و چون از ده تجاوز نمود بجزء باشد چنانکه میگویند بیک جزء از یازده جزء و قاعده در توافق آنست که اگر توافق بنصف است نصف احدهما را در دیگری ضرب باید نمود چون شش و چهار و اگر بثلث است ثلث احدهما را و اگر بربع ربع احدهما را و همچنین اگر بجزء است جزء احدهما بالنسبة مثلا اگر فوت شود شخصی و بگذارد بیست و دو برادر از جانب پدری و سی و سه برادر از جانب مادری پس دو را در سه ضرب بنمائیم برای آنکه دو جزو دارد از یازده جزو یا سه را در بیست و دو ضرب میکنیم و حاصل را در اصل فریضه ایشان در اینصورت که دو را در سی و سه ضرب نمودیم شصت و شش حاصل آید این حاصل را در اصل فریضه ضرب کردیم ۱۹۸ بر اینموجب تقسیم نمودیم

سی و سه برادر مادری بالتسویه — بیست و دو برادر پدری ثلثان بالتسویه — **قاعدهٔ دوّم** در ذکر

مخارج فروض ستّه و لواحق آن **باید دانست** که مخارج پنجست — نصف از دو — ثلث و ثلثان از سه — ربع از چهار — سدس از شش — ثمن از هشت — چون مخارج فروض ستّه محقق گشت

هر گاه در ورثهٔ وی فرضی نیست و مساوی اند تمام ایشان در قسمت ترکه عدد رؤس ایشان اصل مالست چنانکه فوت شود شخصی و بگذارد دو پسر یا کمتر یا بیشتر مال شخص را میگوئیم هر یک از ورثه را

سهمیست از دو و بقدر رؤس ایشان آنچه باشد و اگر با این پسران دختری باشد برای هر مذکر دو سهم
و برای هر مؤنث یک سهم تقدیر میکنیم آنچه حاصل میشود اصل مال را بر آن قسمت میکنیم مثلا اگر بگذارد
متوفی هشت دختر و دو پسر مال را بر دوازده حصه قسمت میکنیم و برین قیاس چه مقدار که باشند و اگر
در ورثه صاحب فرضی باشد یا اصحاب فروضی باشند طلب مینمائیم اقل عددی که آن سهم یا سهام درو باشد
و آن عدد را علما مخرج سهام میگویند اما مخرج مفرد خود ظاهر است و احتیاج به بیان ندارد و بعینه
مخرج مکرر نیز همانست مثل ثلث و ثلثان که هر دو از سه اند و سدس و سدسان که از شش اند چنانکه
ذکر کرده شد در فوق **و طریق جستن مخرج مضاف** ضرب نمودن مضاف و مضاف الیه است
در یکدیگر خواه میان ایشان تباین و خواه توافق و خواه تداخل باشد قطع نظر از نسبت میباید نمود
مثلا در جدا نمودن مخرج خمس سدس پنج را در شش ضرب نمودیم سی حاصل شد این عدد سدس دارد
که پنج است و سدس آن خمس دارد و همچنین مخرج سدس و ثمن شش را در هشت ضرب نمودیم چهل و هشت
حاصل شد سدس این عدد هشت است که ثمن دارد و قس علی هذا القیاس **اما مخرج معطوف**
چون دو عدد یا بیشتر را بر یکدیگر عطف نمایند مثل ربع و ثلث و سدس و ثمن یا ربع و ثلث و خمس و همچنین
پس درین صورت اعتبار مینمائیم مخرج کسر معطوف و معطوف علیه پس اگر متباین اند ضرب مینمائیم احدهما را
در یکدیگر و اگر متوافقند ضرب میکنیم جزو وفق احدهما را در دیگری و اگر متداخلند اکتفا میکنیم باکثر
آن و بعد از ان حاصل ضرب را اعتبار میکنیم با مخرج کسر سیم و همچنین تا آخر مثلا در پیدا نمودن مخرج
ربع و ثلث اعتبار نمودیم مخرج هر یک را مخرج ثلث که سه است و مخرج ربع که چهار است میانه این دو عدد
تباین بود ضرب نمودیم احدهما را در دیگری دوازده شد هم ربع دارد و هم ثلث و همچنین عمل میکنیم

در مخرج ربع و سدس مخرج ربع که چهار است و مخرج سدس شش میانهٔ مخرجین توافق بنصف است
ضرب کردیم نصف احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد هم ربع دارد و هم سدس و مخارج کسور سته
بیست و چهار است چرا که مخرج نصف که دو است ضرب میکنیم در مخرج ثلث بواسطهٔ توافق بنصف
و حاصل را که دوازده است مخرج سدس داخل است اکتفا بآن کرده میانهٔ مخرج ثمن و دوازده
توافق بربع است احدهما را در دیگری ضرب نمودیم بیست و چهار شد تمام کسور سته درو موجود است
و در پیدا نمودن مخرج ربع و ثلث و خمس ضرب میکنیم سه را در چهار بواسطهٔ تباین و حاصل را
که دوازده است در پنج بواسطهٔ تباین شصت حاصل آید هم ربع دارد و هم ثلث و هم خمس و در پیدا
نمودن مخارج کسور تسعه که آن نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶
و ثمن و تسع و عشر است ضرب مینمائیم دو را در سه بواسطهٔ تباین و حاصل را که شش است
۷ ۸ ۹
در نصف چهار بواسطهٔ توافق بنصف و حاصل را که دوازده است در پنج بواسطهٔ تباین و حاصل را
که شصت است شش درو داخل است اکتفا بشصت نموده ضرب کردیم شصت را در هفت بواسطهٔ
تباین و حاصل را که چهار صد و بیست است ضرب نمودیم در ربع هشت بواسطهٔ توافق بربع و حاصل را که هشتصد و
چهل است ضرب نمودیم در ثلث تسعه بواسطهٔ توافق بثلث و حاصل را که دو هزار و پانصد و بیست است عشره
داخل است اکتفا باکثر نمودیم جمیع کسور درین عدد هست **و طریق** دیگر در تحصیل مخرج کسور
تسعه بیان مینمائیم اگرچه دخلی بقاعدهٔ میراث ندارد و اول آنست که حاصل میشود از مخرج کسری
که درو حروف عین باشد بعضی را در بعضی که آن ربع و سبع و تسع و عشر است **و دیگر** مسئله ایست
که قایل او حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلام نقل است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بالای [illegible]

برکاب همایون گذاشته میخواست سوار شود که شخصی مخرج کسور تسعه از آن حضرت سوال نمود آنحضرت
فرمودند اِضْرِبْ اَیّامَ اُسْبُوعِكَ فِی سَنَتِكَ یعنی بزن ایام هفته خود را که هفت است
در ایام سال که سیصد و شصت است چون ضرب میکنی دو هزار و پانصد و بیست حاصل میشود
که جمیع کسور تسعه در وی موجود است

خمس	ربع	ثلث	نصف
٥٠٤	٦٣٠	٨٤٠	١٢٦٠

عشر	تسع	ثمن	سبع	سدس
٢٥٢	٢٨٠	٣١٥	٣٦٠	٤٢٠

قاعده سیم اگر قسمت شود
فریضه صاحبان فرض بغیر کس مطلقا لحتی نیست چنانکه شخصی فوت شود و بگذارد پدر و مادری
و دو دختر فرض دختران ثلثان است و از پدر و مادر سدسان است فریضه ایشان از شش تصحیح
می یابد بر این موجب پدر سدس [نصیب ١] مادر سدس [نصیب ١] دختران ثلثان [نصیب ٤] و همچنین زنی فوت شود
و بگذارد شوهری و یک خواهر از جانب پدر فرض شوهر نصف است و از خواهر پدری نصف فریضه ایشان
از دو تصحیح می یابد شوهر نصف [نصیب ١] خواهر پدری نصف [نصیب ١] و الا اگر منکسر میگردد خالی از آن نیست
که بر یک فرقه منکسر میگردد یا بیشتر اول آنکه بر یک فرقه منکسر میشود پس اگر میانه نصیب آن فرقه از فریضه
و عدد روس ایشان توافق نیست ضرب میکنیم عدد روس ایشانرا در اصل فریضه آنچه حاصل میشود
عدد صحیح است مثلا اگر بگذارد متوفی پدر و مادر و سه دختر اصل فریضه در این صورت شش است بعد از
اخراج سدسان پدر و مادر چهار باقی میماند برای سه دختر میانه نصیب و عدد روس ایشان توافق نیست
ضرب کردیم عدد روس ایشانرا که سه است در اصل فریضه که شش است هجده حاصل شد قسمت نمودیم
بر این موجب پدر سدس [نصیب ٣] مادر سدس [نصیب ٣] دختران ثلثان [نصیب ١٢] و اگر میانه نصیب ایشان و عدد
روس ایشان توافق باشد ضرب میکنیم جزو وفق عدد روس ایشان را در اصل فریضه چنانکه بوده باشد

میت را

میت را پدر و مادر و شش دختر اقل عددی که سدس و ثلثان داشته باشد شش است بعد از اخراج
سدسان پدر و مادر که دو است چهار عدد دیگر باقی میماند بجهت دختران و چون میانه نصیب ایشان
و عدد روس ایشان توافق بنصف است و نصف عدد روس شش دختر آنرا که سه است ضرب کردیم در اصل فریضه
که شش است هجده حاصل آمد تقسیم نمودیم بر این موجب پدر سدس [نصیب ٣] مادر سدس [نصیب ٣]
دختران ثلثان [نصیب] دوم آنکه منکسر شود بر اکثر از فرقه پس اگر در این صورت میانه سهام هر یکی از فرقه
و عدد روس ایشان توافق است یا توافق نیست آنکه توافق است رد میکنیم بجزو وفق خود
چنانکه بگذارد متوفی شش زن و هشت اخوه از جانب مادر و ده اخوه از جانب پدر و نصیب زنان
ربع است و نصیب اخوه ثلث میانه مخرج ربع و ثلث تباین است ضرب نمودیم سه را در چهار دوازده
حاصل شد ربع آنرا که سه است بزنان دادیم میانه عدد ایشان و نصیب ایشان توافق بنصف است
رد کردیم بجزو وفق که آن دو است و ثلث فریضه که چهار است دادیم باخوه از جانب مادر میانه نصیب
ایشان و روس ایشان نیز توافق بنصف است رد کردیم بجزو وفق که آن دو است باقی ماند بعد ذلک
پنج عدد بجهت اخوه از جانب پدر میانه عدد روس ایشان و نصیب ایشان نیز توافق است بخمس باب
بعضی رد نمودیم آنرا نیز بجزو وفق که دو است پس در این صورت چون بجزو وفق عدد روس متماثل بود ضرب
کردیم جزو وفق احدهما را که دو است در اصل فریضه که دوازده است بیست و چهار حاصل شد قسمت
نمودیم بر این موجب اخوه مادر ثلث [نصیب ٨] زن ربع [نصیب ٦] ده اخوه [نصیب ١٠] و آنکه توافق است
در بعضی و در بعضی دیگر نیست رد مینمائیم بجزو وفقش و ترک میکنیم آن دیگر را بحال خود و بعد از آن در یکدیگر
ضرب میکنیم آنچه جزو وفق دارد اگر مختلف است و حاصل را در اصل فریضه مثلا هرگاه بگذارد متوفی دو زن

وشش اخوه از جانب مادر و ده اخوه از جانب پدر اقل عددی که ربع و ثلث داشته باشد دوازده است ربع
آنرا که سه است بدو زن دادیم میانهٔ نصیب و عدد رؤس ایشان توافق نیست گذاشتیم رؤس را بحال خود
و نصیب اخوه از جانب مادر ثلث فریضه است که چهار باشد میانهٔ نصیب و عدد رؤس ایشان توافق بنصف است نصف
عدد رؤس را که سه است گرفتیم بجهت دیگر باقی ماند بجهت اخوه از جانب پدر میانهٔ نصیب و عدد رؤس ایشان
توافق بنصف است نزد بعضی که آن دو است بعد ذلک نظر کردیم باقی ماند یک دو و یک سه ضرب نمودیم دریکدیگر
شش حاصل شد و شش را در اصل مسئله که دوازده است ضرب کردیم هفتاد و دو حاصل شد تقسیم نمودیم
براینموجب دو زن ربع نصیب ۱۸ شش اخوهٔ مادری ثلث نصیب ۲۴ ده اخوهٔ پدر نصیب ۳۵ واگر توافق نبوده باشد میانهٔ متماثلان انو
عدد رؤس ایشان میگذاریم هر عددی را بحال خود و بعد از آن نظر میکنیم اگر عدد رؤس ایشان
ضرب میکنیم احدهما را در اصل فریضه چنانکه بگذارد متوفی چهار اخوه از جانب پدر و چهار اخوه از
جانب مادر اصل فریضهٔ ایشان سه است ثلث آنرا که یکیست نصیب اخوه از جانب مادر است میانهٔ نصیب
ایشان و عدد رؤس ایشان توافق نیست ولیکن عدد رؤس ایشان اخوه ام و اخوات متماثلانند
ضرب نمودیم عدد رؤس احدهما را که چهار است در اصل فریضه که سه است دوازده حاصل شد قسمت نمودیم
براینموجب شد اخوهٔ مادر ثلث نصیب اخوهٔ پدر تتمه نصیب واگر عدد رؤس ایشان متداخل باشند
ضرب مینمائیم اکثر آنرا در اصل فریضه چنانکه فوت شود شخصی و بگذارد سه اخوه از جانب مادر و شش اخوه
از جانب پدر اصل فریضهٔ ایشان سه است میانهٔ نصیب ایشان و عدد رؤس ایشان توافق نیست اما
عدد رؤس ایشان متداخل است ضرب نمودیم اکثر آنرا که شش است در اصل فریضه هیجده حاصل شد
براینموجب سه اخوه ثلث نصیب ۶ شش اخوهٔ پدر نصیب ۱۲ واگر میانهٔ عدد رؤس ایشان توافق باشد ضرب مینمائیم

بجزو وفق

جزو وفق احدهما را در دیگری و حاصل را در اصل فریضه مثلا هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد چهار زن
و شش اخوه اصل فریضهٔ ایشان چهار است و میانهٔ عدد زوجیات و عدد اخوه توافق بنصف است تنصیف
احدهما را در دیگری ضرب نمودیم دوازده حاصل شد این دوازده را در اصل فریضه که چهار است ضرب نمودیم
چهل و هشت شد براینموجب زن ربع نصیب ۳ اخوه تتمه بالتسویه نصیب ۶ واگر میانهٔ عدد رؤس ایشان تباین
۱۲ ۳۶
باشد ضرب باید کرد احدهما را در دیگری و حاصل ضرب را در اصل فریضه مثلا هرگاه بگذارد میت دو خواهر از
جانب مادر و پنج اخوه از جانب پدر اصل فریضهٔ ایشان سه است چون میانهٔ عدد رؤس ایشان تباین بود
ضرب نمودیم احدهما را در دیگری ده حاصل شد و بعد از آن حاصل را ضرب نمودیم در سه سی عدد بهم رسید
تقسیم کردیم براینموجب ۱۰ اخوه مادر ثلث نصیب ۵ اخوه تتمه نصیب بدانکه حضرت شیخ الاجل الافضل
الاکمل علامة الزمان و فهامة فقهاء الدوران حلال الحقایق کشاف معضلات الدقایق خاتم المجتهدین
وارث علوم سید الانبیاء و المرسلین بهاء الملة و الدین محمد العاملی نور الله مرقده و اسکنه اعلی فرادیس
امهات
چنانه در رسالهٔ خود فرموده که جمیع مسایل انکسار بیست و چهار صورت دارد دوازده صورت آنرا
نموده جدولی بران ترتیب داده و در کمال اشکال و اصول آنرا سه قسم نموده براینموجب اول از اقسام آنکه
میانهٔ فرقه و سهام ایشان توافق باشد رد باید کرد رؤس کل فرقه را بجزو وفقش دوم از اقسام آنکه
توافق نباشد میانهٔ هیچ از فرقه و سهام ایشان پس ترک باید کرد رؤس هر فرقه را بحال خود سیم
توافق باشد در بعضی و در بعضی نباشد رد باید نمود آنکه توافق است بجزو وفقش باید گذاشت آنکه
توافق نیست بحال خود چون اقسام ثلاثه بدین طریق که محقق گشت پس یکی ازین اقسام ثلاثه را
بعد ذلک رؤس ایشان یا متماثل است یا متداخل است یا متوافق است یا متباین چون سه قسم اصل را

در چهار صورت مذکوره ضرب مینمایی دوازده حاصل میشود و این یکینه آنرا بترتیب مذکور فوق بعبارت
فارسی در آورده بر ظاهر روس ساخته چنانکه بر طبع مستقیم مخفی نیست بدین طریق تقسیم **مسئله اول**
از قسم اول آنکه بگذارد میت شش زن و هشت اخوه از جانب مادر و دوازده از جانب پدر نصیب زوجات
ربع است و نصیب اخوه از جانب مادر ثلث چون میانه سه و چهار تباین بود ضرب نمودیم سه را در چهار
دوازده حاصل شد ربع آنرا که سه است دادیم بزوجات میانه نصیب و عدد روس ایشان توافق
بنصف است رد کردیم بجزء وفقش که دو است و ثلث فریضه را که چهار است نصیب اخوه که از جانب مادر است
میانه نصیب و عدد روس ایشان نیز توافق بنصف است رد کردیم بجزء وفقش که دو است چون جزء وفق و
عدد روس تمام ایشان متماثل بود ضرب نمودیم احدهما را که دو است در اصل فریضه که دوازده است
بیست و چهار حاصل شد تقسیم نمودیم برین موجب زوجات ربع نصیب ۶ اخوه ام ثلث نصیب ۸ اخوه اب تتمه نصیب ۱۵
مسئله دوم از قسم اول آنکه بگذارد میت هفت زن و هفت اخوه از جانب مادر و هفت اخوه
از جانب پدر اصل فریضه ایشان دوازده است ربع آنرا که سه است بزوجات دادیم و ثلث فریضه را
که چهار است باخوه از جانب مادر دادیم و تتمه که پنج است باخوه از جانب پدر دادیم چون میانه نصیب
و عدد روس هر یک از ایشان توافق نبود لیکن عدد روس ایشان متماثل بود ضرب کردیم عدد روس
احدهما را که هفت است در اصل فریضه که دوازده است هشتاد و چهار حاصل شد تقسیم نمودیم برین موجب
۷ زن ربع نصیب ۲۱ ۷ اخوه ام ثلث نصیب ۲۸ ۷ اخوه اب نصیب ۳ **مسئله سیم** از قسم سیم آنکه بگذارد میت
سه زن و نه اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان چهار است ربع آنرا که یکیست دادیم بزوجات
چون میانه نصیب و عدد روس ایشان توافق نبود عدد روس را گذاشتیم بحال خود و تتمه دیگر را که سه است

دادیم

دادیم باخوه از جانب پدر میانه نصیب و عدد روس ایشان توافق بثلث بود رد کردیم بجزء وفقش
که سه است بعد ذلک چون عدد روس زوجات که سه است با جزء وفق عدد روس اخوه از جانب پدر
متماثل بود اکتفی بآن نموده ضرب کردیم در اصل فریضه که چهار است دوازده حاصل شد تقسیم نمودیم
برین موجب ۳ زن ربع نصیب ۳ ۹ اخوه تتمه نصیب ۹ **مسئله چهارم** از قسم اول آنکه بگذارد میت
شش زن و شانزده اخوه از جانب مادر و ده اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان دوازده است
ربع آنرا که سه است دادیم بزوجات چون میانه نصیب و عدد روس ایشان توافق بنصف بود رد
کردیم بجزء وفقش که آن دو است و ثلث آنرا که چهار است دادیم باخوه از جانب پدر میانه نصیب
و عدد روس ایشان نیز توافق بنصف بود بمذهب بعضی رد کردیم بجزء وفقش که آن دو است بعد ذلک
چون جزء وفق عدد روس ایشان متداخل بود ضرب نمودیم اکثر آنرا که چهار است در اصل فریضه
که آن دوازده است چهل و هشت حاصل شد برین موجب ۶ زوجات ربع نصیب ۲۱ ۱۶ اخوه ام ثلث نصیب ۱۶
ده اخوه پدر نصیب ۲۵ **مسئله پنجم** از قسم دوم آنکه بگذارد میت سه زن و شش پسر اصل فریضه
ایشان هشت است ثمن آنرا که یکیست دادیم بزوجات و هفت سهم دیگر را دادیم به پسران
چون میانه نصیب و عدد روس ایشان توافق نبود و لیکن عدد روس زوجات و پسران متداخل بود
اکتفی باکثر آن کرده که شش است در اصل فریضه که هشت است ضرب نموده چهل و هشت حاصل شد
تقسیم نمودیم برین موجب زوجات ثمن نصیب پسر تتمه نصیب **مسئله ششم** از قسم سیم آنکه بگذارد
میت چهار زن و شش اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان چهار است ربع آنرا که یکیست دادیم
بزوجات میانه نصیب و عدد روس را گذاشتیم بحال خود و تتمه دیگر را که سه است دادیم باخوه از جانب پدر

ومیانهٔ نصیب و عدد رئوس ایشان توافق بنصف بود بمذهب بعضی رد کردیم بجزء وفقش که آن دو است
بعد ذلک میانهٔ عدد رئوس زوجات و جزء وفق عدد رئوس اخوه چون تداخل بود اکتفی باکثر آن کردیم که عدد
رئوس زوجات است ضرب کردیم در اصل فریضه که چهار است شانزده حاصل شد تقسیم کردیم بر این موجب

نصیب زوجات ربع ۴ — نصیب اخوه از جانب پدر ۱۲

مسئلهٔ هفتم از قسم اول آنکه بوده باشد متوفی را دوازده
زن و بیست و چهار اخوه از جانب مادر و پنجاه اخوه از جانب پدر اصل فریضهٔ ایشان دوازده است ربع آنرا
که سه است دادیم بزوجات میانهٔ نصیب ایشان و عدد رئوس ایشان توافق بثلث بود رد کردیم بجزء
وفقش که آن چهار است و ثلث فریضه که چهار است دادیم باخوه از جانب مادر میانهٔ نصیب و عدد رئوس باخوه
ایشان توافق بربع بود رد کردیم بجزء وفقش که آن شش است و تتمهٔ فریضه را که پنج است دادیم
از جانب پدر میانهٔ نصیب و عدد رئوس ایشان توافق بخمس بود رد کردیم بجزء وفقش که ده است بعد ذلک چون
میانهٔ جزء وفق عدد بزوجات که چهار است و جزء وفق عدد اخوه ام که سه است توافق بنصف بود
رد کردیم عدد زوجات را بجزء وفقش که دو است میانهٔ هر یکی از جزء وفق عدد زوجات و جزء وفق
اخوه ام که شش است با جزء وفق اخوه اب که ده است توافق بنصف بود رد کردیم بجزء وفقش که پنج
است و ضرب کردیم دو را در شش و حاصل را که دوازده است در پنج و حاصل را که شصت است در
دوازده هفتصد و بیست حاصل شد تقسیم نمودیم بر این موجب

نصیب زوجات ربع ۱۸۰ — نصیب اخوه ام ثلث ۲۴۰ — نصیب اخوه اب ۳۰۰

مسئلهٔ هشتم از قسم دوم آنکه بوده باشد میت را چهار زن و ده اخوه
از جانب پدر اصل فریضهٔ ایشان چهار است ربع آنرا که یکیست دادیم بزوجات چون میانهٔ نصیب
ایشان و عدد رئوس ایشان توافق نبود گذاشتیم عدد رئوس ایشانرا بحال خود و تتمهٔ فریضه را

که سه است

که سه است دادیم باخوه از جانب پدر چون میانهٔ نصیب و عدد رئوس ایشان توافق نبود آنرا نیز
بحال خود گذاشتیم اما چون میانهٔ عدد رئوس زوجات و عدد رئوس اخوه توافق بنصف بود نصف عدد زوجات را
که دو است ضرب نمودیم در تمام عدد رئوس اخوه و حاصل را که بیست است ضرب نمودیم در اصل فریضه هشتاد
حاصل شد تقسیم نمودیم بر این موجب

نصیب زوجات ربع ۲۰ — نصیب اخوه تتمه بالعصوبه ۶۰

مسئلهٔ نهم از قسم
آنکه بگذارد میت شش زن و دوازده اخوه از جانب پدر اصل فریضهٔ ایشان چهار است ربع
آنرا که یکیست دادیم بزوجات چون میانهٔ عدد رئوس ایشان توافق نبود گذاشتیم بحال خود و تتمهٔ
فریضه را که سه است دادیم باخوه از جانب پدر میانهٔ نصیب و عدد رئوس ایشان توافق بثلث بود رد
کردیم بجزء وفقش که آن چهار است بعد ذلک چون میانهٔ عدد رئوس زوجات و جزء وفق عدد رئوس
اخوه که چهار است توافق بنصف بود رد نمودیم بجزء وفقش که آن سه است بعد ذلک آنرا ضرب نمودیم
در چهار و حاصل را که دوازده است در اصل فریضه که چهار است چهل و هشت حاصل شد بر این موجب

نصیب زوجات ربع ۱۲ — نصیب اخوه اب ۳۶

مسئلهٔ دهم از قسم اول آنکه بگذارد میت شش زن
و دوازده اخوه از جانب مادر و بیست و پنج اخوه از جانب پدر اصل فریضهٔ ایشان دوازده است
ربع آنرا که سه است دادیم بزوجات میانهٔ نصیب و عدد رئوس ایشان توافق بثلث است رد کردیم
بجزء وفق خودش که آن دو است و ثلث فریضه را که چهار است دادیم باخوه از جانب مادر میانهٔ
نصیب و عدد ایشان توافق بربع بود رد کردیم بجزء وفقش که آن سه است و تتمهٔ فریضه را که پنج است
دادیم باخوه از جانب پدر میانهٔ نصیب و عدد رئوس ایشان که بیست و پنج است توافق بخمس بود رد
کردیم بجزء وفقش که پنج است بعد ذلک چون میانهٔ جزء وفق عدد رئوس تمام ایشان تباین بود

ضرب نمودیم دو را در سه و حاصل آنرا که شش است در پنج و حاصل را که سی است در دوازده سیصد و شصت

حاصل شد بر این موجب زوجات ربع نصیب ۶۵ اخوه ام ثلث نصیب ۱۲۵ اخوه اب تتمه نصیب ۱۵۵ **مسئله یازدهم**

از قسم دوم آنکه بگذارد میت دو زن و پنج اخوه از جانب مادر و هفت اخوه از جانب پدر اصل فریضه

ایشان دوازده است ربع آنرا که سه است دادیم بزوجات چون میانهٔ عدد رؤس و نصیب ایشان

توافق نبود عدد رؤس که دو است گذاشتیم بحال خود و ثلث فریضه را که چهار است دادیم باخوه

از جانب مادر چون میانهٔ نصیب و عدد رؤس ایشان توافق نبود عدد رؤس ایشانرا گذاشتیم بحال خود

که پنج است و تتمهٔ فریضه را که پنج است دادیم باخوه از جانب پدر چون میانهٔ نصیب و عدد رؤس ایشان

توافق نبود عدد رؤس ایشانرا گذاشتیم بحال خود که آن هفت است بعد ذلک نظر کردیم میانهٔ عدد از رؤس

تمام ایشان متباینان بود ضرب نمودیم دو را در پنج و حاصل را که ده است در هفت و حاصل را که هفتاد است

در دوازده هشتصد و چهل حاصل شد تقسیم نمودیم بر این موجب دو زن ربع نصیب ۱۹ ۲۱ اخوه ام ثلث نصیب ۹۵ ۳

اخوه اب تتمه نصیب ۳۵۵ **مسئله دوازدهم** از قسم سیم آنکه بوده باشد میت را چهار زن و شش

اخوه از جانب پدر چون نصیب زوجات ربع بود و نصیب اخوه از جانب مادر ثلث میان مخرج

ایشان تباین بود ضرب نمودیم سه را در چهار دوازده حاصل شد ربع آنرا که سه است دادیم بزوجات

چون میانهٔ نصیب و عدد رؤس ایشان توافق عدد زوجاترا که چهار است گذاشتیم بحال خود و ثلث

فریضه که چهار است دادیم باخوه از جانب مادر چون میانهٔ نصیب و عدد رؤس ایشان توافق بنصف

بود رد کردیم عدد وفق که آن سه است و تتمهٔ فریضه را که پنج است دادیم باخوه از جانب پدر چون

میانهٔ عدد رؤس و نصیب ایشان توافق نبود عدد رؤس ایشان که هفت است گذاشتیم بحال خود

و بعد ذلک

و بعد ذلک چون نظر کردیم میانهٔ وفق و عدد رؤس تمام ایشان متباینان بود ضرب نمودیم چهار را در سه

و حاصل را که دوازده است در هفت و حاصل را که هشتاد و چهار است در دوازده یکهزار و هشت حاصل که

تقسیم نمودیم بر این موجب ۴ زن ربع نصیب ۲۵۲ ۶ اخوه ام ثلث نصیب ۳۳۲ اخوه اب تتمه نصیب ۴۳۵ **فصل هشتم**

در مقادیر سهام و اجتماع ایشان بدانکه فرض در کتاب الله تعالی شش است **نصف** و **ثلث** و **ربع**

و **سدس** و **ثمن** و **ثلثان** و هر یک ازین فرایض مخصوص جمعیست چنانکه **نصف** فرض چهار کس است

فرض یک دختر است و فرض خواهر از جانب پدر و مادر است اگر یکی باشد و فرض یک خواهر از جانب پدر است

با عدم خواهر از جانب پدر و مادر و فرض شوهر است با عدم حاجب از ولد و اخوه و فرض مادر است هرگاه زیاده

از یکی باشد و **ثلثان** فرض دو کس است فرض دو دختر است یا بیشتر هرگاه مذکری با ایشان

نباشد و فرض دو اخت از جانب پدر و **ربع** فرض دو کس است فرض زوج است با وجود ولد و فرض

زوجه است با عدم ولد **سدس** فرض سه کس است فرض پدر و مادر است با ولد و فرض مادر است

با اخوهٔ حاجبه و فرض ولد مادر است هرگاه یکی باشد **ثمن** فرض یک کس است فرض زوجه است

با وجود ولد **بدانکه** بعد از مرکب ساختن هر دو فرض از فروض سته را با یکدیگر واندا ختن آنچه

مکرر است بیست و یک صورت بهم میرسد چهارده صورت آن ممکن است و هفت صورت آن ممتنع

و سوای این طبقه که گفته شد فرض این نزاد دیگر شخصی ذی فرض نیست ظاهراً و بقرابت میراث میبرند

و بر آنچه قرابت جایز است مگر آنکه ذی فرض داخل ایشان شود که ایشان نیز بموافقت ذی فرض ذی فرض

میشوند چنانکه اولاد ذکور ذی فرض نیست چون اناثی داخل ایشان میشود مال را للذکر ضعف الانثیین

میبرند و هم چنین بر پدر تنها ذی فرض نیست چون با ولد جمع میشود بموافقت ولدی ذی فرض میشود

با عدم ولد و **ثلث** فرض دو کس است مادر و جمع

وقس علی هذا **فائده** در بیان اجتماع دو فرض با یکدیگر و وجه امتناع این
بدانکه نصف با هر شش جمع میشود **اول** اجتماع نصف بالنصف چنانکه فوت
شود زنی و بگذارد خواهری از جانب پدر و مادر و شوهری فرض شوهر نصف است
و از خواهر نصف و این مسئله از تصحیح است برین موجب نصیب شوهر نصف ۱ نصیب خواهر نصف ۱
دوم اجتماع نصف با ربع چنانکه فوت شود زنی و بگذارد شوهری و یک دختر فرض دختر نصف است
و نصیب شوهر ربع اصل فریضه ایشان چهار است برین موجب نصیب شوهر ربع ۱ نصیب دختر فرضاً و رداً ۲ ۱
سیم اجتماع نصف با ثلث چنانکه فوت شود زنی و بگذارد مادری و شوهری نصیب مادر ثلث است
و نصیب شوهر نصف اقل عددی که ثلث و نصف داشته باشد شش است نصیب شوهر نصف ۳
نصیب مادر ثلث فرضاً و رداً ۲ ۱ **چهارم** اجتماع نصف است با ثمن چنانکه میت را بوده باشد زنی و یک دختر
نصیب زن ثمن است و نصیب دختر نصف و درین صورت از هشت سهم منقسم میگردد برین موجب
نصیب زن ثمن ۱ نصیب دختر نصف فرضاً و رداً ۳ ۴ **پنجم** اجتماع نصف است با ثلثان صحیح است اما بیرون می آید
مثلاً هرگاه بگذارد میت شوهری و دو خواهر از جانب پدر و مادر یا پدر فرض شوهر نصف است و فرض
خواهران ثلثان اقل عددی که ثلثان و نصف داشته باشد شش است تقسیم برین موجب است
نصیب شوهر نصف ۳ نصیب خواهران ثلثان ۳ درین صورت نقص بر دختران لازم آید **ششم** اجتماع نصف
با سدس چنانکه بگذارد متوفی یک دختر و مادری نصیب دختر نصف است و نصیب مادر سدس اقل عددی
که نصف و یک سدس داشته باشد شش است بعد از اخراج نصف و سدس که شش یک است باقی ماند
دو عدد دار با هماً میانه مادر و دختر قسمت میشود و فریضه منکسر در مخرج ربع که چهار است میشود و میانه چهار

و رؤس

و رؤس توافق است بنصف نصف احدهما را در دیگری ضرب نمودیم دوازده حاصل شد نصیب مادر سدس فرضاً و رداً ۲ ۱
نصیب دختر نصف فرضاً و رداً ۳ ۶ **رابع** جمع میشود با ثلثان و ثلث و سدس و با ثمن و ربع ممتنع است و امتناع
ثمن آنست که ربع نصیب زوجه است با عدم ولد و ثمن نصیب زوجه است با وجود ولد لازم می آید
یک شخص هم ولد داشته باشد و هم ولد نداشته باشد و با ربع که ممتنع است وجه آنست که ربع نصیب زوجه
است بی ولد و نصیب زوج است با ولد و دیگر ربع نصیب زوجه است بی ولد خواه یک زن باشد یا
بیشتر اما اجتماع ربع با ثلثان آنست که فوت شود شخصی و بگذارد زنی و دو خواهر یا بیشتر از جانب
پدر و مادر یا پدر فرض زن ربع است و فرض خواهران ثلثان میانه مخرج ربع و ثلث تباین است
ضرب کردیم سه را در چهار دوازده حاصل شد بعد اخراج ربع که سه است و ثلثان که هشت است
باقی ماند یکعدد دیگر برد و منکسر ضرب نمودیم دو را در دوازده بیست و چهار حاصل آمد برین موجب
نصیب زن ربع ۶ نصیب خواهران ثلثان فرضاً و رداً ۱۶ ۲ **اجتماع ربع با سدس** چنانکه بگذارد متوفی
زنی و واحدی از کلاله مادر نصیب زن ربع واحد کلاله سدس میانه مخرج سدس و ربع توافق
بنصف است ضرب کردیم نصف احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد تقسیم نمودیم برین موجب
نصیب زن ربع ۳ نصیب کلاله مادر سدس فرضاً و رداً ۲ ۷ **اجتماع ربع با ثلث** چنانکه فوت شود شخصی و بگذارد زنی
و مادری نصیب زن ربع است و نصیب مادر ثلث میانه مخرج ربع و ثلث تباین است ضرب کردیم سه را
در چهار دوازده حاصل شد تقسیم کردیم برین موجب نصیب زن ربع ۳ نصیب مادر ثلث فرضاً و رداً ۴ ۵ **ثمن** جمع میشود
با ثلثان و سدس و با ثلث و ثمن ممتنع است وجه امتناع ثمن با ثلث آنست که ثمن نصیب زوجه است
با وجود ولد و ثلث نصیب مادر است با عدم ولد اما اجتماع ثمن با ثلثان چنانست هرگاه فوت شود

وبگذارد زنی و دو دختر یا بیشتر نصیب زن ثمن است و نصیب دختران ثلثان میانه مخرج ثلث و ثمن
تباین است ضرب نمودیم سه را در هشت بیست و چهار حاصل شد بعد از اخراج ثمن و ثلثان که
شانزده است پنج عدد باقی ماند چون صحیحاً بر دختران قسمت نمیشود و فریضه منکسر در مخرج نصف
میکردید ضرب نمودیم دو را در بیست و چهار چهل و هشت حاصل شد بر نهج تقسیم نمودیم زوجه ثمن
دو دختر ثلثان فرضاً و ردّاً و اجتماع **ثمن با سدس** چنانست که بگذارد میت زنی و پدری
و یک ولد فرض پدر سدس است و فرض زن ثمن میانه مخرج ثمن و سدس توافق است بنصف ضرب نمودیم
نصف احدهما را در دیگری بیست و چهار حاصل شد قسمت کردیم بر نهج زن ثمن
پدر سدس ولد تتمه **و ثلثان** جمع میشود با ثلث و سدس و با ثلثان ممتنع است
وجه امتناع آنست که ثلثان فرض دو خواهر است یا بیشتر که از جانب پدر باشند یا پدر و مادر یا فرض دو دختر
ولد و فرض ولد است هرگاه مؤنث باشد و از یک بیشتر باشد و لازم می آید که دختر و خواهر باهم میراث
برند اما ثلثان با ثلث چنانست که فوت شود شخصی و بگذارد دو خواهر از جانب پدر و مادر
یا پدر و دو اخوه از جانب مادر فرض اخوه از جانب مادر ثلث است و فرض اخوه از جانب پدر ثلثان
اقل عددی که ثلث و ثلثان داشته باشد سه است ثلث آنرا دادیم با اخوه از جانب مادر باقی ایشان
منقسم نمیگردد در مخرج نصف ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل آید بر نهج اخوه مادر ثلث
اخوه پدر ثلثان **اما اجتماع ثلثان با سدس** چنانست که بوده باشد میت را دو
اخوه از جانب پدر و مادر یا پدر و یک کلاله ام فرض کلاله ام سدس است فرض اخوه از جانب پدر ثلثان اصل
فریضه ایشان شش است بعد از اخراج سدس و ثلثان باقی ماند یکعدد دیگر بر دو منکسر ضرب کردیم

دورا در اصل فریضه که شش است دوازده حاصل شد بر نهج و لام سدس اخوه پدر ثلثان فرضاً و ردّاً
و سدس جمع میشود با سدس مثلا هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد پدر و مادر و ولد
نصیب پدر سدس است و نصیب مادر سدس اصل فریضه ایشان شش است بر نهج پدر سدس
مادر سدس ولد تتمه **فصل هفتم** در ذکر میراث آبا و اولاد با ازواج و درین فصل
دوازده بحث ذکر خواهند شد **بحث اول** میت را اگر پدر است لاغیر لیکن مادر ثلث مال را میبرد
فرضاً و ثلثان دیگر را ردّاً و این مسئله از سه تصحیح می یابد بر نهج مادر ثلث فرضاً و ردّاً و اگر جمع
شوند پدر و مادر نصیب مادر ثلث ترکه است فرضاً و تتمه از پدر است قرابتاً و مسئله ایشان نیز از سه مصحّح
است مادر ثلث فرضاً پدر تتمه قرابتاً و اگر مادر را در صورت مفروضه مانعی باشد از اخوه از شش
تصحیح می یابد بر نهج مادر سدس پدر تتمه قرابتاً و اگر میت را پسر است لاغیر
تمام ترکه از پسر است و اگر دو پسر است یا بیشتر ترکه میان ایشان بالسویه است چنانکه در قاعده توارث
ذکر کرده شد و اگر میت را یکدختر است لاغیر نصف ترکه از وی است فرضاً و نصف دیگر ردّاً و از دو تصحیح
می یابد بر نهج دختر نصف فرضاً و ردّاً و اگر دو دختر است یا بیشتر ثلثان ترکه ایشانست فرضاً
و ثلث دیگر ردّاً و اگر دو دختر است اصل فریضه ایشان سه است ثلثان فریضه را دادیم بدو دختر صحیحاً
تقسیم نمودند باقی ماند یک عدد دیگر بر دو منکسر ضرب نمودیم دو را در اصل فریضه که سه است شش حاصل شد تقسیم
نمودیم دختران ثلثان فرضاً و ردّاً و اگر بوده باشد میت را چند پسر و چند دختر هر پسر را دو دختر تقدیر
باید نمود عدد رئوس ایشان اصل مسئله است مثلا هرگاه بگذارد میت پنج پسر و پنج دختر
پنج پسر را ده دختر تقدیر کردیم میگوییم مال این شخص بپانزده قسمت میشود پسر بالسویه

دختر بالتسویه ۵ **بحث دوم** و اگر میّت را پدر زیست و یک پسر یا بیشتر شش یک از

پدر است و تتمه از پسر برین موجب پدر سدس ۱ پسر تتمه ۵ و هم چنین شش یک میبرد اگر میّت را

مادر باشد و تتمه از پسر است یا بیشتر و اگر جمع شوند پدر مادر با یک پسر یا بیشتر شش یک از پدر مادر است

و تتمه از یک پسر یا بیشتر بدین نوع پدر سدس ۱ مادر سدس ۱ پسر تتمه ۴

و هم چنین شش یک میبرند هر یک از پدر مادر و تتمه از پسر است چه مقدار باشند و آن تتمه را پسران

با یکدیگر مساوی قسمت می نمایند اگر مساوی قسمت میشود فهو المطلوب مثل پدر مادر و چهار پسر

و الّا نظر میکنیم که میانهٔ نصیب ایشان و عدد رؤس ایشان چه نسبت است اگر توافق

است جزو وفق عدد رؤس را در اصل فریضه ضرب میکنیم و اگر تباین است مجموع عدد رؤس را

در اصل فریضه ضرب میکنیم و اگر تداخل است اکتفی بعدد رؤس میکنیم یا آنکه جزو وفق را در اصل

فریضه ضرب میکنیم بمذهب بعضی که تداخل و توافق بمعنی اعم است اگر فوت شود شخصی و بگذارد

پدر و مادر و پنج پسر اصل فریضهٔ ایشان شش است بعد از اخراج دو شش یک پدر مادر چهار

عدد باقی ماند بجهت پنج پسر میانهٔ چهار عدد نصیب و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب

کردیم پنج را در اصل فریضه که شش است سی حاصل شد تقسیم نمودیم برین موجب پدر سدس ۵

مادر سدس ۵ پنج پسر بالسویه ۲۰ و اگر بوده باشد میّت را پدر و مادر و سه پسر بعد از اخراج سدسان

چهار باقی ماند اثلاثاً بر پسران منقسم نمیگردید ضرب نمودیم سه را در شش هجده حاصل شد

برین موجب پدر سدس ۳ مادر سدس ۳ سه پسر بالسویه ۱۲ و اگر میّت را یکدختر است

واحد ابوین نصف مال از دختر است فرضاً و سدس از احد ابوین و تتمهٔ دیگر را دختر واحد

ابوین بایکدیگر ارباعاً تقسیم میکنند درینصورت اقل عددی که نصف و سدس داشته باشد شش است

بعد از اخراج نصف و سدس که سه و یک است دو عدد باقی ماند ارباعاً بر دختر و احد ابوین

منقسم نمیگردید منکسر در مخرج ربع میگردید که چهار است و میانهٔ چهار و شش توافق بنصف است

ضرب کردیم نصف احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد برین موجب احد الابوین سدس فرضاً و ردّاً ۲ ۱

دختر نصف فرضاً و ردّاً ۶ ۳ اما سلطان المحققین نصیر الملّة و الدین محمد طاب الله ثراه ترکه را اولاً

بچهار سهم منقسم میسازد یک سهم آنرا با احد الابوین میدهد و سه سهم دیگر بدختر و اگر جمع شود

پدر مادر بایکدیگر فرض پدر مادر سدسان است و فرض دختر نصف و تتمهٔ دیگر را بعد ذلک اخماساً

بایکدیگر قسمت درینصورت اقل عددی که سدس و نصف داشته باشند شش است چون پدر مادر

سدسان فریضه را که دو است و دختر نصف فریضه که سه است اخذ نمودند باقی ماند یکعدد اخماساً بر ایشان

منقسم نمیگردید منکسر در مخرج خمس میشد ضرب نمودیم پنج را در اصل فریضه که شش است سی حاصل

شد قسمت نمودیم برین موجب پدر سدس فرضاً و ردّاً ۵ ۱ مادر سدس فرضاً و ردّاً ۵ ۱ دختر نصف فرضاً و ردّاً ۱۵ ۳

خواجه طاب الله ثراه قسمت میکند ترکه را اولاً بپنج سهم و قسمت میکند پدر ۱ مادر ۱ دختر ۳

و اگر در صورت مفروضه مادر را مانعی باشد از اخوة و اخوات ارباعاً میانهٔ پدر و دختر تتمه تقسیم میشود

چنانکه بعد از اخراج سدسان پدر مادر و نصیب دختر از اصل فریضه که شش است دو عدد باقی می ماند

چون ارباعاً منقسم نمیگردید بر پدر و دختر ضرب کردیم چهار را در اصل فریضه که شش است بیست چهار

حاصل شد تقسیم کردیم برین موجب مادر سدس فرضاً ۴ پدر سدس فرضاً و ردّاً ۴ ۱ دختر نصف فرضاً و ردّاً ۱۲ ۳

و اگر جمع شوند پدر مادر با دو دختر یا بیشتر فرض پدر مادر سدسان است لاغیر و تتمه از دختران است مثلاً

هرگاه بگذارد میت پدر و مادر و سه دختر اصل فریضهٔ ایشان شش است بعد از اخراج
سدسان پدر و مادر که دو است باقی ماند چهار بجهت دختران میانهٔ نصیب و عدد روس ایشان
تباین است ضرب کردیم سه را در شش که اصل فریضه است هجده حاصل شد تقسیم نمودیم
نصیب نصیب نصیب
پدر سدس ۳ مادر سدس ۳ دختران ثلثان ۱۲ اما اگر تبعه باشد احد ابوین با دو دختر باشد
سدس ترکه از احد ابوین است و ثلثان از دختران و تتمه میان احد ابوین و دختران اخماساً
حصه میشود مثلاً هرگاه فوت میشود شخصی و بگذارد احد ابوین و دو دختر اصل فریضهٔ ایشان شش است
بعد از اخراج سدس و ثلثان که یک و چهار است باقی ماند یکعدد چون اخماساً میانهٔ احد
ابوین و دختران منقسم نمیگردید ضرب کردیم پنج را در اصل فریضه که شش است سی حاصل شد
نصیب نصیب
بر اینموجب قسمت نمودیم احد ابوین سدس فرضاً و رداً ۵ ۱ دختران ثلثان فرضاً و رداً ۲۰ ۴ اما بطریق
نصیب نصیب
خواجه از پنج سهم تصحیح می یابد بر اینموجب احد ابوین ۱ دختران ۴ و اگر بوده باشد میت را
سه دختر و احد ابوین اصل فریضهٔ ایشان شش است سدس آن که یکیست از احد ابوین است
فریضهٔ ایشان و ثلثان که چهار است از سه دختر میانهٔ نصیب ایشان و عدد روس ایشان که سه است
تباین است ضرب کردیم عدد روس را که سه است در اصل فریضه هجده حاصل شد بعد از اخراج
سدس و ثلثان که سه و دوازده باشد سه عدد باقی ماند اخماساً میانهٔ احد ابوین و دختران
نصیب
منقسم نمیگردید ضرب کردیم پنج را در هجده نود حاصل شد تقسیم نمودیم بر اینموجب پدر سدس فرضاً و رداً ۱۵ ۳
نصیب نصیب
دختران ثلثان فرضاً و رداً ۶۰ ۱۲ اما بقاعدهٔ خواجه طاب الله ثراه پانزده سهم میگردد پدر ۳
نصیب
دختران ۱۲ و قاعدهٔ حضرت خواجه طاب الله ثراه در مسایل رد در فصل دوازدهم مثلاً ذکر خواهد شد

و اگر جمع

و اگر جمع شوند چند پسر و چند دختر با پدر و مادر یا احدهما هر یک از پدر و مادر شش یک ترکه را اخذ مینمایند و تتمهٔ
دیگر را پسر دو حصه و دختر یک حصه تقسیم مینمایند اگر بعد از اخراج سدس یا سدسان تتمه بر اولاد منقسم گردید
فبها و الا عدد روس ایشان را بدان نوع که هر مذکر را دو مونث تقدیر کرده باشند در اصل فریضه
ضرب باید نمود اگر میانهٔ نصیب و عدد روس تباین باشد و الا جزء وفق عدد روس را در اصل
فریضه ضرب می باید کرد البته عدد صحیح بهم میرسد مثلاً هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد پدر
و مادر و شش پسر و چهار دختر هر پسر را دو دختر تقدیر نمودیم عدد روس ایشان را که شانزده باشد
و اصل فریضهٔ ایشان شش بعد از اخراج سدسین پدر و مادر باقی ماند چهار عدد و نسبت شانزده
توافق بربع بود ضرب کردیم ربع شانزده را که چهار است در اصل فریضه که شش است بیست و چهار
نصیب نصیب نصیب نصیب
حاصل شد بر اینموجب پدر سدس ۴ مادر سدس ۴ ۶ پسر بالسویه ۱۲ ۴ دختر بالسویه ۴ و اگر بگذارد
میت احد ابوین و شش پسر و چهار دختر اصل فریضه باز شش است سدس فریضه را که یکیست
با احد ابوین دادیم باقی ماند پنج عدد میانهٔ پنج که نصیب اولاد است و عدد روس ایشان که شانزده
نصیب نصیب
است تباین است ضرب نمودیم شانزده را در شش نود و شش حاصل شد پدر سدس ۱۶ ۶ پسر بالسویه ۶۰
نصیب
چهار دختر بالسویه ۲۰ **بحث سیم** هرگاه جمع شود احد ابوین با زوج و یا زوجه هر یک از زوج
و زوجه نصیب اعلای خود را اخذ میکنند از ترکه و تتمه از احد ابوین است چنانکه بگذارد میت زنی
نصیب نصیب
و پدری اصل فریضهٔ ایشان چهار است بر اینموجب زن ۱ پدر تتمه ۳ و اگر فوت شود
نصیب
زنی و بگذارد پدری و شوهری فریضهٔ ایشان از دو سهم منقسم میگردد بر اینموجب شوهر نصف ۱
نصیب
پدر تتمه ۱ اما اگر احد ابوین مادر باشد ثلث ترکه از وی است فرضاً و تتمه رداً چنانکه فوت شود شخصی

عدم حاجب — بعدم الولد

وبگذارد زنی و مادری فرض مادر ثلث است و فرض زن ربع میانهٔ مخرج ثلث و ربع تباین است
ضرب کردیم سه را در چهار دوازده حاصل شد تقسیم کردیم زن ربع ۳ مادر ثلث فرضاً وردّاً ۴ ۵
واگر فوت شود زنی و بگذارد مادری و شوهری نصیب مادر ثلث است و نصیب شوهر نصف میانهٔ
مخرج ایشان تباین است ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل آید تقسیم نمودیم برین موجب شوهر نصف ۳
مادر ثلث فرضاً وردّاً ۲ ۱ واگر جمع شوند پدر و مادر و احد زوجین اخذ میکنند احد زوجین نصیب
اعلای خود را و مادر ثلث اصل مال را با عدم حجب او از اخوه و سدس اصل مال را با وجود اخوه و تتمه از دیگر
خواه اخوه مادر را منع کنند و خواه نکنند که درین صورت از پدر است قرابةً چنانکه فوت شود شخصی و بگذارد
پدر و مادر غیر ممنوعه و زنی اقل عددی که ثلث و ربع داشته باشد دوازده است قسمت نمایند هر یک
فرض خود را برین موجب مادر ثلث ۴ زن ربع ۳ پدر تتمه قرابةً ۵ واگر مادر را مانعی باشد از اخوه باز
از دوازده تصحیح می یابد برین موجب مادر سدس ۲ زن ربع ۳ پدر تتمه قرابةً ۷
واگر زنی فوت شود و بگذارد پدر و مادری و شوهری اقل عددی که ثلث و نصف داشته باشد شش
است برین موجب تقسیم میشود مادر ثلث ۲ شوهر نصف ۳ پدر تتمه قرابةً ۱ واگر مادر ممنوعه باشد
درین صورت باز از شش مصحح است برین موجب مادر سدس ۱ شوهر نصف ۲ پدر تتمه قرابةً ۲

بحث چهارم اگر بوده باشند میت را با احد زوجین پدر و مادر یک پسر یا بیشتر هر یک از پدر
مادر سدس ترکه را اخذ میکنند و احد زوجین نصیب ادنی میبرد و باقی از پسر است اگر یکی باشد و اگر
بیشتر باشد بالسویه تقسیم مینمایند مثلاً اگر بگذارد میت پدر و مادر و شوهر و یک پسر نصیب شوهر ربع
ترکه است و نصیب ابوین سدسان میانهٔ مخرج ربع و سدس توافق بنصف است ضرب نمودیم نصف

احدهما را

احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد تقسیم نمودیم برین موجب پدر سدس ۲ مادر سدس ۲
شوهر ربع ۳ پسر تتمه ۵ واگر بگذارد میت زنی و پدر و مادری و پسری فرض پدر و مادر سدسان
است و از زن ثمن میانهٔ مخرج ثمن و سدس توافق است بنصف ضرب نمودیم نصف احدهما را
در دیگری بیست و چهار حاصل شد پدر سدس ۴ مادر سدس ۴ زن ثمن ۳ پسر تتمه ۱۳
واگر بوده باشد متوفی را یک دختر و پدر و مادر و احد زوجین اگر زوجه است ثمن واگر زوج است ربع
و نصیب دختر نصف و تتمه دیگر میانهٔ ابوین و دختر اخماساً قسمت میشود مثلاً متوفی را پدر بیست
و مادر و شوهری و دختری اقل عددی که نصف و سدس و ثمن داشته باشد بیست و چهار است
بعد از اخراج ثمن و سدسان و نصف که سه و هشت و دوازده است یکعدد باقی ماند اخماساً
بر پدر و دختر و مادر قسمت نمیشد ضرب نمودیم پنج را در اصل فریضه که بیست و چهار است یکصد و بیست
حاصل شد تقسیم نمودیم برین موجب پدر سدس فرضاً وردّاً ۲۰ ۱ مادر سدس فرضاً وردّاً ۲۰ ۱ دختر نصف فرضاً وردّاً ۶۰ ۳
زن ثمن ۱۵ اما بطریق حضرت سلطان المحققین و سید المدققین نصیر الملة والدین طاب
ثراه از چهل سهم قسمت میشود پدر ۷ مادر ۷ زن ۵ دختر ۲۱
واگر در مثال مفروضه مادر را مانعی باشد از اخوه و اخوات بعد از اخراج سدسان و ثمن و نصف
تتمه ارباعاً بر پدر و دختر منقسم میشود اصل فریضهٔ ایشان باز بیست و چهار است بعد از
اخراج فرض مادر که چهار است و از پدر که چهار است و فرض زوجه که سه است و از دختر
که دوازده است یکعدد باقی ماند بر پدر و دختر ارباعاً منقسم نمیگردید ضرب نمودیم چهار را در بیست و چهار
نود و شش حاصل شد تقسیم نمودیم برین موجب پدر سدس فرضاً وردّاً ۱۶ ۱ مادر سدس فرضاً ۱۶ زن ثمن ۱۲

احدابوین با دختر و زن

ودختر نصف فرضاً ورداً ٤٨ ٣ واگر بوده باشد میّت را احدابوین وزنی ویکدختر فرض زن ثمن
است وفرض احدابوین سدس وفرض دختر نصف میانهٔ مخرج سدس وثمن توافق بنصف
است ضرب احدهما را در دیگری بیست وچهار حاصل شد بعد از اخراج سدس وثمن ونصف که چهار
وسه ودوازده است باقی ماند پنج عدد میخواهیم که ارباعاً بر پدر ودختر منقسم سازیم چون
ارباعاً منقسم نمیگردد وفریضه منکسر در مخرج ربع میگردد وضرب نمودیم چهار را در بیست وچهار
نود وشش حاصل شد تقسیم نمودیم برینموجب احدابوین سدس فرضاً ورداً ١٦ ٥ زن ثمن ١٢
دختر نصف فرضاً ورداً ٤٨ ١٥ اما بطریق خواجه نورالله مرقده ورضوان الله علیه از سی ودو سهم منقسم
میگردد برینموجب احدابوین ٧ دختر ٢١ زن ثمن ٤ واگر بوده باشد میّت را
پدر ومادر ودختر وشوهر نصیب ابوین سدسان است ونصیب شوهر ربع میانهٔ مخرج سدس وربع
توافق بنصف است ضرب نمودیم نصف احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد برینموجب پدر سدس ٢
شوهر ربع ٣ دختر نصف ٥ دراینصورت نقص بر دختر لازم آمد واگر بوده باشد میّت را احدابوین
وشوهری ودختری اقل عددی که سدس وربع ونصف داشته باشد دوازده است بعد از اخراج سدس
وربع ونصف که دو وسه وشش است یکعدد باقی ماند ارباعاً بر پدر ودختر منقسم نمیگردد ضرب نمودیم
چهار را در اصل فریضه که دوازده است چهل وهشت حاصل شد تقسیم نمودیم برینموجب شوهر ربع ١٢
احدابوین سدس فرضاً ورداً ١ ٨ دختر نصف فرضاً ورداً ٢٤ ٣ اما بطریق خواجه نورالله منجمه از شانزده سهم منقسم میشود
برینموجب احدابوین ٣ دختر ٩ شوهر ربع ٤ واگر جمع شوند پدر ومادر واحد زوجین ودو دختر
یا بیشتر نصیب ابوین سدسان است لاغیر واحد زوجین ودو دختر راست نصیب ادنی وبعد ذلک باقی

از دختران است بالسویه مثلاً اگر بگذارد میّت پدر ومادر وزنی ودو دختر اقل عددی که ثمن
وسدس داشته باشد بیست وچهار است بعد از اخراج ثمن وسدسان باقی ماند سیزده عدد
بر دو دختر صحیحاً منقسم نمیگردد ومنکسر در مخرج نصف میگردد وضرب کردیم دو را در اصل فریضه که بیست
وچهار است چهل وهشت حاصل شد پدر سدس ٨ مادر سدس ٨ زن ثمن ٦ دختران ثلثان ٢٦
نقص بر دختران لازم آمد واگر بوده باشد میّت را شوهری وپدر ومادر ودو دختر یا بیشتر اقل عددی که ربع
داشته باشد وسدس دوازده است بعد از اخراج ربع وسدسان که سه وچهار است پنج عدد باقی ماند
بجهت دختران پنج بر دو منکسر ضرب نمودیم دو را در اصل فریضه که دوازده است بیست وچهار حاصل شد
قسمت نمودیم برینموجب پدر سدس ٤ مادر سدس ٤ شوهر ربع ٦ دختران ثلثان ١٠ نقص بر دختران
لازم آمد واگر بگذارد متوفی احدابوین وزنی ودو دختر یا بیشتر فرض احدابوین سدس است وفرض
زن ثمن وفرض دختران ثلثان وتتمه دیگر بعد ذلک میانهٔ دختران واحدابوین اخماساً قسمت
میشود وفرضاً اگر متوفی را دو دختر باشد وزنی واحدابوین اقل عددی که سدس وثمن وثلثان
داشته باشد بیست وچهار است بعد از اخراج سدس وثمن وثلثان که چهار وسه وشانزده است
باقی ماند دو عدد چون اخماساً بر احدابوین ودختران منقسم نمیگردد ضرب نمودیم پنج را در بیست
چهار یکصد وبیست حاصل شد تقسیم نمودیم برینموجب پدر سدس فرضاً ورداً ٢٠ ١ زن ثمن ١٥
دختران فرضاً ورداً ثلثان اما بطریق خواجه طاب الله ثراه از چهل سهم منقسم میگردد برینموجب
پدر سدس ٨٠ ٤ شوهر ربع ٦ دختران ثلثان ١٤ واگر جمع شوند پدر ومادر یا احدابوین واحد
زوجین با اولاد ذکور واناث چه مقدار که باشند هر یک از پدر ومادر سدس ترکه را اخذ میکنند

زوجین نصیب ادنی خود را اگر زوجه است ثمن و اگر زوج است ربع و تتمه از اولاد ذکور و اناث
است و ایشان بدین نوع تقسیم می نمایند مذکر دو حصه مؤنث یک حصه اگر بعد از اخراج فرض
صاحبان فرض تتمه بر اولاد منقسم گردید فهو المراد و الا بدان طریق که ذکر شده مطلق خلاف
ندارد و قاعدهٔ آن چنانست مثلا اگر بگذارد متوفی پدر و مادر و زن و یک پسر و یکدختر نصیب پدر
و مادر سدسان است و نصیب زن ثمن میانهٔ مخرج سدس و ثمن که شش و هشت است توافق بنصف
است نصف احدهما را ضرب نمودیم در دیگری بیست و چهار حاصل شد بعد از اخراج سدسان و ثمن
که هشت و سه است بعد ذلک سیزده عدد باقی ماند چون اثلاثا بر یک پسر و یکدختر قسمت نمیگردید
ضرب نمودیم سه را در بیست و چهار هفتاد و دو حاصل شد تقسیم نمودیم برین موجب پدر سدس 12
مادر سدس 12 زن ثمن 9 پسر دو حصه 26 دختر یک حصه 13 اگر بوده باشد میت را شوهری و پدر
و مادری و یک پسر و یکدختر اقل عددی که ربع و سدس داشته باشد دوازده است بعد از اخراج ربع و سدسان
که سه و چهار است باقی ماند پنج عدد و میانهٔ عدد روس اولاد که سه است و پنج عدد که نصیب ایشان است
تباین است ضرب کردیم سه را در دوازده سی و شش حاصل شد برین موجب تقسیم نمودیم پدر سدس 6
مادر سدس 6 شوهر ربع 9 پسر دو حصه 10 دختر یک حصه 5 ابوین واحد زوجین و چند اولاد
ذکور و اناث احد ابوین سدس ترکه را میبرد و احد زوجین نصیب ادنی خود را و تتمه از اولاد است
للذکر ضعف الانثیین مثلا اگر فوت شود زنی و بگذارد احد ابوین و شوهری و یک پسر و سه دختر
نصیب شوهر ربع ترکه است و از احد ابوین سدس میانهٔ مخرج سدس و ربع توافق بنصف است ضرب
کردیم نصف احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد بعد از اخراج ربع و سدس هفت عدد باقی ماند

میانهٔ نصیب و عدد روس اولاد تباین است ضرب کردیم پنج را در اصل فریضه که دوازده است
شصت حاصل شد قسمت نمودیم برین موجب احد ابوین سدس 10 شوهر ربع 15 سه دختر 21
یک پسر 14 اگر بوده باشد میت را زنی و احد ابوین و یک پسر و سه دختر اقل عددی که ثمن و سدس
داشته باشد بیست و چهار است بعد از اخراج سدس و ثمن که چهار و سه است سیزده باقی ماند
چون عدد روس اولاد پنج است و نصیب ایشان سیزده میانهٔ سیزده و پنج تباین بود ضرب نمودیم
پنج را در اصل فریضه که بیست و چهار است یکصد و بیست حاصل شد ابوین سدس 20 زن ثمن 15
یک پسر 34 سه دختر 51 **بحث پنجم** اگر جمع شوند با زوج یا زوجه اولاد ذکور و یا اناث
یا اناث و ذکور اخذ مینمایند هر یک از زوج یا زوجه نصیب ادنی خود را از ترکه اگر زوج است ربع و اگر زوجه است
ثمن و تتمه بعد ذلک از آن اولاد است بالتسویه اگر مذکر است و اگر اولاد مؤنث است نصف ترکه از وی
است فرضا تتمه ردا و اگر دو باشند یا بیشتر ثلثان ترکه فرضا می برند و تتمه را ردا و تقسیم بدین
طریق نمودن اگر چه از عدد اکثر میشود ولیکن فایده بسیار دارد چنانکه بر متامل مخفی نیست و اگر جمع
شوند مذکر و مؤنث بعد از اخراج ثمن اگر زوجه است و ربع اگر زوج است و تتمه از اولاد للذکر مثل
حظ الانثیین تقسیم مینمایند پس اگر تقسیم بر ایشان ممکن است ثبت المطلوب و الا بدان طریق که ذکر
کرده شد عمل می باید نمود مثلا اگر بگذارد متوفی زنی و چهار پسر اصل فریضهٔ ایشان هشت است
بعد از اخراج ثمن هفت عدد باقی ماند هفت و چهار منکسر ضرب نمودیم چهار را بواسطهٔ تباین در اصل
فریضه که هشت است سی و دو سهم حاصل شد برین موجب زن ثمن 4 چهار پسر بالتسویه 28 و اگر بگذارد میت
شوهر و چهار پسر اصل فریضهٔ ایشان چهار است بعد از اخراج ربع سه عدد باقی ماند ارباعا بر چهار پسر

منقسم نمیگردد ضرب کردیم عدد رؤس ایشانرا در اصل فریضه که چهار است

نصیب

[illegible] پسر بالتسویه واگر بگذارد میت شوهری ویکدختر اصل فریضه ایشان چهار است بر موجب

نصیب ۱۲ نصیب

شوهر ربع دختر نصف فرضاً ورداً واگر بجا باشد میت را دو دختر یا بیشتر اقل عددی که ثلثان وثمن داشته

۱ ۲ ۱

باشد بیست وچهار است بعد از اخراج ثمن وثلثان تتمه بر دو دختر منقسم نشد

در مخرج نصف بیشود ضرب نمودیم دو را در بیست وچهار چهل وهشت حاصل شد قسمت نمود

نصیب نصیب

زن ثمن دو دختر ثلثان فرضاً ورداً اما بطریق اختصار شش نزده سهم مصحح است والربع وهمو

۶ ۳.۲ ۱

دو دختر یا بیشتر وشوهر نصیب شوهر ربع است واز دختران ثلثان واقل عددی که

داشته باشد دوازده است بعد از اخراج ربع که سه است وثلثان که هشت است یکعدد باقی ماند

فریضه منکسر در مخرج نصف بیشد ضرب نمودیم دو را در دوازده بیست وچهار حاصل شد بر موجب

نصیب نصیب

شوهر ربع دو دختر ثلثان فرضاً ورداً واگر بگذارد میت زنی ویکدختر ویک پسر بعد از اخراج

۶ ۱۶ ۲

ثمن زوجه هفت عدد باقی ماند چون اثلاثاً بر یک پسر ودو دختر منقسم نمیگردد ضرب نمودیم سه را

نصیب نصیب نصیب

در هشت بیست وچهار حاصل شد بر موجب زن ثمن پسر دختران واگر بوده باشد میت را

۳ ۱۴ ۷

شوهری ویک پسر ویکدختر اقل عددی که ربع داشته باشد چهار است بر موجب شوهر ربع پسر

نصیب نصیب نصیب

یکدختر توضیح اقل عباد خدابخش ساوجی قاعده توارث هر طبقه را مجملاً مفروض

۲ ۱ ۱

داشته ومثال بران نقش نموده بعد ذلک قواعد این پنج بحث را امهات نموده با نضد وپنجاه

جدول بران ترتیب دادیم وچون فرض ورثه متوفی از اولاد وغیر متناهی بود هر اقل عددی را که اختیار

مینمود ترجیح بلا مرجح لازم می آید پس با چار بعدد تام که آن ششی است اکتفی نموده در چند صفحه جداول

مذکوره را

... در عرض وشش خانه در طول نقش نموده ودر هر خانه از آن مفروض ورثه

متوفی کرده اسامی وعدد رؤس ایشانرا بسیاهی در ان خانه نوشته ومخرج اصل فریضه ایشانرا

فرض است بود وعلماء اثنا عشریه بران عمل نموده بودند اگر صحیحاً بر ورثه منقسم میگردید آن عدد را بسرخی

فوق ورثه نقش نموده حصه هر یک از ایشانرا بسرخی در تحت اسامی ایشان نوشت

[illegible] فریضه ایشان صحیحاً منقسم نمیگردید اصل فریضه را بر فوق ورثه بسیاهی نقش نموده آن

را که در روی منکسر گردیده بود در تحت ورثه در آخر خانه بسیاهی نقش نمودیم آن عدد در اصل

ضرب کرده خط محو بر فوق اصل فریضه ومخرج کسر کشیده حاصل ضرب را بسرخی در ابتدای خانه

نوشت حصه هر یک از ورثه را در تحت اسامی ایشان بسرخی نوشت اگر صحیحاً منقسم میگردید

والا که منقسم نمیگردید وبواسطه رد ارباعی ویا اخماسی ویا غیره بینهم منکسر میگردید حاصل دوم را

نیز بسیاهی بر بالای اصل فریضه نقش نموده آن مخرج کسر ثانی را که در روی منکسر گردیده بود

بسرخی در تحت خانه بعد از مخرج کسر اول که بسیاهی نوشته بود نوشته خط محو بر فوق هر دو کشیده

حاصل ضرب را بر ابتدای خانه بسرخی نوشت فریضه همانست بعد از آن حصه هر یک از ورثه را

از آن فریضه فرضاً وقرابتاً ورداً ونقصاً وجمعاً وفرداً نوشت وبعضی از قواعد خواجه نور الله

مرقومه را در مسایل رد در جدول علیحده در جنب جداول کرده مندرج ساخت وچون جداول

مذکوره مکرر واقع شده بود بعضی از مکررات را انداخته سیصد وشصت وشش جدول با موفقات

اکتفی نموده ونقش کرده شد وبطریق تقویم بر ابتدای صفحه

جدول بسرخی آن صفحه نوشته شد والله اعلم بالصواب

جداول پدر با اولاد ذکور و اناث تقسیم چنین است درین جداول اگر بجای پدر مادر فرض شود تقسیم چنین است و مطلقا خلافی ندارد		جداول پدر با اولاد و اناث تقسیم بطریق خواهد است اگر بجای پدر فرض مادر شود مطلقا خلاف نیست	جداول پدر مادر با اولاد ذکور تقسیم این چنین است مطلقا خلاف نه ندارد	جداول پدر مادر با اولاد اناث تقسیم چنین است مطلقا خلاف ندارد
۶ پدر پسر ۱ ۵	۱۲ پدر ۱/۶ دختر ۳ ۱/۲ ۹	۴ پدر دختر ۱ ۳	۶ پدر مادر پسر ۱ ۱ ۴	۳۰ ۱/۶ پدر مادر دختر ۶ ۶ ۱/۵ ۱۸
۱۲ پدر ۱/۶ ۲ پسر ۲ ۱/۲ ۱۰	۳۰ پدر ۱/۶ ۲ دختر ۶ ۱/۵ ۲۴	۵ پدر ۲ دختر ۱ ۴	۶ پدر مادر ۲ پسر ۱ ۱ ۴	۶ پدر مادر ۲ دختر ۱ ۱ ۴
۱۵ پدر ۱/۶ ۳ پسر ۳ ۱/۳ ۱۵	۹۰ ۱/۱۸ پدر ۱/۶ ۳ دختر ۱۸ ۱/۳ ۲۲ ۱/۵	۰۱۵ پدر ۱/۵ ۳ دختر ۳ ۱/۳ ۰۱۲	۰۱۸ ۱/۶ پدر مادر ۳ پسر ۳ ۳ ۱/۳ ۰۱۲	۰۱۸ ۱/۶ پدر مادر ۳ دختر ۳ ۳ ۱/۳ ۰۱۲
۲۴ پدر ۱/۶ ۴ پسر ۴ ۱/۴ ۲۰	۳۰ پدر ۱/۶ ۴ دختر ۶ ۱/۵ ۲۴	۵ پدر ۴ دختر ۱ ۴	۶ پدر مادر ۴ پسر ۱ ۱ ۴	۶ پدر مادر ۴ دختر ۱ ۱ ۴
۶ پدر ۵ پسر ۱ ۵	۱۵ ۱/۳۰ پدر ۱/۶ ۵ دختر ۳۰ ۱/۵ ۱۲۰ ۱/۵	۲۵ ۱/۵ پدر ۵ دختر ۵ ۱/۵ ۲۰	۳۰ ۱/۶ پدر مادر ۵ پسر ۵ ۵ ۱/۵ ۲۰	۳۰ ۱/۶ پدر مادر ۵ دختر ۵ ۵ ۱/۵ ۲۰
۳۶ ۱/۶ پدر ۶ پسر ۶ ۱/۶ ۳۰	۹۰ ۱/۱۸ ۱/۶ پدر ۶ دختر ۱۸ ۱/۳ ۷۲ ۱/۵	۰۱۵ ۱/۵ پدر ۶ دختر ۳ ۱/۳ ۰۱۲	۰۱۸ ۱/۶ پدر مادر ۶ پسر ۳ ۳ ۱/۳ ۰۱۲	۱۸ ۱/۶ پدر مادر ۶ دختر ۳ ۳ ۱/۳ ۱۲

جداول پدر با اولاد ذکور

جداول پدر با اولاد ذکور و اناث تقسیم چنین است و مطلقا غلط ندارد اگر بجای پدر فرض مادر شود درین جداول مطلقا اختلافی نیست و حجب مادر را دخلی نیست				
۱۸ ۱/۶ پدر پسر دختر ۳ ۱۰ ۱/۳ ۵	۶ پدر ۲ پسر دختر ۲ ۴ ۱	۴۲ ۱/۶ پدر ۳ پسر دختر ۷ ۳۰ ۱/۷ ۵	۵۴ ۱/۶ پدر ۴ پسر دختر ۹ ۴۰ ۱/۹ ۵	۶۶ ۱/۶ پدر ۵ پسر دختر ۱۱ ۵۰ ۱/۱۱ ۵
۲۴ ۱/۶ پدر پسر ۲ دختر ۴ ۱۰ ۱/۴ ۱۰	۳۶ ۱/۶ پدر ۲ پسر ۲ دختر ۶ ۲۰ ۱/۶ ۱۰	۴۸ ۱/۶ پدر ۳ پسر ۲ دختر ۸ ۳۰ ۱/۸ ۱۰	۰۱۲ ۱/۶ پدر ۴ پسر ۲ دختر ۲ ۸ ۱/۲ ۲	۰۷۲ ۱/۶ پدر ۵ پسر ۲ دختر ۰۱۲ ۵۰ ۱/۱۲ ۱۰
۶ پدر پسر ۳ دختر ۱ ۲ ۳	۴۲ ۱/۶ پدر ۲ پسر ۳ دختر ۷ ۲۰ ۱/۷ ۰۱۵	۵۴ ۱/۶ پدر ۳ پسر ۳ دختر ۰۹ ۳۰ ۱/۹ ۰۱۵	۶۶ ۱/۶ پدر ۴ پسر ۳ دختر ۱۱ ۴۰ ۱/۱۱ ۰۱۵	۰۷۸ ۱/۶ پدر ۵ پسر ۳ دختر ۰۱۳ ۵۰ ۱/۱۳ ۰۱۵
۳۶ ۱/۶ پدر پسر ۴ دختر ۶ ۱۰ ۱/۶ ۲۰	۴۸ ۱/۶ پدر ۲ پسر ۴ دختر ۸ ۲۰ ۱/۸ ۲۰	۰۱۲ ۱/۶ پدر ۳ پسر ۴ دختر ۲ ۶ ۱/۲ ۴	۰۷۲ ۱/۶ پدر ۴ پسر ۴ دختر ۰۱۲ ۴۰ ۱/۱۲ ۲۰	۰۸۴ ۱/۶ پدر ۵ پسر ۴ دختر ۰۱۴ ۵۰ ۱/۱۴ ۲۰
۴۲ ۱/۶ پدر پسر ۵ دختر ۷ ۱۰ ۱/۷ ۲۵	۰۵۴ ۱/۶ پدر ۲ پسر ۵ دختر ۹ ۲۰ ۱/۹ ۲۵	۰۶۶ ۱/۶ پدر ۳ پسر ۵ دختر ۰۱۱ ۳۰ ۱/۱۱ ۲۵	۰۷۸ ۱/۶ پدر ۴ پسر ۵ دختر ۰۱۳ ۴۰ ۱/۱۳ ۲۵	۰۱۸ ۱/۶ پدر ۵ پسر ۵ دختر ۳ ۱۰ ۱/۳ ۵
۴۸ ۱/۶ پدر پسر ۶ دختر ۸ ۱۰ ۱/۸ ۳۰	۰۱۲ ۱/۶ پدر ۲ پسر ۶ دختر ۲ ۴ ۱/۲ ۶	۰۷۲ ۱/۶ پدر ۳ پسر ۶ دختر ۰۱۲ ۳۰ ۱/۱۲ ۳۰	۸۴ ۱/۶ پدر ۴ پسر ۶ دختر ۰۱۴ ۴۰ ۱/۱۴ ۳۰	۹۶ ۱/۶ پدر ۵ پسر ۶ دختر ۰۱۶ ۵۰ ۱/۱۶ ۳۰

جدول پدر مادر با اولاد ذکور و اناث حجب مادر را مطلقا دخلی نیست و تقسیم بدینموجب است و غلطی اصلا نیست

۰۱۸ ۶ پدر مادر یک پسر دختر ۴ ۸ ۳ ۳ ۳	۳۰ ۶ پدر مادر ۲ پسر دختر ۴ ۰۶ ۵ ۵ ۵	۴۰۲ ۶ پدر مادر سه پسر دختر ۴ ۲۰۴ ۷ ۷ ۷	۵۴ ۶ پدر مادر ۴ پسر دختر ۴ ۲۰۳ ۹ ۹ ۹	۶۰۶ ۶ پدر مادر پنج پسر دختر ۴ ۲۰۴ ۰۱۱ ۰۱۱ ۱۱
۶ پدر مادر پسر ۲ دختر ۲ ۲ ۱ ۱	۰۱۸ ۶ پدر مادر ۲ پسر ۲ دختر ۴ ۸ ۳ ۳ ۳	۴۰۸ ۶ پدر مادر ۳ پسر ۲ دختر ۸ ۲۰۴ ۸ ۸ ۸	۳۰ ۶ پدر مادر ۴ پسر ۲ دختر ۴ ۱۶ ۵ ۵ ۵	۰۱۸ ۶ پدر مادر ۵ پسر ۲ دختر ۲ ۱۰ ۳ ۳ ۳
۳۰ ۶ پدر مادر پسر ۳ دختر ۰۱۲ ۸ ۵ ۵ ۵	۴۲ ۶ پدر مادر ۲ پسر ۳ دختر ۰۱۲ ۰۱۶ ۷ ۷ ۷	۵۴ ۶ پدر مادر ۳ پسر ۳ دختر ۰۱۲ ۲۰۴ ۹ ۹ ۹	۶۶ ۶ پدر مادر ۴ پسر ۳ دختر ۱۲ ۲۰۲ ۰۱۱ ۰۱۱ ۱۱	۰۷۸ ۶ پدر مادر ۵ پسر ۳ دختر ۰۱۲ ۴۰ ۰۱۳ ۰۱۳ ۱۳
۰۱۸ ۶ پدر مادر پسر ۴ دختر ۸ ۴ ۳ ۳ ۳	۰۱۲ ۶ پدر مادر ۲ پسر ۴ دختر ۴ ۴ ۲ ۲ ۲	۳۰ ۶ پدر مادر ۳ پسر ۴ دختر ۸۰۱۲ ۵ ۵ ۵	۰۱۸ ۶ پدر مادر ۴ پسر ۴ دختر ۴ ۸ ۳ ۳ ۳	۴۰۲ ۶ پدر مادر ۵ پسر ۴ دختر ۸ ۲۰ ۷ ۷ ۷
۴۰۲ ۶ پدر مادر پسر ۵ دختر ۲۰ ۸ ۷ ۷ ۷	۵۰۴ ۶ پدر مادر ۲ پسر ۵ دختر ۲۰ ۰۱۶ ۹ ۹ ۹	۶۶ ۶ پدر مادر ۳ پسر ۵ دختر ۲۰ ۲۰۴ ۰۱۱ ۰۱۱ ۱۱	۷۸ ۶ پدر مادر ۴ پسر ۵ دختر ۲۰ ۲۰۲ ۰۱۳ ۰۱۳ ۱۳	۶ پدر مادر ۵ پسر ۵ دختر ۲۰ ۴۰ ۰۱۵ ۰۱۵ ۱۵
۰۱۲ پدر مادر پسر ۶ دختر ۶ ۲ ۲ ۲	۶۰ پدر مادر ۲ پسر ۶ دختر ۲۰۴ ۰۱۶ ۱۰ ۱۰	۰۱۸ پدر مادر ۳ پسر ۶ دختر ۶ ۶ ۳ ۳	۴۰۲ پدر مادر ۴ پسر ۶ دختر ۱۲ ۰۱۶ ۷ ۷	۲۰۴ پدر مادر ۵ پسر ۶ دختر ۶ ۱ ۴ ۴

جداول پدر با دختر و پسر و شوهر مطلقا خلافی ندارد و بجای پدر مادر اگر فرض نمایند در قسمت تفاوتی ندارد و مطلقا خلافی ندارد	اگر بجای پسر فرض دختر شود درین جداول مطلقا خلافی نیست ونقص بر دختران لازم آمده	جداول پدر با اولاد ذکور و اناث و با شوهر اگر مادر فرض شود بجای پدر هیچ تفاوت ندارد در قسمت و خلافی نیست

۰۱۲ پدر پسر شوهر ۳ ۷ ۲	۴۰۸ ۱۲ پدر دختر شوهر ۰۱۲ ۲۰۷ ۹ ۴	۰۱۲ پدر مادر پسر شوهر ۳ ۵ ۲ ۲	۲۰۶ ۱۲ پدر پسر دختر شوهر ۹ ۷ ۰۱۴ ۶ ۳	۶۰ ۱۲ پدر ۲ پسر دختر شوهر ۰۱۵ ۷ ۲۰۸ ۱۰ ۵
۲۰۴ ۱۲ پدر ۲ پسر شوهر ۶ ۰۱۴ ۴ ۲	۲۰۴ ۱۲ پدر ۲ دختر شوهر ۶ ۰۱۴ ۴ ۲	۲۰۴ ۱۲ پدر مادر ۲ پسر شوهر ۶ ۰۱ ۴ ۴ ۲	۴۰۸ ۱۲ پدر پسر ۲ دختر شوهر ۰۱۲ ۰۱۴ ۰۱۴ ۸ ۴	۷۰۲ ۱۲ پدر ۲ پسر ۲ دختر شوهر ۰۱۸ ۰۱۴ ۲۰۸ ۰۱۲ ۶
۲۰۶ ۱۲ پدر ۳ پسر شوهر ۹ ۲۰۱ ۶ ۳	۲۰۶ ۱۲ پدر ۳ دختر شوهر ۹ ۲۰۱ ۶ ۳	۲۰۶ ۱۲ پدر مادر ۳ پسر شوهر ۹ ۰۱۵ ۶ ۶ ۳	۶۰ ۱۳ پدر پسر ۳ دختر شوهر ۰۱۵ ۲۰۱ ۰۱۴ ۱۰ ۵	۰۱۲ پدر ۲ پسر دختر شوهر ۳ ۳ ۴ ۲
۴۰۸ ۱۲ پدر ۴ پسر شوهر ۰۱۲ ۲۰۸ ۸ ۴	۴۰۸ ۱۲ پدر ۴ دختر شوهر ۰۱۲ ۲۰۸ ۸ ۴	۴۰۸ ۱۲ پدر مادر ۴ پسر شوهر ۰۱۲ ۲۰ ۸ ۸ ۴	۷۰۲ ۱۲ پدر پسر ۴ دختر شوهر ۰۱۸ ۲۰۸ ۰۱۴ ۰۱۲ ۶	۹۶ ۱۲ پدر ۲ پسر ۴ دختر شوهر ۲۰۴ ۲۰۸ ۲۰۸ ۰۱۶ ۸۰
۶۰ ۱۲ پدر ۵ پسر شوهر ۰۱۵ ۲۰۵ ۱۰ ۵	۶۰ ۱۲ پدر ۵ دختر شوهر ۰۱۵ ۲۰۵ ۱۰ ۵	۰۱۲ پدر مادر ۵ پسر شوهر ۳ ۵ ۲ ۲	۰۱۲ پدر پسر ۵ دختر شوهر ۳ ۵ ۲ ۲	۰۱۸ ۱۲ پدر ۲ پسر ۵ دختر شوهر ۲۷ ۳۰۵ ۲۰۸ ۰۱۸ ۹
۷۰۲ ۱۲ پدر ۶ پسر شوهر ۰۱۸ ۴۰۲ ۱۲ ۶	۰۷۲ ۱۲ پدر ۶ دختر شوهر ۰۱۸ ۴۰۲ ۰۱۲ ۶	۰۷۲ ۱۲ پدر مادر ۶ پسر شوهر ۰۱۸ ۳۰ ۰۱۲ ۰۱۲ ۶	۰۹۶ ۱۲ پدر پسر ۶ دختر شوهر ۲۰۴ ۴۰۲ ۰۱۴ ۰۱۶ ۸	۰۱۲۰ ۱۲ پدر ۲ پسر ۶ دختر شوهر ۳ ۴۲ ۲۰۸ ۲۰ ۱۰

جداول پدر مادر با اولاد ذکور واناث با شوهر قسمت بدین طریق است وخلافی اصلا ندارد			تتمه جداول پدر با اولاد ذکور واناث وبا شوهر واگر فرضاً مادر بجای پدر تقسیم باز بدینموجب است مطلقا اختلافی ندارد	
۰۱۲ ۱۲ پدر مادر ۲ پسر دختر شوهر ۳ ۱ ۴ ۲ ۲	۶.۳ ۱۲ پدر مادر پسر دختر شوهر ۹ ۵ ۱۰ ۶ ۶ ۱۳	:۱۳۲ ۱۲ پدر ۵ پسر دختر شوهر ۲.۳ ۷ ۷. ۲.۲ ۱۱	:۱۸ ۱۲ پدر ۴ پسر دختر شوهر ۲.۲۷ ۶.۵ ۶. ۰۱۸ ۹	۱۲ پدر ۳ پسر دختر شوهر ۳ ۱ ۶ ۲
۰۷۲ ۱۲ پدر مادر ۲ پسر ۲ دختر شوهر ۱۸ ۱ ۲. ۱۲ ۱۲ ۱۶	۴.۸ ۱۲ پدر مادر پسر ۲ دختر شوهر ۱۲ ۱ ۱. ۸ ۸ ۱۴	:۱۴۴ ۱۲ پدر ۵ پسر ۲ دختر شوهر ۳۶ ۱۴ ۷. ۲.۴ ۱۲	:۱۲. ۱۲ پدر ۴ پسر ۲ دختر شوهر ۳.۶ ۶. ۴.۲ ۶.۵ ۲. ۱۰	۹.۶ ۱۲ پدر ۳ پسر ۲ دختر شوهر ۲.۴ ۱۴ ۴.۲ ۶۰ ۸
۸.۴ ۱۲ پدر مادر ۲ پسر ۳ دختر شوهر ۲۱ ۱۵ ۲. ۱۴ ۱۴ ۷	۰۱۲ پدر مادر پسر ۳ دختر شوهر ۳ ۳ ۲ ۲ ۲	:۵۶ ۱۲ پدر ۵ پسر ۳ دختر شوهر ۳.۹ ۲.۱ ۷. ۲.۶ ۱۳	:۱۳۲ ۱۲ پدر ۴ پسر ۳ دختر شوهر ۳.۳ ۲.۱ ۶.۵ ۲.۲ ۱۱	۸.۲ ۱۲ پدر ۳ پسر ۳ دختر شوهر ۲.۷ ۲.۱ ۴.۲ ۰۱۸ ۹
۹.۶ ۱۲ پدر مادر ۲ پسر ۴ دختر شوهر ۳.۴ ۲. ۲. ۶. ۶۰ ۸	۷.۲ ۱۲ پدر مادر پسر ۴ دختر شوهر ۱۸ ۲. ۱. ۱۲ ۱۲ ۱۶	۲.۴ ۱۲ پدر ۵ پسر ۴ دختر شوهر ۶ ۴ ۱ ۴ ۲	:۱۴۴ ۱۲ پدر ۴ پسر ۴ دختر شوهر ۳.۶ ۲.۸ ۹.۶ ۲.۴ ۱۲	:۱۲ ۱۲ پدر ۳ پسر ۴ دختر شوهر ۳. ۲.۸ ۴.۴ ۲ ۲. ۱۰
:۱۸ ۱۳ پدر مادر ۲ پسر ۵ دختر شوهر ۲.۷ ۲.۵ ۲. ۱۶ ۱۸ ۹	۸.۴ ۱۲ پدر مادر پسر ۵ دختر شوهر ۲.۱ ۲.۵ ۱۴ ۱۴ ۷	:۱۸ ۱۲ پدر ۵ پسر ۵ دختر شوهر ۴.۵ ۳.۵ ۷. ۳. ۱۵	:۱۵۶ ۱۲ پدر ۴ پسر ۵ دختر شوهر ۳.۹ ۳.۵ ۶.۵ ۶.۲ ۱۳	:۱۳۲ ۱۲ پدر ۳ پسر ۵ دختر شوهر ۳.۳ ۲.۵ ۴.۴ ۲ ۲.۲ ۱۲
۲.۴ ۱۲ پدر مادر ۲ پسر ۶ دختر شوهر ۶ ۶ ۴ ۴ ۴ ۲	۱۲ پدر مادر پسر ۶ دختر شوهر ۴.۸ ۳. ۱ ۶. ۶۰ ۲.۴ ۱۸	:۱۹۲ ۱۲ پدر ۵ پسر ۶ دختر شوهر ۴.۸ ۴.۲ ۷. ۳.۲ ۱۶	۲.۴ ۱۲ پدر ۴ پسر ۶ دختر شوهر ۶ ۶ ۸ ۴ ۲	:۱۴۴ ۱۲ پدر ۳ پسر ۶ دختر شوهر ۳.۶ ۴.۲ ۴.۲ ۲.۶ ۱۲

تتمه جداول پدر مادر با اولاد ذکور واناث

پدر ویا مادر با اولاد ذکور واناث

جداول پدر با اولاد ذکور واناث وبیک زن این چنین است ودرین جداول اگر بجای پدر فرضاً مادر بنشیند تفاوت نمیکند واگر زن بیشتر باشد باندک تامل بقیاس استخراج توان نمودن بسهولت		تتمه جداول پدر مادر با اولاد ذکور واناث با شوهر تقسیم چنانست که در جدول مبین است ومطلقا اختلافی ندارد		
۹.۶ ۲۴ پدر دختر زن ۰۱۲ ۶.۳ ۱.۲ ۴	۲.۴ پدر پسر زن ۳ ۰۱۷ ۴	:۱۳۲ ۱۲ پدر مادر ۵ پسر دختر شوهر ۲.۳ ۵ ۵ ۲.۲ ۲.۲ ۱۱	:۱۸ ۱۲ پدر مادر ۴ پسر دختر شوهر ۲.۷ ۵.۴ ۰۱۸ ۰۱۸ ۹	۸.۴ ۱۲ پدر مادر ۳ پسر دختر شوهر ۲.۱ ۵.۳ ۰۱۴ ۰۱۴ ۷
:۱۲. ۲۴ پدر ۲ دختر زن ۰۱۵ ۸.۴ ۱.۲ ۵	۴.۸ ۲۴ پدر ۲ پسر زن ۶ ۲.۴ ۸ ۲	:۱۴۴ ۱۲ پدر مادر ۵ پسر ۲ دختر شوهر ۳.۶ ۱ ۵. ۲.۴ ۲.۴ ۱۲	۲.۴ ۱۲ پدر مادر ۴ پسر ۲ دختر شوهر ۶ ۲ ۸ ۴ ۴ ۲	۹.۶ ۱۲ پدر مادر ۳ پسر ۲ دختر شوهر ۲.۴ ۱ ۳. ۶۰ ۶۰ ۸
۳. ۶. ۷۲ ۲۴ پدر ۳ دختر زن ۴۵ ۲.۵۲ ۰۱۳ ۰۱۵ ۳	۷.۲ ۲۴ پدر ۳ پسر زن ۹ ۵.۱ ۰۱۲ ۳	:۱۵۶ ۱۲ پدر مادر ۵ پسر ۳ دختر شوهر ۳.۹ ۰۱۵ ۵. ۲.۶ ۲.۶ ۱۳	:۱۳۲ ۱۲ پدر مادر ۴ پسر ۳ دختر شوهر ۳.۳ ۰۱۵ ۴. ۲.۲ ۲.۲ ۱۱	:۱۸ ۱۲ پدر مادر ۳ پسر ۳ دختر شوهر ۲.۷ ۰۱۵ ۳. ۰۱۸ ۰۱۸ ۹
:۱۲ ۲۴ پدر ۴ دختر زن ۰۱۵ ۸.۴ ۱.۲ ۵	۹.۶ ۲۴ پدر ۴ پسر زن ۰۱۲ ۸.۶ ۶۰ ۴	:۱۶۸ ۱۲ پدر مادر ۵ پسر ۴ دختر شوهر ۴.۲ ۲. ۵. ۲.۸ ۲.۸ ۱۴	:۱۴۴ ۱۲ پدر مادر ۴ پسر ۴ دختر شوهر ۳.۶ ۲. ۴. ۲.۴ ۲.۴ ۱۲	۲.۴ ۱۲ پدر مادر ۳ پسر ۴ دختر شوهر ۶ ۴ ۶ ۴ ۴ ۲
۶۵۵ ۱۲ ۲۴ پدر ۵ دختر زن ۵ ۴۱۸ ۰۱۷ ۱۵ ۵	:۱۲. ۲۴ پدر ۵ پسر زن ۰۱۵ ۸.۵ ۲. ۵	۳.۶ ۱۲ پدر مادر ۵ پسر ۵ دختر شوهر ۹ ۵ ۱ ۶ ۶ ۳	:۱۵۶ ۱۳ پدر مادر ۴ پسر ۵ دختر شوهر ۳.۹ ۲.۵ ۴. ۲.۶ ۲.۶ ۱۳	:۱۳۲ ۱۲ پدر مادر ۳ پسر ۵ دختر شوهر ۳.۳ ۲.۵ ۳. ۲.۲ ۲.۲ ۱۱
۳ ۶.۵ ۷۲ ۲۴ پدر ۶ دختر زن ۴۵ ۲.۵۲ ۶.۳ ۳	:۱۴.۴ ۲۴ پدر ۶ پسر زن ۰۱۸ :۱۲ ۲.۴ ۶	:۱۹۲ ۱۲ پدر مادر ۵ پسر ۶ دختر شوهر ۴.۸ ۳. ۵ ۳.۲ ۳.۲ ۱۶	:۱۶۸ ۱۲ پدر مادر ۴ پسر ۶ دختر شوهر ۴.۲ ۳. ۴. ۲.۸ ۲.۸ ۱۴	:۱۴۴ ۱۲ پدر مادر ۳ پسر ۶ دختر شوهر ۳.۶ ۳. ۳. ۲.۴ ۲.۴ ۱۲

جداول پدر با اولاد اناث تقسیم بطریق خواجه شود اگر بجای پدر فرض مادر شود باز قسمت چنین است خلاف نیست	[illegible]	جداول پدر با اولاد ذکور و اناث و یک زن اگر بجای پدر فرض مادر شود در تقسیم خلاف بهم غیر سدوزن بیشتر از یکی باشد باندک تامل باز استخراج میشود چنانکه در فایده کهنه شده است		
پدر دختر زن /۴	پدر مادر پسر زن	پدر پسر دختر زن /۳	پدر ۲ پسر دختر زن /۵	پدر ۳ پسر دختر زن /۷
پدر ۲ دختر زن /۵	پدر مادر ۲ پسر زن /۲	پدر پسر ۲ دختر زن /۴	پدر ۲ پسر ۲ دختر زن /۶	پدر ۳ پسر ۲ دختر زن /۸
پدر ۳ دختر زن /۵	پدر مادر ۳ پسر زن /۳	پدر پسر ۳ دختر زن /۵	پدر ۲ پسر ۳ دختر زن /۷	پدر ۳ پسر ۳ دختر زن /۹
پدر ۴ دختر زن /۵	پدر مادر ۴ پسر زن /۴	پدر پسر ۴ دختر زن /۶	پدر ۲ پسر ۴ دختر زن /۸	پدر ۳ پسر ۴ دختر زن /۱۰
پدر ۵ دختر زن /۵	پدر مادر ۵ پسر زن /۵	پدر پسر ۵ دختر زن /۷	پدر ۲ پسر ۵ دختر زن /۹	پدر ۳ پسر ۵ دختر زن /۱۱
پدر ۶ دختر زن /۵	پدر مادر ۶ پسر زن /۶	پدر پسر ۶ دختر زن /۸	پدر ۲ پسر ۶ دختر زن /۱۰	پدر ۳ پسر ۶ دختر زن /۱۲

تتمهٔ جداول هر یک از ابوین

تتمهٔ جداول هر یک از ابوین با اولاد ذکور و اناث با یک زن اختلاف ندارد		جداول پدر و مادر با اولاد ذکور و اناث با یک زن قسمت چنین است و مطلق خلاف ندارد		
پدر ۴ پسر دختر زن /۹	پدر ۵ پسر دختر زن /۱۱	پدر مادر پسر دختر زن /۳	پدر مادر ۲ پسر دختر زن /۵	پدر مادر ۳ پسر دختر زن /۷
پدر ۴ پسر ۲ دختر زن /۱۰	پدر ۵ پسر ۲ دختر زن /۱۲	پدر مادر پسر ۲ دختر زن /۴	پدر مادر ۲ پسر ۲ دختر زن /۶	پدر مادر ۳ پسر ۲ دختر زن /۸
پدر ۴ پسر ۳ دختر زن /۱۱	پدر ۵ پسر ۳ دختر زن /۱۳	پدر مادر پسر ۳ دختر زن /۵	پدر مادر ۲ پسر ۳ دختر زن /۷	پدر مادر ۳ پسر ۳ دختر زن /۹
پدر ۴ پسر ۴ دختر زن /۱۲	پدر ۵ پسر ۴ دختر زن /۱۴	پدر مادر پسر ۴ دختر زن /۶	پدر مادر ۲ پسر ۴ دختر زن /۸	پدر مادر ۳ پسر ۴ دختر زن /۱۰
پدر ۴ پسر ۵ دختر زن /۱۳	پدر ۵ پسر ۵ دختر زن /۱۵	پدر مادر پسر ۵ دختر زن /۷	پدر مادر ۲ پسر ۵ دختر زن /۹	پدر مادر ۳ پسر ۵ دختر زن /۱۱
پدر ۴ پسر ۶ دختر زن /۱۴	پدر ۵ پسر ۶ دختر زن /۱۶	پدر مادر پسر ۶ دختر زن /۸	پدر مادر ۲ پسر ۶ دختر زن /۱۰	پدر مادر ۳ پسر ۶ دختر زن /۱۲

تتمهٔ جداول ابوین با اولاد ذکور و اناث و یک زن در تقسیم مطلقا خلافی نیست		جداول اولاد ذکور و اناث جمعاً و فرداً با شوهر تقسیم چنین است بقاعدهٔ فقهاء رضوان الله علیهم اجمعین و اختلافی ندارد و اعتراض در بعض جداول اناث که در عدد اکثر شده مدفوع است کما لا یخفی		
۲۰۱۶ ۲۴ پدر مادر ۴ پسر دختر زن [illegible] ۹	۲۶۴۲ ۲۴ پدر مادر ۵ پسر دختر زن [illegible] ۱۱	۴ پسر شوهر ۳ ۱	۴ دختر شوهر ۳ ۱	۴ پسر دختر شوهر ۲ ۱ ۱
۲۴۰ ۲۴ پدر مادر ۴ پسر ۲ دختر زن [illegible] ۱۰	۲۰۸ ۲۴ پدر مادر ۵ پسر ۲ دختر زن [illegible] ۱۲	۸ ۴ ۲ پسر شوهر ۶ ۲ ۴	۲۴ ۱۲ ۲ دختر شوهر ۱۸ ۶ ۲	۱۶ ۴ پسر ۲ دختر شوهر ۶ ۶ ۴ ۴
۲۶۴۰ ۲۴ پدر مادر ۴ پسر ۳ دختر زن [illegible] ۱۱	۲۰۴ پدر مادر ۵ پسر ۳ دختر زن ۴۴ ۱۰ ۳ ۳	۴ ۳ پسر شوهر ۳ ۱	۱۲ ۳ دختر شوهر ۹ ۳	۲۰ ۴ پسر ۳ دختر شوهر ۶ ۹ ۵ ۵
۲۰۸ ۲۴ پدر مادر ۴ پسر ۴ دختر زن [illegible] ۱۲	۲۰۳۶ ۲۴ پدر مادر ۵ پسر ۴ دختر زن [illegible] ۱۴	۱۶۰ ۴ ۴ پسر شوهر ۱۲ ۴ ۱۴	۴۸ ۱۲ ۴ دختر شوهر ۳۶ ۱۲ ۱۴	۸ ۴ پسر ۴ دختر شوهر ۲ ۴ ۲ ۲
۲۴ پدر مادر ۴ پسر ۵ دختر زن ۴۴ ۸ ۵ ۳	۲۶۰ ۲۴ پدر مادر ۵ پسر ۵ دختر زن [illegible] ۱۵	۲۰ ۴ ۵ پسر شوهر ۱۵ ۵ ۵	۶۰ ۱۲ ۵ دختر شوهر ۴۵ ۱۵ ۵	۲۸ ۴ پسر ۵ دختر شوهر ۶ ۱۵ ۷ ۷
۳۰۶ ۲۴ پدر مادر ۴ پسر ۶ دختر زن [illegible] ۱۴	۳۸۴ ۲۴ پدر مادر ۵ پسر ۶ دختر زن [illegible] ۱۶	۸ ۴ ۶ پسر شوهر ۶ ۲ ۲	۲۴ ۱۲ ۶ دختر شوهر ۱۸ ۶ ۲	۳۲ ۴ پسر ۶ دختر شوهر ۶ ۱۸ ۸ ۸

۱۲ در تقسیم اولاد ذکور و اناث حصهٔ زنی جداول را بطریق [illegible]

تتمهٔ جداول اولاد ذکور و اناث با شوهر مطلقا اختلافی ندارد والله اعلم و احکم				
۲۰ ۴ ۲ پسر دختر شوهر ۱۲ ۳ ۵ ۵	۲۸ ۴ ۳ پسر دختر شوهر ۱۸ ۳ ۷ ۷	۱۲ ۴ ۴ پسر دختر شوهر ۸ ۱ ۳ ۳	۴۴ ۴ ۵ پسر دختر شوهر ۳۰ ۳ ۱۱ ۱۱	۵۲ ۴ ۶ پسر دختر شوهر ۳۶ ۳ ۱۳ ۱۳
۸ ۴ ۲ پسر ۲ دختر شوهر ۴ ۲ ۲ ۲	۳۲ ۴ ۳ پسر ۲ دختر شوهر ۱۸ ۶ ۸ ۸	۴۰ ۴ ۴ پسر ۲ دختر شوهر ۲۴ ۶ ۱۰ ۱۰	۱۶۰ ۴ ۵ پسر ۲ دختر شوهر ۱۰ ۲ ۴ ۴	۵۶ ۴ ۶ پسر ۲ دختر شوهر ۳۶ ۶ ۱۴ ۱۴
۲۰۸ ۴ ۲ پسر ۳ دختر شوهر ۱۲ ۹ ۷ ۷	۱۲ ۴ ۳ پسر ۳ دختر شوهر ۶ ۳ ۳ ۳	۴۴ ۴ ۴ پسر ۳ دختر شوهر ۲۳ ۹ ۱۱ ۱۱	۴ ۵ پسر ۳ دختر شوهر ۳۰ ۹ ۱۳ ۱۳	۴ ۶ پسر ۳ دختر شوهر ۱۲ ۳ ۵ ۵
۳۲ ۴ ۲ پسر ۴ دختر شوهر ۱۲ ۱۲ ۸ ۸	۴۰ ۴ ۳ پسر ۴ دختر شوهر ۱۸ ۱۲ ۱۰ ۱۰	۱۶۰ ۴ ۴ پسر ۴ دختر شوهر ۸ ۴ ۴ ۴	۵۶ ۴ ۵ پسر ۴ دختر شوهر ۳۰ ۱۲ ۱۴ ۱۴	۶۴ ۴ ۶ پسر ۴ دختر شوهر ۳۶ ۱۲ ۱۶ ۱۶
۱۲ ۴ ۲ پسر ۵ دختر شوهر ۴ ۵ ۳ ۳	۴۴ ۴ ۳ پسر ۵ دختر شوهر ۱۸ ۱۵ ۱۱ ۱۱	۵۲ ۴ ۴ پسر ۵ دختر شوهر ۲۴ ۱۵ ۱۳ ۱۳	۲۰ ۴ ۵ پسر ۵ دختر شوهر ۱۰ ۵ ۵ ۵	۴ ۶ پسر ۵ دختر شوهر ۳۶ ۱۷ ۱۷ ۱۷
۴۰ ۴ ۲ پسر ۶ دختر شوهر ۱۲ ۱۸ ۱۰ ۱۰	۱۶۰ ۴ ۳ پسر ۶ دختر شوهر ۶ ۶ ۴ ۴	۵۶ ۴ ۴ پسر ۶ دختر شوهر ۲۴ ۱۸ ۱۴ ۱۴	۶۴ ۴ ۵ پسر ۶ دختر شوهر ۳۰ ۱۸ ۱۶ ۱۶	۲۰۴ ۴ ۶ پسر ۶ دختر شوهر ۱۲ ۶ ۶ ۶

جداول اولاد ذکور و اناث جمعاً و فرداً با یک زن تقسیم بطریق فقها شده اختلافی ندارد و اعتراض در بعض جداول اناث که از عدد اکثر شده مدفوع است کما لا یخفی

۸ پسر زن ۷ ۱	۸ دختر زن ۷ ۱	۲۴۰ پسر دختر زن ۱۴۰ ۲ ۳	۴۰ ۲ پسر دختر زن ۲۸ ۷ ۵	۸ ۳ پسر دختر زن ۶ ۱ ۱
۱۶۰ ۲ پسر زن ۱۴ ۲	۴۸ ۲ دختر زن ۴۲ ۶	۳۲ پسر ۲ دختر زن ۱۴۰ ۱۴۰ ۴	۴۸ ۲ پسر ۲ دختر زن ۲۸ ۱۴ ۴	۶۴ ۳ پسر ۲ دختر زن ۴۲ ۱۴۰ ۹
۲۴ ۳ پسر زن ۲۱ ۳	۷۲ ۳ دختر زن ۶۳ ۹	۴۰ پسر ۳ دختر زن ۱۴۰ ۲۱ ۵	۸ ۲ پسر ۳ دختر زن ۴ ۳ ۱	۷۲ ۳ پسر ۳ دختر زن ۴۲ ۲۱ ۹
۳۲ ۴ پسر زن ۲۸ ۴	۹۶ ۴ دختر زن ۸۴ ۱۲۰	۴۸ پسر ۴ دختر زن ۱۴ ۲۸ ۶	۶۴ ۲ پسر ۴ دختر زن ۲۸ ۲۸ ۸	۸ ۳ پسر ۴ دختر زن ۴۲ ۲۸ ۱۰
۴۰ ۵ پسر زن ۳۵ ۵	۱۲۰ ۵ دختر زن ۱۰۵ ۱۵	۸ پسر ۵ دختر زن ۲ ۵ ۱	۷۲ ۲ پسر ۵ دختر زن ۲۸ ۳۵ ۹	۸۸ ۳ پسر ۵ دختر زن ۴۲ ۳۵ ۱۱
۴۸ ۶ پسر زن ۴۲ ۶	۱۴۴ ۶ دختر زن ۱۲۶ ۱۸	۶۴ پسر ۶ دختر زن ۱۴ ۴۲ ۸	۸۰ ۲ پسر ۶ دختر زن ۲۸ ۴۲ ۱۰	۹۶ ۳ پسر ۶ دختر زن ۴۲ ۴۲ ۱۲

تتمه جداول اولاد ذکور و اناث با یک زن ۶

تتمه جداول اولاد ذکور و اناث با یک زن اختلاف ندارد ۶

جداول مفردات است اگرچه در بعض احتیاج نقل کردن نیست لیکن بواسطه رفع اعتراض نقل شده کما لا یخفی

۷۲ ۴ پسر دختر زن ۵۶ ۷ ۹	۸۸ ۵ پسر دختر زن ۷۷ ۱۰ ۱	۱۰۴ ۶ پسر دختر زن ۸۴ ۷ ۱۳	۱۲۰ پدر مادر دختر زن ۲۱ ۲۱ ۶۳ ۱۵	۹۶ پدر مادر محجوبه دختر زن ۱۶ ۱۶ ۱۲ ۱۵
۸۰ ۴ پسر ۲ دختر زن ۶۰ ۱۴ ۱۰	۹۶ ۵ پسر ۲ دختر زن ۷۰ ۱۴ ۱۲	۱۶۰ ۶ پسر ۲ دختر زن ۱۲ ۲ ۲	پدر ۲۷ — مادر ۲۱ ۳ — پدر مادر ۴ — پدر مادر ممنوعه	۲۴ پدر مادر محجوبه دختر ۵ ۴ ۱۵
۸۸ ۴ پسر ۳ دختر زن ۵۶ ۲۱ ۱۱	۱۰۴ ۵ پسر ۳ دختر زن ۷۰ ۲۱ ۱۳	۱۲۰ ۶ پسر ۳ دختر زن ۸۴ ۲۱ ۱۵	مادر زن ۱۲ ۹ ۳ — مادر شوهر ۶ ۳ ۳ — پدر زن — پدر شوهر	۶ پدر مادر شوهر ۱ ۲ ۳
۹۶ ۴ پسر ۴ دختر زن ۵۶ ۲۸ ۱۲	۱۶ ۵ پسر ۴ دختر زن ۱۰ ۴ ۲	۱۲۸ ۶ پسر ۴ دختر زن ۸۴ ۲۸ ۱۶	۱۲ پدر مادر محجوبه زن ۷ ۲ ۳	۶ پدر مادر محجوبه شوهر ۲ ۱ ۳
۱۰۴ ۴ پسر ۵ دختر زن ۵۶ ۳۵ ۱۳	۱۲۰ ۵ پسر ۵ دختر زن ۷۰ ۳۵ ۱۵	۱۳۶ ۶ پسر ۵ دختر زن ۸۴ ۳۵ ۱۷	۱۲ پدر مادر زن ۵ ۴ ۳	طریق خواجه تا آخر — ۴۰ پدر مادر دختر زن ۷ ۷ ۲۱ ۵
۱۶۰ ۴ پسر ۶ دختر زن ۸ ۶ ۲	۱۲۸ ۵ پسر ۶ دختر زن ۷۰ ۴۲ ۱۶	۱۴۴ ۶ پسر ۶ دختر زن ۸۴ ۴۲ ۱۸		۱۶ پدر دختر شوهر ۳ ۹ ۴ — پدر مادر دختر

فایده برای اولوا الالباب مخفی که در اکثر این جداول مذکوره بدان قاعده که هر مذکر را دو مؤنث تقدیر
میکنیم اجداده اولاد اناث فرض شده است با احد از واج چه اگر فرض شش پسر و شش دختر نموده ایم
و جداول مذکوره انحصار پذیر نیفتد جمیع افراد این طبقه را بران عددی که التزام شده شامل است و در تقسیم
آن مطلقا غلطی و سهوی نشده و اگر فرضا شخصی فوت شود و بگذارد هفت پسر و چهار دختر
با احد از واج تقسیم ترکه وی از جدول شش پسر و شش دختر استخراج می شود یا آنکه بگذارد متوفی
نه دختر و چهار پسر و زنی از جدول شش پسر و پنج دختر تقسیم ترکه وی استخراج میشود یا آنکه متوفی را
هشت پسر و ده دختر باشد با احد از واج تقسیم ترکه وی از جدول شش پسر و شش دختر میشود و بدین
طریق است تقسیم اولاد آنچه از اجداده کم باشد و چون این یکینه در جداول فرض یکزن نموده ام اگر فرضا
میت را دو زن باشد یا بیشتر در جدول نظر باید نمود چه اگر آنچه نصیب یکزن است بر ایشان منقسم گردید فهو المطلوب
والا نسبت باید داد آن عدد نصیب را بعدد ایشان نسبت عمل باید نمود پس اگر نسبت توافق است
چه بر وفق عدد رؤس وجات را در وفقهای فریضه ضرب باید نمود و اگر تباین است تمام عدد رؤس را
و همچنین البته آنچه حاصل میشود عدد صحیح است و بعد از آن تتمه ورثه مضروب فیه العدد اخذ مینمایند
مثلا در جدول شش پسر و پنج دختر یکزن تقسیم ترکه ایشان از یکصد و سی و شش سهم شده و نصیب
زن هفده سهم است اگر میت را سه زن باشد میانه هفده سهم و سه عدد رؤس زوجات
تباین است ضرب کردیم سه را در یکصد و چهل و شش چهار صد و سی و هشت سهم حاصل شد نصیب زنان
پنجاه و یک سهم است و برین قیاس باید نمود اگر چه زنان بسیار باشند و در جداول آبا
و اولاد یا از واج قاعده اینچنین است و باندک تفکر و تامل استخراج توان نمود مبحث ششم

در ذکر

در ذکر میراث اولاد اولاد چون متوفی را اولاد نباشد اولاد اولاد قائم مقام اولاد نشوند در تقسیم
ترکه متوفی با پدر و مادر میت که حالا نسبت بدین اولاد جد و جده بوده باشند خلاف در این مسئله
هر ابن بابویه است رحمه الله که میفرماید وقتی اولاد اولاد میراث می برند که پدر و مادر که حالا جد و جده
ایشانند نباشند چه اگر پدر و مادر میت با پدران این اولاد در مرتبه اولند اگر چه پدر و مادر اولاد
بر طرف شده اند اما ایشان موجود اند و در مرتبه اول اند پس ترکه میت از ایشان است بدین
طریق که مادر ثلث ترکه را میبرد و تتمه از پدر است و این قول نزد اکثر فقها رضوان الله علیهم متروکست
و مفتی به علما اینست که اولاد اولاد بمنزله پدر و مادر خود اند بدین معنی که پدر و مادر که حالا جد و جده اند
ایشان ترکه را اخذ میکنند تتمه از اولاد است بطریقی که مکرر در باب پدر و مادر با اولاد ذکر کرده شد
ردا و فرضا بدانکه منع میکنند اولاد اولاد را ولد صلبی میت لا غیر خواه مذکر باشد و خواه مؤنث
که اولاد اولاد با وجود ولد صلبی میراث نمی برند چنانچه احدی از ولد صلبی نباشد میراث از اولاد است
و منع مینمایند اولاد اولاد آنکسی را که پدر و مادر ایشان منع میکرد از اجداد و اخوة و غیرهم
و میراث میبرند با اولاد اولاد زوج و زوجه میت نصیب ادنی خود را و منع مینماید اقرب اولاد
ابعد اولاد را و میراث نمی برد ابعد اولاد با اقرب اولاد مبحث هفتم در چگونگی قسمت میانه
ایشان خلاف است و بر این اکثر علمای امامیه را آنچه مشهور است آنست که هر یک از ایشان اولاد
نصیب آنشخصی را میبرد که نزدیک بوی است چنانکه پسر دختر با دختر پسر ثلث ترکه را میبرد و تتمه از دختر
پسر است و اگر بوده باشد متوفی را پسری از دختر لا غیر نصف ترکه از پسر و دختر است فرضا و نصف دیگر ردا
چنانکه مادر وی میبرد و اگر بوده باشند با پسر و دختر پدر و مادر میت پسر و دختر مثل مادر خود است در اخذ نصیب

کر آن نصف ترکه باشد فرضًا پدر و مادر سدسان ترکه را میبرند و تتمه رد اخماسی میشود بر پدر و مادر و
دختر و هم چنین نصیب پدر و مادر خمس اخذ میکنند اگر دختران باشند و اگر بگذارد متوفی دختر پسر لاغیر تمام ترکه
از دختر پسر است و اگر بوده باشند متوفی را دختری پسر و پدر و مادر هر یک از پدر و مادر سدس ترکه را اخذ
میکنند و تتمه از دختر پسر است و اگر جمع شوند اولاد دختر و اولاد پسر اولاد پسر دو حصه میبرند و قسمت
مینمایند در مابین خود للذکر ضعف الانثی و اولاد دختر یک حصه میبرند و ایشان نیز در میان خود پسر را
دو حصه و دختر را یک حصه قسمت مینمایند و بعضی از علما میفرمایند که اولاد دختر مساوی اند مذکر
و مؤنث در قسمت بینهم و آن قول نزد بعضی ضعیف است واگر فوت شود شخصی و بگذارد اولاد
یکدختر چند که باشند نصف ترکه را میبرند و پدر و مادر سدسان ترکه را و تتمه دیگر میانه پدر و مادر و اولاد
دختر رد اخماسی میشود واگر فوت شخصی از اولاد دو دختر یا بیشتر و پدر و مادر اولاد دو دختر
ثلثان ترکه را اخذ مینمایند و پدر و مادر سدسان و بعد ذلک اخذ میکنند اولاد هر دختر نصیب مادر خود للذکر
ضعف الانثی میانه خود قسمت می نمایند بنابر قولی بحث هشتم مخصوص میشود
ولد اکبر ذکور اولاد میت را بطریق حبوه از ترکه پدر بثیاب جسد پدر و خاتم و شمشیر و مصحف بچند شرط
اول آنکه ولد اکبر سفیه نباشد دوم آنکه فاسد الاعتقاد نباشد و درین اعتقاد فاسد سنی بودن
داخل است پس اگر ولد سنی بود به او نمیدهند سیم آنکه میت سوای این چهار چیز ترکه دیگر داشته باشد
پس اگر سوای این مذکورات دیگر ترکه نداشته مخصوص اکبر اولاد نیست و تمام وارثان بطریق
میراث شریکند و در صورتیکه سوای این مذکورات ترکه دیگر داشته بعد از ادای دیون میت
این چهار چیز مخصوص ولد اکبر است و بر ولد اکبر واجب است قضاء آنچه بر ذمه پدر باشد از نماز و روزه

خواه پدر بعذر فوت کرده باشد در تمام مدت عمر خود از زمان تکلیف تا وقت فوت و خواه بغیر
عذر و لیکن در غیر عذر خلاف است میانه علما آنکه واجب است بر ولد اکبر وقتی مقتضای نماز و روزه
که پدر را ممکن بوده باشد که قضا کند و نکرده باشد چه درین صورت بر اکبر اولاد ذکور واجب نیست و اگر
آنچه در حبوه مذکور شد پدر نداشته باشد یا آنکه فقیر و مسکین باشد ازین معنی بر ذمه ولد
اکبر ذکور است و جایز نیست نزد بعضی اکبر ذکور را که باجاره بگیرد شخصی را بواسطه این نماز و روزه
با قدرت داشتن خود لیکن اگر عاجز باشد بنا بر قول ظاهر می تواند باجاره گرفت و اگر پدر ولد اکبر
نباشد شیخ مفید رحمه الله میفرماید که قضا کردن نماز و روزه بر ذمه اکبر ذکور اولاد وی واجب است
خواه پسر زاده باشد و خواه دختر زاده باشد و اگر پسر اکبر نداشته باشد و دختر اکبر داشته باشد آن چهار چیز
مخصوص دختر اکبر نیست و از اکبر ذکور است اگر چه از دختر کوچکتر باشد پس اگر میت چند پسر اکبر داشته باشد
درین دو قول است بعضی میفرمایند که اینها را بفروشند و قیمت آنرا بدیشان قسمت کنند و هم
چنین نماز و روزه را نیز بعضی مرهم قسمت می باید نمود و آنچه مشهور است میانه فقها آنست که این
چهار چیز مخصوص حبوه است لاغیر و در دادن غلاف شمشیر و زینت شمشیر و جلد مصحف خلاف است
و هم چنین اشکال است در دادن عمامه که آیا داخل ثیاب باشد یا نه اما اگر این چهار چیز متعدد باشد
ابن ادریس رحمه الله میفرماید که آنچه را میت عادت بپوشیدن آن کرده بوده است آنرا بدهند
و علامه میفرماید که یکی از متعددات است که باید داد آنچه را وارث اختیار کند اما ثیاب بعضی از فقها
گفته اند جمیع را می باید داد چرا که در حدیث الثیاب وارد شده است و مقرر است که جمع محلّی
بلام افاده عموم میکند بحث نهم این چهار چیز را بعضی میفرمایند که بر ولد اکبر حب

نمی باید کرد از آنچه بدو نصیب میرسد از ترکه و این تخصیص را واجب میدانند نه سنت خلافست میر سید
مرتضی رحمه الله را درین مسئله میفرماید که واجبست با کبر ذکور دادن اما حساب کنند باوی قیمت آنهارا
و شیخ تقی جلبی رحمه الله میفرماید که تخصیص مستحب است نه واجب و لهذا اگر حساب نکنند **بحث دهم**
میراث نمی برند جد و جده میت خواه از جانب پدر باشند و خواه از جانب مادر با اولاد و همچنین
با اولاد اولاد و اولاد و نه با پدر و مادر و اولاد بلکه سنتست پدر و مادر میت را که طعمه بدهند پدران
خود را از سدس مال بنابر قول مشهور بشرط آنکه زیاده از نصیب خود که آن سدس است ببرند اگر
سدس میبرند سنت نیست دادن طعمه به پدر و مادر چنانچه فوت میشود شخصی و بگذارد پدر و مادر و جد
و جده از جانب پدر و جد و جده از جانب مادر درینصورت هم پدر را و هم مادر را سنتست که اجداد را
طعمه بدهند بدین طریق که چون مادر را در صورت ثلث ترکه رسید نصف آن ثلث را به پدر و مادر خود
بدهد که سدس باشد و پدر را نیز سدس سنت است به پدر و مادر خود بدهد اگر فرضا پدر را یکی از پنج و مادر را
یک حصه باز سدس اصل مال مخصوص آن یکیست تماما و اگر احد ابوین زیاده از سدس نبرد یا آنکه
سدس برد سنت نیست و برا طعمه دادن جد و جده چنانکه فوت شود پدر و جد و جده از جانب
مادر و برادر درین صورت چون برادران میت مادر را حاجب از نصیب اعلی اند و اصل فریضه درینصورت شش
است سدس آن از مادر میت است و تتمه دیگر از پدر پس پدر را سنتست سدس اصل مال را که جد
و جده خود دادن نه مادر را و اگر لحه باشد با ابوین و اجداد متوفی را شوهری لاغیر درینصورت مادر را سنت
است طعمه دادن بجد و جده سدس اصل مال را و ساقط است از طعمه اجداد از طرف پدر و اگر در
ینصورت اصل فریضه شش است نصف آن از شوهر است و ثلث آن از مادر بعد از اخراج ثلث و تتمه

که یک است

که یک است از پدر است زیاده از سدس مال در اخذ نمیه **بحث یانزدهم** این طعمه میانه
جد و جده مساویست خواه از طرف مادر باشند و خواه از طرف پدر **بحث دوازدهم** طعمه نیست جد و جده
از جانب پدر و مادر را مگر آنکه پدر زنده باشد و همچنین جد و جده مادر را مگر آنکه مادر زنده باشد پس هرگاه پدر و مادر نباشد
میراث از اولاد ایشانست و بر ایشان لازم نیست که طعمه دهند **فصل هشتم** در ذکر میراث اخوه
و اجداد و درین دوازده بحث است **بحث اول** اگر برادر از جانب پدر و مادر یکیست تمام مال
از وی است و اگر دو برادر باشد یا بیشتر همه مساوی اند در قسمت و عدد روس ایشان اصل مالست
اگر پنج است پنج حصه میشود و اگر شش است شش حصه بدین طریق و اگر خواهر از جانب پدر و مادر یکیست
نصف مال را فرضا میبرد و نصف دیگر را ردا و اگر از یک بیشتر است ثلثان مال از ایشانست و ثلث
دیگر ردا مثلا هرگاه بوده باشد متوفی را چهار خواهر از جانب پدر و مادر فرضا اصل فریضه ایشان سه است
ثلثان فریضه دو عدد و میانه نصیب ایشان و عدد روس ایشان تداخل است اکتفی کردیم با کثر آن
که عدد روس است و ضرب کردیم آنرا در اصل فریضه که سه است دوازده حاصل شد بر موجب است
نصب
چهار خواهر ثلثان فرضا و ردا با السویه بایکدیگر تقسیم نمودند بدین نوع فایده اش بر مثال ظاهر است
٨ ٤
چنانچه در باب میراث اولاد ذکر کرده شد اما بطریق اختصار از چهار سهم صحیح است و اگر جمع شوند
برادر و خواهر از جانب پدر و مادر برادر دو حصه می برند و خواهر یک حصه و اگر متوفی را برادر و خواهر
از جانب پدر و مادر نباشد برادر و خواهر از جانب پدر قایم مقام ایشانست و قسمت بدان
نوع است که ذکر کرده شد و اگر جمع شوند برادر و خواهر از جانب پدر و مادر یا پدر برادر دو حصه
و خواهر یک حصه و میراث نمی برد برادر و خواهر از جانب پدر و مادر که برادر و خواهر از جانب پدر

مادر موجود است چرا که ایشان دو سبب دارند و خواهر و برادر از جانب پدر یک سبب و دو سبب
اولی است از یک سبب **بحث دوم** اگر میت را برادر از جانب مادر یکیست سدس مال
از وی است فرضاً و تتمه دیگر رداً و این چنین است بحث اگر خواهر از جانب مادر باشد و اگر جمع شوند دو
برادر یا بیشتر یا دو خواهر یا بیشتر یا برادر و خواهر ثلث مال از ایشان است فرضاً و ثلث دیگر رداً
و مساوی اند در قسمت مذکر و مونث مثلا هر گاه که باشد متوفی را پنج برادر و خواهر از جانب
مادر اصل فریضه ایشان سه است ثلث آن که یکیست بر پنج منکسر ضرب کردیم پنج را در سه پانزده
شد و هم چنین است تقسیم میانه ایشان و مطلقا احتیاج بجدول نیست **بحث سیم**
اگر جمع شوند برادران و خواهران متفرق چه از جانب پدر و مادر و چه از جانب مادر و چه از جانب
مادر و چه از جانب پدر را انکه از جانب مادر است اگر یکیست سدس ترکه را می برد خواه مذکر باشد
و خواه مونث و باقی از متقرب بابوین است خواه مذکر باشد و خواه مونث چون مذکر و مونث
باشند مذکر دو حصه و مونث یک حصه آن تتمه را قسمت مینمایند و اگر متقرب بابوین مونث است
و یکیست نصف فریضه از وی است فرضاً و زیاده از سهم متقرب بمادر رداً و اگر مونث متقرب
بابوین دو تا است یا بیشتر ثلثان فریضه از ایشانست فرضاً و زیادتی از سهم متقرب بمادر
رداً و اگر متقرب بمادر دو تا است یا بیشتر ثلث ترکه از ایشانست بالتسویه خواه مذکر باشند
و خواه مونث و خواه مذکر و مونث و تتمه دیگر از متقرب بابوین است بدان طریق که گذشت
و ساقط است متقرب به پدر با وجود متقرب به پدر و مادر در این صورت و این نزاد در ترکه
دخلی نیست و اگر جمع شوند اخوه متفرقه با احد زوجین اخذ می کنند احد زوجین نصیب اعلی

فصل میراث برادران و خواهران متفرق از جانب پدر و مادر

خود را

خود را و متقرب بمادر سدس مال را اگر یکیست و ثلث مال اگر بیشتر است و باقی از متقرب
بابوین است للذکر مثل حظ الانثیین و ساقط است متقرب باب لیکن چون متقرب
بابوین نباشد قایم مقام ایشانست متقرب باب **تفریع** در میراث بردن اخوه
از جانب پدر و مادر دو نوع است **اول** اخوه از جانب پدر و مادر مذکر و مونث باشند
یا مذکر تتمه بعد از اخذ نصیب اخوه از جانب مادر از ایشانست و تقسیم میانه خود للذکر مثل حظ
الانثیین مینمایند **دوم** آنکه اخوه از جانب پدر و مادر مونث باشد پس چهار صورت دارد و غیر ازین
چهار صورت نیست **اول** آنکه کلاله از جانب مادر یک شخص و یک خواهر از جانب پدر و مادر
دوم آنکه کلاله میت را از جانب مادر دو شخص باشد یا بیشتر و یک خواهر از جانب پدر و مادر
چهارم آنکه میت را کلاله از جانب مادر دو شخص باشد یا بیشتر و دو خواهر یا بیشتر از
جانب پدر و مادر چون هر یک از چهار صورت فرض شود هشت بهم میرسد و اگر زن
فرض شود دوازده صورت بهم میرسد و طریق فرض هر یک را در تحت اسامی
نوشت و بجهت توضیح دوازده خانه جدول کشیده شد و برین قیاس باید نمود
و ازین چهار صورت بیرون نیست و مطلقا محتاج بدیگر جداول نیست و این
یکینه در ین جداول فرض دو شخص نموده ام و طریق دانستن این جداول
نیز مثل جداول اولاد است

والله اعلم بحقایق
الامور
م م

۶ یک کلاله مادر سدس ۱ یک خواهر پدر و مادر نصف فرضاً ردّاً ۳ ۲ ۱	۱۲ یک کلاله از جانب مادر سدس ۲ دو خواهر پدر و مادر ثلثان فرضاً ردّاً ۸ ۲	۶ دو کلاله مادر ثلث ۲ یک خواهر پدر و مادر نصف فرضاً ردّاً ۳ ۱	۶ دو کلاله از جانب مادر ثلث ۲ دو خواهر از جانب پدر و مادر ثلثان ۴
۶ یک کلاله مادر شوهر سدس نصف ۱ ۳ یک خواهر پدر و مادر نصف ۲	۶ یک کلاله مادر شوهر سدس نصف ۱ ۳ دو خواهر پدر و مادر نصف ۲	۶ دو کلاله مادر شوهر ثلث نصف ۲ ۳ یک خواهر پدر و مادر نصف ۱	۱۲ دو کلاله مادر عم شوهر نصف ۴ ۶ دو خواهر از جانب پدر و مادر ثلثان ۲ ۴
۱۲ یک کلاله مادر زن سدس ربع ۲ ۳ یک خواهر پدر و مادر نصف فرضاً ورداً ۶ ۱۰	۲۰۴ ۱۲ یک کلاله مادر زن سدس ربع ۴ ۶ دو خواهر پدر و مادر ثلثان ۱۴ ۲	۱۲ دو کلاله مادر زن ثلث ربع ۴ ۳ یک خواهر پدر و مادر نصف ۵	۲۴ ۱۲ دو کلاله مادر زن ثلث ربع ۸ ۶ دو خواهر پدر و مادر ثلثان ۱۰ ۲

[illegible]

درینصورت نقص بر خواهران از جانب پدر و مادر لازم آمده است **فایده** بدانکه هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد زنی و یک خواهر از جانب پدر و مادر طریق استخراج تقسیم ترکه از جداول اولاد اناث با شوهر میشود و بعینه قاعده آنچنانست فرضاً و ردّاً و اگر بگذارد متوفی زنی و چند خواهر و برادر از جانب پدر و مادر استخراج مسئله ایشان از ذکور و اناث است با شوهر و مطلقاً محتاج بتر تیب جدول دیگر نیست و قاعده آنچنانست و بواسطه این در میراث اخوه و اخوات جداول بنا داده که مبادا خواننده را ملال آید **بحث چهارم** اگر نباشد کلاله از جانب ابوین و جمع شوند کلاله از جانب پدر با کلاله از جانب مادر کلاله از جانب پدر قایم مقام کلاله از جانب پدر و مادر است در تقسیم ترکه پس اگر بعد از قسمت میانه ایشان چیزی

از فریضه حاصل

از فریضه حاصل نباید مطلقاً بخشش نیست چنانکه بگذارد متوفی دو خواهر از جانب مادر و دو خواهر از جانب پدر نصیب خواهران از جانب مادر ثلث ترکه است فریضه خواهران از جانب پدر ثلثان دارد و ششی مصحح است کلاله ام ثلث ۱ کلاله اب ثلثان نصب نصب والّا اگر زیاده آید عددی چنانکه فوت بشود شخصی و بگذارد یک کلاله از جانب مادر و یک خواهر از جانب پدر یا یک کلاله از جانب مادر و دو خواهر از جانب پدر در این صورت فقهاء رضوان الله علیهم را دو قولست بعضی میفرمایند که آن زیاده بعد از تقسیم او کلاله پدر است بواسطه آنکه نقص بر ایشان لازم می آید بداخل شدن زوج یا زوجه با ایشان و مستند شده اند باین حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام روی عن ابن جعفر الباقر فی ابن اخت لاب مع ابن اخت لام انّ لابن الاخت للام السدس و لابن الاخت للاب و بعضی بدین حدیث عمل ننموده اند چرا که در طریق این حدیث علی بن فضال است و این حدیث را ضعیف میدانند بواسطه آنکه علی بن فضال فطحی است و میفرمایند که آن زیاد را بر خواهر از جانب مادر و خواهر از جانب پدر ردّ می باید نمود بقدر حصه هر یک **بحث پنجم** اگر جد تنها است تمام مال از وی است خواه متقرب باب باشد و خواه متقرب بام و جده نیز این حکم دارد و خواه مادر باشد و خواه از جانب پدر و اگر جمع شوند جد و جده از جانب پدر مال للذکر مثل حظ الانثیین میانه خود تقسیم مینمایند و اگر جمع شوند جد و جده از جانب مادر بالتسویه ترکه را میانه خود قسمت مینمایند و مذکر و مؤنث ایشان مساوی است و اگر جمع شوند چهار جد دو جد و جده از طرف مادر و دو از طرف پدر نصیب جد و جده از طرف پدر ثلثان است و این ثلثان را للذکر مثل حظ الانثیین میانه خود تقسیم مینمایند و نصیب جد و جده از جانب مادر ثلث است و این

[illegible]

بالسویه میانهٔ خود حصه میکنند و اگر متقرب از جانب پدر یکیست از جد و متقرب از جانب مادر
یکی ثلثان از متقرب بجانب پدر است و ثلث از متقرب بمادر خواه مذکر و خواه مونث باشند
و بعضی میفرمایند که متقرب از جانب مادر درینصورت خواه مذکر باشد و خواه مونث سدس میبرد و تتمه از
متقرب از جانب پدر است اما مشهور قول اولست و بدان عمل نموده اند و اگر فرضا جد از طرف پدر
یکی باشد میت را و از طرف مادر بسیار باز ثلثان از جد پدر است و ثلث از جد مادر چه مقدار که باشند
بحث ششم
و اگر از جانب پدر بسیار باشند و از جانب مادر یکی ثلثان از جانب اجداد پدر است و ثلث از جد مادر
هرگاه جمع شوند با اجداد احد زوجین اخذ میکنند احد زوجین نصیب اعلی خود را و جد و جده از جانب
مادر ثلث فریضه را و تتمه از جد و جده از جانب پدر است للذکر ضعف الانثیین و نقص بر ایشان لازم
می آید مثلا هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد زنی و جد و جده از جانب پدر را اقل عددی
که ثلث و ربع داشته باشد دوازده است بعد از اخراج ربع و ثلث که نصیب زن و اجداد از طرف مادر است
که آن سه و چهار باشد باقی ماند بعد ذلک پنج عدد و بجهت اجداد از طرف پدر و چون بر ایشان اثلاثا منقسم
نمیگردید ضرب کردیم سه را در اصل فریضه که دوازده است سی و شش حاصل شد قسمت نمودیم بر موجب

اجداد پدر	اجداد مادر	زن
نصیب	نصیب	نصیب
تتمه للذکر مثل ضعف الانثیین	ثلث	ربع
۱۵	۱۲	۹

و اگر متوفی را شوهر باشد و جد و جده از جانب مادر
و جد و جده از جانب پدر را اقل عددی که نصف و ثلث داشته باشد شش است نصف فریضه را که سه است
بشوهر دادیم و ثلث آنرا که دو است با اجداد از طرف مادر باقی ماند یک عدد و چون اثلاثا بر جد و جده
از طرف پدر منقسم نمیگردید ضرب کردیم سه را در اصل فریضه که شش است هجده حاصل شد

اجداد پدر	اجداد مادر	شوهر
نصیب	نصیب	نصیب
تتمه	ثلث	نصف
۳	۶	۹

و اگر بوده باشد متوفی را جد و جده از جانب پدر پدر و جد و جده از جانب

مادر پدر

مادر پدر و جد و جده از جانب پدر مادر و جد و جده از جانب مادر مادر که هشت جد بعینه باشد چهار از
جانب پدر و چهار از جانب مادر ثلث اصل فریضه از چهار جد از طرف مادر میت است و ایشان
با یکدیگر بالسویه تقسیم مینمایند و ثلثان فریضه از طرف چهار جد پدر میت است و ثلث آن ثلثان
از جد و جده پدر پدر میت است و ایشان میانهٔ خود للذکر ضعف الانثیین تقسیم میکنند و یک ثلث دیگر
از ثلثان از جد و جده از جانب مادر پدر میت است و ایشان اثلاثا با یکدیگر تقسیم مینمایند درینصورت
اصل فریضه ایشان سه است ثلث آن که یکیست دادیم باجداد از جانب مادر میت چون رؤس
ایشان چهار است با ایشان ارباعا منقسم نمیگردید ضرب نمودیم چهار را در اصل فریضه که سه است
دوازده حاصل شد ثلث این دوازده را که چهار است دادیم بچهار جد از جانب مادر ارباعا بر ایشان
منقسم گردید باقی ماند هشت عدد دیگر چون ثلث ندارد و فریضه منکسر در مخرج ثلث که سه است گردید
ضرب نمودیم سه را در دوازده سی و شش حاصل شد ثلث سی و شش را که دوازده است دادیم باجداد
از طرف مادر میت ارباعا بر ایشان منقسم گردید هر یک را سه سهم رسید و ثلثان سی و شش که بیست و
چهار است باقی ماند بجهت اجداد از جانب پدر میت ثلث آنرا که هشت است دادیم بجد
و جده از جانب مادر پدر میت بر ایشان اثلاثا منقسم نشد چنانکه در فوق گذشت ضرب
کردیم سه را در سی و شش یکصد و هشت حاصل شد قسمت نمودیم هر یک آنچه فرض وی بود بدین طریق

اجداد طرف پدر را بسرخی در تحت اسامی ایشان
نوشتیم و اجداد از طرف مادر را بهمین
موجب که در جدول است والله اعلم
بالصواب
م م

۱۸ ممکن است که شخصی فوت شود شانزده جدّ و سی و دو جدّه داشته باشد و ازین جدا (؟) استخراج میشود



واگر داخل شود واحد زوجین با ثمانیه اجداد هر یک از زوجین نصیب اعلی خود از ترکه
اخذ میکنند و ثلث اصل فریضه از اجداد طرف مادر میّت است و تتمه دیگر بعد ذلک از اجداد
از جانب پدر میّت است بدان طریق که ذکر کرده شد **مثلاً** اگر فوت شود و بگذارد چهار
جدّ از جانب مادر و شوهری اقل عددی که نصف و ثلث داشته باشد شش است نصف آنرا که سه است
بشوهر دادیم و ثلث آنرا که دو است دادیم بچهار جدّ از جانب مادر اربعاً بر ایشان منقسم نمیگردید
و فریضه منکسر در مخرج ربع که چهار است گردید اما میانه چهار و شش توافق بنصف است
ضرب کردیم نصف احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد بعد از اخراج نصف و ثلث که شش و

و چهار باقی ماند دو عدد اثلاثاً بر اجداد از جانب پدر منقسم نمیگردید ضرب کردیم سه را در دوازده
سی و شش حاصل شد بعد از اخراج نصف و ثلث که نصیب شوهر و اجداد از طرف مادر باشد باقی ماند شش
عدد ثلث آنرا که دو باشد دادیم باجداد از طرف مادر پدر اثلاثاً بر ایشان منقسم نمیگردید ضرب نمودیم
نصب نصب
سه را در سی و شش یکصد و هشت حاصل شد بر نموجب شوهر نصف چهار جدّ از جانب مادر ثلث با الّسویه
۳۶ ۵۴
باقی ماند بعد ذلک همچنین عدد ثلث آنرا که شش است دادیم باجداد از جانب مادر پدر بر نموجب
نصیب نصیب نصیب
جدّ جدّه و ثلثان دیگر را که دوازده است دادیم باجداد از جانب پدر پدر بر نموجب جدّ
۸ ۴ ۲ نصیب
جدّه نقص بر اجداد از جانب پدر لازم آمد و اگر بگذارد متوفّی چهار جدّ از جانب پدر و چهار جدّ از
۴
جانب مادر و زنی نصیب زن ربع است و نصیب اجداد از جانب مادر ثلث میانه مخرج ثلث و ربع
تباین است ضرب نمودیم سه را در چهار دوازده حاصل شد بعد از اخراج ربع و ثلث که نصیب زن
و اجداد است از طرف مادر باقی ماند پانزده عدد دیگر ثلث آنرا دادیم باجداد از طرف مادر پدر
اثلاثاً بر ایشان منقسم نمیشد ضرب نمودیم سه را در سی و شش یکصد و هشت حاصل شد تقسیم کردیم
نصب نصب
بر نموجب زن ربع اجداد از طرف مادر ثلث باقی ماند بعد ذلک چهل و پنج سهم ثلث
۳۶ ۲۷
آنرا که پانزده سهم باشد نصیب جدّ و جدّه از جانب مادر پدر است و قسمت میشود بر نموجب
نصیب نصیب
جدّ جدّه **بحث هفتم** هرگاه جمع شوند اخوه و اجداد در صورت اجتماع ایشان با یکدیگر
۲۰ ۱۰
جدّ مثل استحقاق و جدّه مثل خواهر **مثلاً** هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد برادر و خواهر از
جانب پدر و مادر و برادر و خواهر از جانب مادر و جدّ و جدّه از جانب پدر و جدّ و جدّه از جانب مادر
از جانب پدر مثل برادر از طرف پدر است در استحقاق و جدّه از جانب پدر مثل خواهر از جانب

برادر است جدّ

وجدّ از جانب مادر مثل برادر از جانب مادر است و جدّه از جانب مادر مثل خواهر از جانب
مادر است چون طرق استحقاق هر یک بوضوح پیوست ثلث ترکه از جد و جده و برادر و خواهر
از جانب مادر است با یکدیگر ارباعاً قسمت مینمایند و ثلثان ترکه از جدّ و جدّه و برادر و خواهر از
جانب پدر است للذکر مثل ضعف الانثی میانهٔ خود مقاسم مینمایند پس در صورت مفروضه
اصل فریضهٔ ایشان سه است ثلث آنرا که یکیست دادیم باجداد و باخوات از جانب مادر ارباعاً
بر ایشان منقسم نمیگردید ضرب نمودیم سه را در چهار دوازده حاصل شد ثلث آنرا که چهار است
از اجداد و اخوات از جانب مادر است ارباعاً تقسیم نمودند ثلثان آن که هشت است للذکر
ضعف الانثیین بینهم تقسیم نمیشود سه را ضرب نمودیم در دوازده سی و شش حاصل شد تقسیم کردیم

نصیب — نصیب

بر نهج جیب اجداد و اخوه از جانب مادر ثلث بالسویه ۱۲ اجداد و اخوه از جانب پدر ثلثان للذکر ضعف الانثیین ۲۴
و اگر اخوه از جانب پدر و مادر نباشد اخوه از جانب پدر قایم مقام وی است در قسمت نمودن
با اجداد و هرگاه داخل شود زوج یا زوجه با اجداد و اخوات زوج و زوجه حصهٔ اعلای خود را
میبرند و اخوه و اجداد از جانب مادر ثلث اصل فریضه را می برند و تتمه از اخوه و اجداد از
جانب پدر است للذکر ضعف الانثی قسمت مینمایند و نقص بر ایشان لازم می آید **مثلاً**
اگر فوت شود زنی و بگذارد شوهری و جدّ و جدّه از جانب پدر و برادر و خواهر از جانب پدر
و مثل اینها نیز از جانب مادر نصیب شوهر نصف است و نصیب اخوه و اجداد از جانب پدر ثلث
میانهٔ مخرج ثلث و نصف تباین است ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل شد نصف آنرا
که سه است دادیم بشوهر ثلث آنرا که دو است دادیم باخوه و اجداد از طرف مادر میت ارباعاً

میانهٔ

میانهٔ ایشان تقسیم نمیشد ضرب نمودیم نصف چهار را در شش بواسطهٔ توافق بنصف
دوازده حاصل شد بعد از اخراج نصف و ثلث که شش و چهار باشد باقی ماند دو علی للذکر

نصیب — نصیب — ۶

ضعف الانثی میانهٔ خود تقسیم میکنند جد و جدّه ۲ ۱ برادر و خواهر ۲ ۱ و اگر داخل شود در میان
مفروضه زوجه از هفتاد و دو سهم مصحح است چرا که نصیب زن ربع است و نصیب اجداد و اخوات
از جانب مادر ثلث و میانهٔ مخارج تباین است ضرب کردیم احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد
ربع آنرا که سه باشد دادیم بزن و ثلث فریضه که چهار است از اجداد و اخوه از جانب مادر است
باقی ماند پنج عدد برای اجداد و اخوه از جانب پدر چون رؤس ایشان شش است و نصیب ایشان
پنج میانهٔ عدد رؤس ایشان و نصیب ایشان تباین است ضرب نمودیم شش را در دوازده هفتاد

نصیب — نصب

و دو حاصل شد زن ربع ۱۸ اجداد و اخوهٔ مادر ثلث بالسویه ۲۴ باقی ماند بعد ذلک سی عدد برای
جدّ و جدّه و برادر و خواهر از جانب پدر للذکر ضعف الانثی میانهٔ خود تقسیم مینمایند بر نهج جیب

نصب — نصب

جد و جدّه ۱۰ ۵ برادر و خواهر ۱۰ ۵ **بحث هشتم** اجداد بمنزلهٔ اخوه اند هرگاه با ایشان جمع شوند
و بوده باشند در نسبت مثل یکدیگر چه اگر نسبت مختلف باشد بمنزلهٔ اخوه نیستند **مثلاً** هرگاه
فوت شود شخصی و بگذارد جدّ از جانب مادر و برادر از جانب پدر و مادر یا پدر جدّ از جانب مادر
ثلث ترکه را میبرد و باقی از برادر پدر و مادر است یا پدر **وهمچنین** اگر فوت شود شخصی
و بگذارد جدّه از طرف مادر و برادر از جانب پدر و مادر ثلث ترکه یا از جدّه است و تتمه از برادر است
وهمچنین اگر لحه باشد میت را برادر از جانب مادر یا خواهر از جانب مادر و جدّ یا جدّه از جانب
پدر نصیب برادر یا خواهر از جانب مادر سدس است و باقی از احد جدّین است

میانهٔ اجداد و اخوات از جانب پدر قسمت نمیشود ضرب نمودیم سه را در دوازده سی و شش حاصل شد بر نهج جیب شوهر نصف ۱۸ نصیب اجداد و اخوه مادر ثلث ۱۲ باقی ماند بعد ذلک شش سهم دیگر برای جد و جده و برادر و خواهر از جانب پدر للذکر ضعف الانثی میانه

چند صورت نسبت مختلف است و اگر فوت شود شخصی و بگذارد یک جدّ از طرف مادر
و یک جدّ از طرف پدر یا دو جدّ از طرف پدر و اخ از طرف مادر یا پدر نصیب جدّ از طرف مادر
ثلث است و ثلثان از احد جدین است یا هر دو جدّ از جانب پدر است با اخ از جانب
پدر مادر یا عدم اخ از جانب پدر مادر پس در این صورت جدّ مثل برادر است در استحقاق
و جدّه مثل خواهر و همچنین اگر بوده باشد متوفی را دو جدّ از جانب مادر و یک اخ یا اخوات
از طرف مادر و یک جدّ از طرف پدر نصیب اجداد و یک اخ یا اخوات از طرف مادر ثلث ترکه است
و میانهٔ ایشان بالسّویه قسمت میشود و باقی از یک جدّ از طرف پدر است و اگر بگذارد متوفی
دو جد از جانب مادر یا یک جدّ و یک خواهر از طرف پدر مادر پس در این صورت دو جدّ از طرف
مادر یا یک جدّ ثلث ترکه را می برند و تتمه از خواهر پدر مادر است و اگر بوده باشد این خواهر از جانب
پدر خاصّةً در دادن تمام آن تتمه دو اشکال است نزد بعضی چرا که نصف ترکه از وی است فرضاً
وقتی که با اخ و اخوات از جانب مادر جمع میشد و تتمه را ایشان با یکدیگر حصه مینمودند بنابر قولی که ذکر
کرده شد و بعضی میگویند که آن تتمه مخصوص خواهر از جانب پدر است لاغیر و بعضی میگویند که بقدر سهام آن تتمه
می باید کرد و در این صورت احتمالاً قسمت خواهر است و بعضی میگویند تتمه را مصالحه کنند میان ایشان بحث نهم
هرگاه نبوده باشد میّت را جدّ اقرب قایم مقام وی است جدّ ابعد در قسمت نمودن با اخوه و اخوات
و حکم ایشان نیز حکم جدّ اقرب است پس جدّ از جانب پدر پدر میّت یا از جانب مادر پدر مثل برادران
از جانب پدر مادر است در استحقاق و جدّه پدر از جانب پدر یا از جانب مادر پدر مثل خواهر از جانب پدر
مادر است با پدر با عدم خواهر یا برادر پدر مادر و همچنین است بحث در جدّ مادر میّت و جدّهٔ مادر از جانب

پدر مادر میّت یا در مادر که ایشان نیز در استحقاق مثل اخ و اخوات از جانب مادر اند اگر چه
فاضل آید بعد از تقسیم عددی اشکال چنان است که در آخر بحث هشتم ذکر کرده شد بحث دهم
اولاد اخ و اخوات قایم مقام پدران خود اند هرگاه پدران ایشان نباشند و میگیرند هر یک
از ایشان نصیب آن شخصی را که بدو نزدیک اند پس اگر بگذارد شخصی برادر از جانب پدر مادر تمام مال
از هر یک از اینهاست چون تنها باشند و اگر جمع شوند پسر برادر از جانب پدر مادر ترکه را للذکر
ضعف الانثی میانهٔ خود مقاسمه مینمایند و اگر این اولاد از دو برادر باشند چنانکه از یک برادر
دختری باشد و از یک برادر پسری یا از هر دو پسر باشد یا دختر مال را دو نصف میکنند نصف
یک برادر است و نصف دیگر از اولاد دیگر برادر و اگر در این صورت یک برادر از جانب پدر است را
اولاد وی از نصیب ساقط است و مال از اولاد برادر پدر مادر است و اگر بگذارد متوفی
پسر خواهر از جانب پدر مادر نصف مال از وی است فرضاً و نصف دیگر ردّاً و همچنین است اگر چه
بسیار باشد اولاد این خواهر پدر مادر اگر مذکر باشند نصف مال را فرضاً می برند تتمه را ردّاً
و اگر مؤنث اند باز بدین طریق می برند و اگر مذکر و مؤنث اند نصف مال باز فرضاً از ایشان است
و تتمه ردّاً و با یکدیگر للذکر ضعف الانثی قسمت مینمایند و اگر بوده باشد متوفی را اولاد دو خواهر
از جانب پدر مادر ثلثان مال نصیب ایشان است فرضاً و تتمه ردّاً و بعد از آن اولاد هر خواهری
نصف مال را اخذ میکنند و میانهٔ خود للذکر ضعف الانثی مقاسمه مینمایند مثلاً هرگاه فوت
شود شخصی و بگذارد دو پسر و یک دختر از اولاد یک خواهر پدر مادر اصل فریضهٔ ایشان سه است
ثلثان فریضه که دو است فرضاً از ایشان است اولاد هر خواهر نصف آن ثلثان را اخذ مینمایند باقی ماند

از اصل فریضه یکعدد دیگر بالمناصفه میانهٔ ایشان قسمت نمیشود فریضه منکسر در مخرج نصف
میکردید ضرب کردیم دو را در شش شد دوازده حاصل نصف آن فرضاً و رداً نصیب اولاد یک خواهر است و نصف
دیگر آن فرضاً و رداً از اولاد خواهر دیگر است آن نصف که شش است میانهٔ اولاد آن خواهر که دو پسر
و یک دختر باشد قسمت نمیشود چرا که رؤس ایشان پنج است و نصیب ایشان شش میانهٔ نصیب ایشان و عدد
رؤس ایشان تباین است ضرب نمودیم پنج را در دوازده شصت حاصل شد یا آنکه اولاً پنج را در شش ضرب باید
نمود و دو را در حاصل آن که پانزده هست سی حاصل شد

نصف — دختر و یک خواهر، فرضاً و رداً ۱۰ ۵ — نصف — اولاد خواهر و یک پسر و دختر، فرضاً و رداً ۱۰ ۵

و برین قیاس باید نمود اگرچه خواهران بسیار باشند و از هر یک چند اولاد باشد العاقل یکفیه الاشارة
و اگر فوت شود شخصی و بگذارد اولاد چند اخ و اخوات از جانب پدر و مادر هر یک از اولاد اخ و اخوات
نصیب آنکس را میبرد که بدو نزدیک است و میانهٔ خود للذکر ضعف الانثی قسمت مینمایند و اگر بگذارد میت اولاد
برادر یا اولاد خواهر از جانب مادر پس اولاد برادر با اولاد خواهر سدس ترکه را میبرند فرضاً و تتمه دیگر را
رداً و مذکر و مؤنث مساوی اند در قسمت و اگر بجهت باشد متوفی را اولاد اولاد خواهر و اولاد برادر از جانب
مادر ثلث مال را می برند ایشان فرضاً و تتمه دیگر را رداً و بعد از ان دو حصه می سازند نصف از اولاد
خواهر است و نصف از اولاد برادر خواه اولاد هر یکی یکی باشند یا بیشتر و بالتسویه میانهٔ خود
قسمت مینمایند مذکر و مؤنث ایشان در تقسیم یکی است و اگر جمع شوند اولاد اخ متفرق
ساقط است اولاد اخ از جانب پدر و ثلث ترکه از اولاد اخ از جانب مادر است و اولاد
برادر یا خواهر نصیب پدر و مادر خود را اخذ میکنند خواه یکی باشند و خواه بسیار و میانهٔ خود
بالتسویه حصه میکنند باقی از اولاد اخ از جانب پدر و مادر است و اگر بوده باشد متوفی را اولاد برادر

از جانب

از جانب پدر و مادر و اولاد برادر از جانب مادر نصیب اولاد برادر از جانب مادر شش یک است
و در میانهٔ خود بالتسویه قسمت میکنند و تتمه اولاد برادر از جانب پدر و مادر است و ایشان
للذکر ضعف الانثی در میانهٔ خود تقسیم مینمایند و اگر بگذارد متوفی اولاد خواهر از جانب پدر
و اولاد خواهر از جانب مادر سدس ترکه است بالتسویه و نصیب اولاد خواهر از جانب پدر نصف ترکه
و در میان خود للذکر ضعف الانثی قسمت میکنند و در رد نمودن باقی بسوی اولاد خواهر از جانب پدر
خلافست چنانکه مکرر ذکر آن خلاف کرده شد و اگر داخل شود زوج یا زوجه با این کلالات
اخذ مینمایند هر یک از زوج یا زوجه نصیب اعلی خود را و ثلث ترکه از اولاد اخ است از جانب مادر
اگر بیشتر از یکی باشند و سدس ترکه از وی است اگر یکی باشد و باقی از اولاد کلاله از جانب پدر
مادر است و هر یک اخذ میکند نصیب آن شخص را که بدو نزدیک است و میانهٔ خود للذکر ضعف الانثی
قسمت میکنند و نقص بر ایشان لازم می آید چنانکه بر پدران ایشان لازم می آید اگر اولاد از جانب
پدر مادر نباشد اولاد از جانب پدر قایم مقام ایشانست چنانکه ذکر کرده شد مگر در رد نمودن زیادتی
بسوی ایشان هرگاه بوده باشند از ان که در ان خلاف است **بحث پانزدهم** اجداد و اخوه
منع مینمایند ابعد را پس اگر بگذارد متوفی اولاد برادر و اولاد اولاد برادر مال تمام از اولاد برادر است
خاصةً خواه از جانب پدر باشند و خواه از جانب مادر و خواه از جانب پدر و مادر و خواه این اولاد اولاد
برادر از جانب پدر باشد یا مادر یا پدر و مادر و هم چنین در جانب تنازل هر مقدار که برود که اولاد
اقرب هر یک ابعد را منع میکند و منع میکند اولاد اخ و اخوات هر کسی را که اخوه و اخوات منع
میکرد از اعمام و اخوال و اولاد ایشان برانکه میراث میبرد با اولاد زوج و یا زوجه و اجداد میت

لاغیر چه مقدار که پایین روند و میراث میبرند با اجداد با عدم آبای خود و میگیرند هر یک نصیب
آنکس را که بدو نزدیک اند و اگر متوفی را اولاد برادر از جانب پدر و مادر و اولاد خواهر از جانب
پدر و مادر باشد و مثل این اولاد خواهر از جانب مادر و اولاد برادر از جانب مادر باشند و جد و جده
از جانب پدر و جد و جده از جانب مادر پس درین صورت جد و جده از جانب مادر و کلاله مادر را ثلث
ترکه نصیب ایشانست که یک ربع آن ثلث از جد است و ربع دیگر از جده است و ربع دیگر آن
از اولاد برادر است بالمناصفه و ثلثان دیگر ترکه را دو ثلث آن نصیب جد از جانب پدر است
و نصیب اولاد برادر از جانب پدر و مادر بالمناصفه ایشان میانه خود قسمت مینمایند نصف از جد
است و نصف دیگر از اولاد برادر پدر و مادر للذکر ضعف الانثی میانه اولاد تقسیم میشود و ثلث
دیگر ثلثین را نصف آن از جده از جانب پدر است و نصف دیگر از اولاد خواهر از جانب پدر و مادر
و ایشان در میانه خود للذکر ضعف الانثی تقسیم مینمایند مثلا هرگاه فوت شود شخصی
و بگذارد یک پسر و یک دختر از اولاد برادر پدر و مادر و یک پسر و یک دختر از جانب برادر مادر و یک پسر
و یک دختر از جانب خواهر مادر و جد و جده از جانب مادر در اصل فریضه ایشان سه است ثلث آن
از جد و جده و کلاله اولاد مادر است ارباعا بر ایشان منقسم نمیگردد ضرب نمودیم چهار را به سه دوازده
حاصل شد ثلث آنرا که چهار است دادیم بجد و جده و اولاد برادر و اولاد خواهر از جانب مادر هر یک
ربع آنرا اخذ نمودند اما در میانه ایشان تقسیم نمیشود چرا که نصف ندارد ضرب کردیم دو را در دوازده
بیست و چهار حاصل شد ثلث آنرا که هشت است دادیم بجد و جده و اولاد کلاله مادر باقی ماند
شانزده عدد و این شانزده ثلث ندارد ضرب کردیم بیست و چهار را در مخرج ثلث که سه است

هفتاد

هفتاد و دو حاصل شد نصیب جد و جده اولاد کلاله مادر ثلث آنست که بیست و چهار باشد بر ایشان
صحیحا منقسم گردید باقی چهل و هشت عدد ثلثان که سی و دو باشد نصف این سی و دو از جد پدری است
و نصف دیگر آن از اولاد برادر از جانب پدر است بر ایشان نیز بطریقی که ذکر کرده شده بود منقسم
گردید باقی ماند ثلث دیگر چهل و هشت که شانزده باشد نصف آن که هشت است از جده پدری است و نصف
دیگر آن از اولاد خواهر از جانب پدر برادر و اولاد خواهر پدر که پسر و دختر باشد اثلاثا منقسم نمیشود ضرب کردیم مخرج
ثلث را که سه است در هفتاد و دو دویست و شانزده حاصل شد تقسیم کردیم بر موجب این [illegible] عدد را
دو باشد نصف این هفتاد و دو از جد و جده از جانب مادر است بالمناصفه بر موجب جد نصیب ۱۸
جده نصیب ۱۸ و نصف دیگر هفتاد و دو که سی و شش باشد از اولاد برادر از جانب مادر است و بالمناصفه
قسمت مینمایند پسر نصیب ۹ دختر نصیب ۹ و نصف دیگر شش نصیب اولاد خواهر از جانب مادر است بالمناصفه
پسر نصیب ۹ دختر نصیب ۹ چون ثلث فریضه را بر کلالات مادر بدین طریق قسمت نمودیم باقی ماند ثلثان دیگر
اصل فریضه که یکصد و چهل و چهار باشد ثلثان این یکصد و چهل و چهار که نود و شش است از جد
پدری است جد پدر نصیب ۴۸ و نصف دیگر که چهل و هشت باشد از اولاد برادر از جانب پدر است للذکر
ضعف الانثی تقسیم مینمایند بر موجب پسر نصیب ۳۲ دختر نصیب ۱۶ و ثلث دیگر یکصد و چهل و چهار
که چهل و هشت باشد نصف این چهل و هشت نصیب جده از جانب پدر است جده و نصف دیگر
چهل و هشت نصیب اولاد خواهر از جانب پدر و مادر است للذکر مثل ضعف الانثی بر موجب مذکر نصیب ۱۶
مؤنث نصیب [illegible] و اگر بوده باشد میت را با این اولاد زوج یا زوجه اخذ مینماید هر یک از زوج یا زوجه
نصیب اعلای خود را و جد و جده از قبل مادر و اولاد برادر و اولاد خواهر از جانب مادر ثلث اصل فریضه را

میبرند و با یکدیگر چنانکه گذشت قسمت مینمایند و باقی بعد ذلک از جد و جده از قبل پدر و اولاد
برادر از جانب پدر و مادر و اولاد خواهر از جانب پدر و مادر است بدان نوع که بتفصیل ذکر کرده شد تقسیم
مینمایند و نقص بر ایشان لازم میاید و اگر فرض زوج یا زوجه کرده قسمت مینمودیم هر آینه موجب اخلال
خواندن میشد بجهت توضیح مثال فوق کما هو حقه نقل نموده شد و قسمت هر یک از اعمام و روشن در تحت
اسامی ایشان نوشتیم تا قاعده دانسته شود و اگر بگذارد متوفی اولاد خواهر از جانب پدر و مادر و جدی
اولاد خواهر ثلث ترکه را میبرند باقی از جد است **فصل نهم** در ذکر میراث اعمام و اخوال
و درین دوازده بحث است **بحث اول** اگر عم تنها ست تمام مال را میبرد و اگر بیشتر است مال
بالسویه با یکدیگر تقسیم میکنند عمه اگر تنها ست تمام مال را میبرد و اگر بیشتر است تمام مال از
ایشانست بالسویه و اگر جمع شوند عم و عمه عم دو حصه و عمه یک حصه میبرد هر گاه از جانب پدر و مادر
باشند یا از جانب پدر و اگر از جانب مادر باشند مذکر و مؤنث مساوی اند در قسمت و اگر میت
از جانب مادر تنها ست تمام مال از وی است و همچنین تمام مال را میبرد اگر عمه از جانب مادر
تنها باشد **بحث دوم** اگر جمع شوند عموم و عمات متفرق نصیب متقرب بمادر سدس ترکه
است اگر یکیست خواه مذکر باشد و خواه مؤنث و ثلث ترکه را میبرند اگر از یک بیشتر باشند
و مذکر و مؤنث مساوی اند در قسمت و باقی بعد ذلک از عم و عمات از جانب پدر و مادر است
للذکر ضعف الانثی و متقرب بپدر ساقط است **مثلا** هر گاه فوت شود شخصی و بگذارد
عم و عمه از جانب پدر و مادر و عم و عمه از جانب مادر اصل فریضه ایشان سه است ثلث آنرا دادیم
بعم و عمه از جانب مادر بالمناصفه میانه ایشان منقسم نمیشود ضرب نمودیم دو را در اصل فریضه که

سه است

سه است شش حاصل آمد ثلث آنرا که دو است دادیم بعم و عمه از جانب مادر بالمناصفه میانه
خود قسمت نمودند باقی ماند چهار عدد دیگر برای عم و عمه از جانب پدر و مادر بر ایشان اثلاثاً
منقسم نمیگردید ضرب نمودیم سه را در شش هجده حاصل شد بر این موجب — عم و عمه مادر ثلث بالسویه (نصیب ٦) — عم و عمه پدر و مادر ثلثان للذکر ضعف الانثی (نصیب ۱۲)
بحث سیم هر گاه جمع شوند زوج یا زوجه با اعمام
متفرق هر یک از زوج یا زوجه نصیب اعلی خود از ترکه اخذ میکنند و متقرب بمادر سدس اصل فریضه را
میبرد اگر یکیست و ثلث آنرا میبرد اگر یک بیشتر است و مذکر و مؤنث در قسمت مساوی
اند و باقی از متقرب بپدر و مادر است خواه یکی باشد یا بیشتر و قسمت میکنند ایشان
میانه خود للذکر ضعف الانثی و ساقط است متقرب بپدر لیکن چنان معدوم شود متقرب
بابوین قایم مقام وی است متقرب بپدر در قسمت ترکه و نقص حصه **مثلا** اگر فوت شود
شخصی و بگذارد عم و عمه از جانب پدر و مادر یا پدر و عم و عمه از جانب مادر و زنی اقل عددی که ثلث
و ربع داشته باشد دوازده است بعد از اخراج ربع و ثلث که سه و چهار باشد باقی ماند پنج عدد دیگر
برای عم و عمه از جانب پدر و مادر اثلاثاً بر ایشان منقسم نمیگردید ضرب نمودیم سه را در
دوازده سی و شش حاصل شد بر این موجب — زن ربع (نصیب ۹) — عم و عمه مادر ثلث (نصیب ۱۲) — عم و عمه پدر و مادر باقی للذکر ضعف الانثی (نصیب ۱۵)
و نقص بر ایشان لازم آمد و اگر فوت شود زنی و بگذارد شوهر و عم و عمه از جانب پدر و مادر
یا پدر و عم و عمه از جانب مادر اقل عددی که نصف و ثلث داشته باشد شش است بعد از نصف
که نصیب شوهر است و ثلث که نصیب عم و عمه از جانب مادر است باقی ماند یک عدد اثلاثاً بر عم
و عمه از جانب پدر منقسم نمیگردید ضرب نمودیم سه را در شش هجده حاصل شد بر این موجب

نصیب نصیب نصیب

شوهر نصف عمو و عمه مادر ثلث عمو و عمه پدر باقی للذکر ضعف الانثی **بحث چهارم** عم و عمه

٩ ٦ ٣

منع مینمایند هر یک متقرب بخود را از اولاد با وجود خود چنانکه میراث نمیبرد ابن عم اگرچه خویشی وی
زیاده باشد با عم اگرچه خویشی عم کم باشد مگر در یک مسئلهٔ اجماعیه بیان این مسئله آنست که فقهای امامیه
رضوان الله علیهم اجمعین اجماع نموده اند که هرگاه جمع شود پسر عم از جانب پدر و مادر با عم از جانب
پدر مال از پسر عم پدر و مادری است و عم از جانب پدر محروم است و اگر متغیر شود فرض مسئله این حکم باطل
است چنانکه میت را دختر عم از جانب پدر و مادر است و عم از جانب پدر مال از عم است نه از دختر عم
پدر و مادری و هم چنین حکم باطل است اگر بعوض پسر عم از جانب پدر و مادر عم از جانب پدر تمام مال از عم است
و پسر عم از جانب پدر و مادر را چیزی نمیرسد و اگر بعوض باشد متوفی را پسر عم از عم جانب مادر و عم از جانب
پدر و خال در اینصورت ثلث ترکه از خال است و ثلثان ترکه از عم و پسر عم از میراث ممنوع است
و بعضی از فقها میفرمایند که مال تمام از خال است بواسطه آنکه ابن عم عم را از مال منع نمود و خال ابن
عم را منع میکند پس مال از خال است و بعضی میگویند چون متغیر شد در اینصورت حال بخال ابن عم
محروم است و مال میانه عم و خال اثلاثاً منقسم میشود چنانکه گذشت **بحث پنجم** اگر میت را
یک خالست تمام مال از وست و اگر بیشتر است تمام مال را بایکدیگر مساوی قسمت میکنند و اگر
خاله یکیست تمام مال از وی است و اگر از یک بیشتر است تمام مال را بالسویه بایکدیگر تقسیم میکنند
و اگر جمع شوند خال و خاله مساوی اند در قسمت اگر از یک جهت باشند خواه از طرف پدر و خواه از طرف
مادر اما اگر مختلف باشند متقرب بمادر سدس یک میبرد اگر یک است خواه مذکر باشند و خواه مؤنث
و ثلث ترکه را میبرند اگر از یک بیشتر است خواه مذکر باشند و خواه مؤنث و بایکدیگر مساوی قسمت

میکنند

میکنند و باقی از متقرب بپدر است خواه مذکر باشند و خواه مؤنث خواه یکی باشد و خواه بیشتر که
مساوی اند در تقسیم و اگر خال و خاله از جانب پدر و مادر نباشند خال و خاله از جانب پدر قایم
مقام ایشان است پس اگر بگذارد متوفی خال و خاله از جانب پدر و مادر یا پدر و خال و خاله از جانب
مادر اصل فریضه ایشان سه است ثلث آن نصیب خال و خاله از جانب مادر است چون صحیح بر ایشان
منقسم نمیگردید و فریضه منکسر در مخرج نصف میشود ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل شد بر موجب

نصیب نصیب نصیب

خال و خاله مادر ثلث بالتسویه خال و خاله پدر ثلثان بالتسویه و اگر جمع شوند زوج یا زوجه با خوال

٤ ٢

متفرق هر یک از زوج یا زوجه نصیب اعلی خود از ترکه اخذ مینمایند و متقرب بمادر سدس ثلث میبرد اگر یکی است
و ثلث ترکه میبرند اگر بیشتر است و باقی از متقرب بابوین است از اخوال و خالات بالسویه ذکوراً
و اناثاً تقسیم میکنند **مثلا** هرگاه فوت شود زنی و بگذارد شوهری و یک خال از جانب پدر و مادر و یک خال
از جانب مادر نصیب شوهر نصف ترکه است و نصیب خال از جانب مادر سدس ثلث و تتمه از خال از جانب
پدر و مادر است و بعضی میفرمایند که خال از جانب مادر سدس اصل مال را میبرد بعد از گرفتن شوهر نصیب خود را
بر قول اول سه را در شش ضرب کردیم چنانکه قاعده حسابیه گذشت چون ضرب کردیم هجده حاصل شد که
تقسیم کردیم شوهر نصف ثلث فریضه شش است سدس آن نصیب خال از جانب مادر است بر موجب

نصیب ٩ نصیب

خال مادر سدس ثلث خاله از جانب مادر و اگر بگذارد متوفی شوهر و خال و خاله از جانب پدر و مادر

٨ ١

و خال و خاله از جانب مادر نصیب شوهر نصف است و نصیب خال و خاله از جانب مادر ثلث ثلث ضرب
کردیم سه را در سه نه حاصل آمد چون نصف ندارد ضرب نمودیم دو را در نه هجده حاصل شد نصف آنرا
که نه است دادیم بشوهر و ثلث ثلث آنرا که دو است بخال و خاله از جانب مادر دادیم باقی مانده هفت عدد

بالمناصفه میان خال و خاله از جانب پدر مادر منقسم نمیگردید ضرب نمودیم دو را در هجده سی و شش
نصیب نصیب نصیب
حاصل شد بر موجب شوهر نصف ۱۸ خال و خاله مادر ثلث ثلث ۴ بالتسویه خال و خاله مادر بتتمه بالتسویه ۱۴
ظاهر و اگر بجه باشد متوفی را خال و خاله از جانب پدر مادر و خال و خاله از جانب مادر و زنی سه را در سه ضرب نمودیم
نه حاصل شد و بعد از آن در مخرج ربع که چهار است سی و شش حاصل شد بعد از اخراج ثلث ثلث بیست و نه باقی
ماند بالمناصفه میانه خال و خاله از جانب پدر تقسیم نمیشد ضرب نمودیم دو را در سی و شش هفتاد و دو حاصل شد
نصیب نصیب نصیب
قسمت نمودیم زن ربع ۱۸ خال و خاله مادر ثلث ثلث ۸ بالتسویه خال و خاله مادر باقی بالتسویه ۴۶ و اگر خال
و خاله از جانب پدر مادر نباشد خال و خال از جانب پدر قایم مقام ایشانست **بحث ششم**
هرگاه جمع شوند اعمام و اخوال ثلث مال از اخوال است خواه یک باشد و خواه بیشتر خواه مذکر باشد و خواه
مونث بالتسویه بیکدیگر تقسیم مینمایند هرگاه از یک جهت باشند و باقی از اعمام است خواه یک باشد
و خواه بیشتر خواه مذکر باشند و خواه مونث یا مذکر و مونث و اگر مذکر و مونث باشند مذکر را دو سهم
و مونث را یک سهم نصیب است **مثلا** اگر بگذارد متوفی عم و عمه از جانب پدر و خال و خاله از جانب
مادر اصل فریضه درین صورت سه است ثلث آنرا دادیم بخال و خاله از جانب مادر بالمناصفه بر ایشان منقسم
نمیگردید و فریضه منکسر در مخرج نصف بیست ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل شد ثلث آن که دو است
دادیم بخال و خاله بالمناصفه میانه خود تقسیم نمودند باقی ماند چهار عدد اثلاثا بر عم و عمه قسمت نمیشد
نصیب
ضرب کردیم سه را در شش هجده حاصل شد بر موجب خال و خاله ثلث ۶ باقی ماند دوازده عدد للذکر
نصیب ۱۲
ضعف الانثیین میانه عم و عمه قسمت میشود بر موجب عم و عمه **بحث هفتم** اگر جمع شوند
اعمام متفرق و اخوال متفرق متقرب بمادر از اخوال سدس ثلث میبرد اگر یکی است و ثلث ثلث

اگر بیشتر است

اگر بیشتر است و بالتسویه در میانه خود تقسیم مینمایند خواه مذکر باشند و خواه مونث خواه مذکر
و مونث و متقرب بپدر مادر از اخوال تتمه آنرا می برد خواه یکی باشند و خواه بیشتر خواه مذکر باشند
و خواه مونث خواه مذکر و مونث و ایشان نیز بالتسویه تقسیم مینمایند و ساقط است از میراث
متقرب بپدر از اخوال با وجود متقرب بپدر مادر و اعمام از جانب مادر سدس ثلثین را
می برند اگر یک است و ثلث ثلثین را اگر بیشتر است و بالسویه با یکدیگر تقسیم مینمایند خواه مذکر
باشند و خواه مونث خواه مذکر و مونث و باقی از ثلثین بعد ذلک از متقرب بپدر مادر است
از اعمام و للذکر ضعف الانثیین ایشان در میانه خود تقسیم مینمایند و متقرب بپدر ساقط است
از اعمام و عمات هرگاه متقرب بپدر مادر موجود است و چون ایشان معدوم شوند قایم
مقام ایشانند **مثلا** هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد عم و عمه و خال و خاله از جانب پدر
مادر یا پدر و عم و عمه و خال از جانب مادر ضرب کردیم سه را در سه نه حاصل شد ثلث ثلث نه یک است
دادیم بخال و خاله از جانب مادر بالمناصفه میانه ایشان منقسم نمیگردید ضرب نمودیم دو را در نه هجده
حاصل شد ثلث آن که شش است و ثلث ثلث اش که دو است دادیم بخال و خال از جانب مادر بالتسویه
قسمت نمودند ثلثان دیگر شش را دادیم بخال و خاله از جانب پدر و مادر بر ایشان نیز بالتسویه
منقسم گردید بعد از ایشان اصل فریضه را که دوازده است ثلث آنرا که چهار است دادیم
بعم و عمه از جانب مادر بر ایشان نیز صحیحا منقسم گردید باقی ماند از دوازده هشت عدد اثلاثا
بر عم و عمه از جانب پدر مادر منقسم نمیگردید ضرب نمودیم سه را در هجده پنجاه و چهار حاصل شد
ثلث پنجاه و چهار هجده است ثلث این ثلث را دادیم بخال و خاله از جانب مادر بر موجب

خال و خالهٔ مادر ثلث ثلث بالسویه ثلثان دیگر ثلث اصل فریضه را دادیم بخال و خاله از جانب
پدر مادر بالسویه خال و خالهٔ پدر مادر ثلثان ثلث باقی ماند بعد ذلک ثلثان اصل فریضه
که سی و شش باشد ثلث آن سی و شش را دادیم بعم و عمه از جانب مادر بالسویه تقسیم نمودیم بر موجب
عم و عمهٔ مادر ثلث ثلثان بالسویه باقی ماند ثلثان سی و شش که بیست و چهار باشد دادیم بعم
و عمه از جانب پدر مادر للذکر ضعف الانثی قسمت نمودیم عم عمه **بحث هفتم**
هرگاه جمع شوند زوج یا چند عم و عمه و چند خال و چند خاله اخذ میکنند هر یک از احد زوجین نصیب اعلی
خود را و چند خال و چند خاله ثلث اصل مال را میبرند و میانهٔ خود تقسیم مینمایند بالسویه اگر یک جهت
واحد اند و تتمه از اعمام و عمات است و اگر متفرق باشند اخوال و اعمام اخذ مینمایند احد زوجین
نصیب اعلی خود را و اخوال ثلث ترکه را سدس آن ثلث از آن شخص است که متقرب بمادر است اگر یکی است
و ثلث آن ثلث اگر بیشتر است و باقی از اخوال از جانب پدر و مادر است و متقرب بپدر ساقط است
و باقی بعد از نصیب اخوال و احد زوجین از اعمام است سدس آن باقی از متقرب بمادر است از اعمام
اگر یکی باشد و ثلث آن باقی از ایشان است اگر بیشتر از یک باشند و مذکر و مؤنث در ایشان مساوی است و
و باقی دیگر بعد ذلک از متقرب بپدر و مادر است از اعمام اگر یکی است و اگر بیشتر است بالسویه منقسم
می نمایند و اگر مذکر و مؤنث اند للذکر ضعف الانثی قسمت می نمایند و متقرب بپدر محروم است لیکن
چون متقرب بپدر و مادر نباشد متقرب بپدر قایم مقام ایشان است **بحث نهم** اعمام و عمات
و اخوال و خالات و اولاد ایشان چه مقدار که پایین روند منع اعمام و عمات و اخوال و خالات مادر را
لیکن چون معدوم شوند اعمام و عمات و اخوال و خالات میت و اولاد ایشان چه مقدار که پایین روند

قایم مقام

قایم مقام ایشانند اعمام و عمات و اخوال و خالات پدر و اعمام و عمات و اخوال و خالات مادر میت
و اولاد ایشان چه مقدار که پایین روند و بطون تنازل اولی است از متقاعده پس اولاد اعمام و عمات
و اخوال و خالات جد و اعمام و عمات و اخوال و خالات جدهٔ میت و اعمام و عمات و اخوال و خالات
جد و جدهٔ میت اولی است از اولاد ایشان و قس علی هذا **بحث دهم** هرگاه جمع شوند اعمام و عمات
و اخوال و خالات میت و اولاد اولاد ایشان و بعض باشد متوفی از عم و عمه و خال و خاله از جانب پدر
پدر و عم و عمه و خال و خاله از جانب مادر مادر شیخ ابوجعفر طوسی رضوان الله علیهم در نهایه میفرماید
که آن جماعتی که از جانب مادر مادر از عم و عمه و خال و خاله ثلث ترکه را زیف است و با یکدیگر بالسویه تقسیم
می نمایند و عم و عمه و خال و خاله از جانب پدر پدر ثلثان فریضه را اخذ مینمایند و در میانهٔ خود بنظر تقی
تقسیم میکنند ثلث آن ثلثان از خال و خاله از جانب پدر مادر است و بالسویه با یکدیگر تقسیم مینمایند
و دو ثلث دیگر ثلثان نصیب عم و عمه است از جانب پدر پدر و میانهٔ خود للذکر ضعف الانثی تقسیم
مینمایند اصل فریضه در ینصورت سه است ثلث آنرا دادیم بعم و عمه و خال و خاله از جانب مادر مادر ارباعا
بر ایشان منقسم نمیگردید فریضه منکسر در مخرج ربع که چهار است گردید ضرب نمودیم چهار را در سه دوازده
حاصل آمد ثلث دوازده را دادیم بعم و عمه و خال و خاله از جانب مادر مادر ارباعا بر ایشان منقسم گردید
باقی ماند هشت عدد دیگر اثلاثا بر ایشان منقسم نمیگردید فریضه منکسر در مخرج ثلث میشود ضرب نمودیم
سه را در دوازده سی و شش حاصل شد ثلث آن که دوازده است دادیم بعم و عمه و خال و خاله از جانب مادر
بر ایشان ارباعا منقسم گردید باقی ماند بیست و چهار عدد ثلث آنرا که هشت است دادیم بخال و خاله
از جانب پدر بالسویه با یکدیگر تقسیم نمودند باقی ماند شانزده عدد دیگر للذکر ضعف الانثی بر عم و عمه

منقسم نمیگردید و منکسر در مخرج ثلث میشد ضرب نمودیم سه را در سی و شش یکصد و هشت سهم حاصل شد
ازین عدد منقسم میشود اما بطریق سلطان المحققین و سید المدققین نصیر الملة والدین محمد طاب الله
ثراه وجعل الجنة مثویه مسئلهٔ مفروضه را از پنجاه چهار سهم تصحیح می باید چرا که خواجه نور الله مرقده
ثلث ثلث فریضه را بخال و خاله از جانب مادر میدهد و ایشان بالسویه میانهٔ خود تقسیم مینمایند و ثلثان
دیگر ثلث فریضه را بعم و عمه از جانب مادر میدهد و ایشان نیز بالسویه میانهٔ خود تقسیم مینمایند و بعد از ان
ثلثان اصل فریضه را ثلث آن ثلثان را بخال و خاله از جانب پدر میدهد و بالسویه ایشان با یکدیگر
قسمت مینمایند و دو ثلث دیگر آنرا بعم و عمه از جانب پدر میدهد و ایشان للذکر ضعف الانثی میانهٔ
خود تقسیم میکنند پس درین صورت ضرب نمودیم سه را در سه چنانچه در قاعدهٔ دوم از حساب فرایض ذکر
کرده شد نه حاصل شد ثلث آن سه است و ثلث سه یکی است بالمناصفه میانهٔ خال و خاله منقسم نمیشود
و فریضه منکسر در مخرج نصف میشد ضرب نمودیم دو را در نه هجده حاصل آمد ثلث ثلث آنرا که دو است
دادیم بخال و خاله از جانب مادر با التسویه قسمت نمودند ثلثان دیگر ثلث را بعم و عمه از جانب مادر دادیم
بر ایشان نیز صحیحاً منقسم گردید باقی ماند ثلثان اصل فریضه که دوازده است ثلث آنرا که چهار است
بخال و خاله از جانب پدر دادیم بالسویه بر ایشان منقسم گردید باقی ماند هشت عدد دیگر چون
اثلاثاً بر عم و عمه منقسم نمیگردید ضرب نمودیم سه را در هجده پنجاه و چهار حاصل شد تقسیم نمودیم بسیاهی
و سرخی آنچه بسیاهی در تحت هر رقم نوشته شده قاعدهٔ شیخ ابو جعفر طوسی است که یکصد و هشت
سهم باشد و آنچه بسرخی بر فوق هر رقم نوشته شد قاعدهٔ خواجه است که پنجاه و چهار سهم باشد

والله اعلم بحقیقة الحال والمقال



بحث یازدهم اولاد عموم و عمات و خؤوله و خالات میگیرند هر یک نصیب آنکسی
که بدو نزدیک اند پس اولاد عم و عمه نصیب پدر و مادر خود را میبرند و اولاد خال و خاله نصیب پدر و مادر
خود را میبرند و همچنین بر این طریق و اگر بوده باشند متوفی را اولاد اعمام متفرق و اولاد اخوال
متفرق اولاد اخوال ثلث ترکه را میبرند و سدس آن ثلث را باولاد خال و خاله میدهند

وایشان بالسویه حصه میکنند واگر اولاد دو خاله ثلث ثلث اصل ترکه را میگیرند
وهر یک از ایشان نصیب پدر مادر خود را میبرند وهم چنین میکنند ثلث ثلث را اگر بیشتر باشند
از دو خال یا قرآن ثلث اصل از اولاد خئوله از جانب پدر مادر است وساقط است از میراث
اولاد خئوله از جانب پدر یعنی اولاد خئوله پدر مادر باشند وچون ایشان معدوم شوند قایم
مقام ایشانند واولاد عمومه ثلثان اصل فریضه را میگیرند پس آن ثلثان را با اولاد
عم وعمه از جانب مادر میدهند وایشان بالسویه میانه خود تقسیم مینمایند واگر اولاد دو عم
یا بیشتر باشند ثلث ثلثان از ایشان است وهر یک نصیب پدر مادر خود اخذ میکنند و
بالسویه میانه خود تقسیم مینمایند واگر اولاد دو عم یا بیشتر باشند ثلث ثلثان از ایشان
است وهر یک نصیب پدر مادر خود اخذ میکنند وبالسویه در میان خود تقسیم مینمایند وباقی
از ثلثان از اولاد عمومه از جانب پدر مادر است للذکر ضعف الانثی وساقط است از میراث
متقرب باب با وجود متقرب بابوین وچون متقرب بابوین نباشد متقرب باب قایم ایشان است
واگر داخل شود زوج یا زوجه با اولاد هر یک از زوج یا زوجه اخذ میکنند نصیب اعلی خود را
واخذ مینمایند اولاد خئوله ثلث مال را وتتمه از اولاد عمومه است ونقص بر ایشان لازم
می آید چنانکه بر پدران ایشان لازم می آید **بحث دوازدهم** هرگاه جمع شود
در وارث دو سبب میراث میبرد بهر دو سبب اگر منع نکند احد سببین سبب دیگر را چنانکه
یک شخصی هم عم باشد وهم خال ویک زن هم عمه باشد وهم خاله چه درینصورت شخصی بهر دو سبب
میراث میبرد واحد سببین منع سبب دیگر نمیکند واجتماع دو سبب در یک شخص چنانست

که فرضاً

که فرضاً خالد زینب را برای خود عقد نمود وخالد را پسری بود از زن دیگر وزینب را دختری بود
از شوهر دیگر دختر زینب به پسر خالد رسید از ایشان پسری شد اسم وی جعفر کردند واز زینب وخالد پسری بهم رسید
اسم وی محمد کردند این محمد عم جعفر است از جانب پدر وخال جعفر است از جانب مادر واگر از زینب
وخالد فرضاً دختری بهم رسید فاطمه نام این فاطمه عمه جعفر است از جانب پدر وخاله جعفر است از جانب
مادر پس اگر فوت شود جعفر وبگذارد محمد را لا غیر ثلث مال جعفر از محمد است بواسطه خال بودن
وثلثان دیگر از محمد است بواسطه عم بودن واگر بگذارد فاطمه را لا غیر ثلث مال جعفر از فاطمه است
بواسطه خاله بودن وثلثان دیگر از فاطمه است بواسطه عمه بودن از جانب پدر **نکته** واگر
فوت شود جعفر وبگذارد محمد را لا غیر گویا که فوت شود شخصی از سه عم وعمه از جانب پدر وخال وخاله
از جانب مادر درینصورت تقسیم ترکه وی از هجده سهم میشود محمد خال از جانب مادر محمد عم از جانب پدر
فاطمه خاله مادری فاطمه عمه پدری واحتمال دیگر نیز دارد اول آنکه مال میانه محمد وفاطمه اثلاثاً تا قسمت
میشود دیگر آنکه بالسویه محمد وفاطمه ترکه را تقسیم مینمایند ووجه هر یک نیز در مقام تامل ظاهر است واگر مانعی
باشد احد سببین سبب دیگر را میراث میبرد شخص بیک سبب چنانکه یک شخص هم برادر میت باشد وهم
پسر عم درینصورت میراث میبرد از جهت برادر بودن نه از جهت پسر عم بودن وگاه باشد که یک
شخص به سه سبب وچهار سبب میراث میبرد چنانکه خواجه نور الله منجم در رساله خود ذکر کرده است
واز امثال مفروضه فقیر استخراج سه سبب وچهار سبب میشود باندک تامل چون این رساله مختصر بود بوسط
آن ذکر ننمود والله اعلم **فصل دهم** در میراث بردن بسبب آنکه سبب بردن قسمت زوجیت است
یا ولا اما زوجیت درین دوازده بحث نقل میشود **بحث اول** زوجه میبرد مادام که در حبال زوج است

اگرچه باوی دخول ننموده باشد وهم چنین زوج نیز از زوجه میراث میبرد چنانکه در حباله وی باشد
وموقوف نیست میراث احدهما بر دخول که در عقد مریض **بحث دوم** اگر طلاق دهد شوهر زن را
طلاق رجعی وبعد از طلاق زن یا شوهر در عدّه رجعیه فوت شود حکم زوجیت باقیست واز یکدیگر
میراث میبرند واگر طلاق بدهد شوهر زن را باین مثل طلاق یائسه وصبیه وغیر مدخوله یا آنکه خلع
ومبارات واقع شود میانه زن وشوهر وزن در عدّه رجوع در بذل ننمود یکی از ایشان فوت شوند
میانه ایشان توارث نیست در این چند صورت ومثل اینها خواه فوت هر یک از ایشان در عدّه
واقع شود در آنچه عدّه شرط است وخواه بعد از عدّه واین حکم نسبت به شخص صحیح است واگر
فرضا شوهر مریض باشد وزن را طلاق رجعیه بدهد توارث میانه زن وشوهر بر طرف نمیشود
در عدّه واگر عدّه منقضی گردد در این صورت زن از شوهر میراث میبرد ما بین عدّه وسال از حین
طلاق بشرط آنکه زن شوهر دیگر نکرده باشد واین شوهر از مرض خلاص نشده باشد در مدت سال خواه
این زن را در حالت صحت عقد نموده باشد وخواه در حالت مرض ولیکن اگر در مرض عقد نموده باشد
میباید که دخول کرده باشد واگر شوهر مریض زن را طلاق باین بدهد میراث نمیبرد شوهر مریض از زن
اگر در عدّه فوت شود یا بعد از عدّه اما میراث میبرد زن از شوهر مریض تا یک سال بدو شرط
اول آنکه این زن شوهر دیگر نکرده باشد ودیگر آنکه شوهر از مرض به نشده فوت شود **بحث سیم**
نصیب شوهر ربع است با وجود ولد خواه ولد مذکر باشد وخواه مؤنث وزیاده از ربع برو رد نمیشود
مثلا اگر بوده باشد متوفیه را شوهری ویک دختر ربع از شوهر ونصف از دختر وتتمه رد میشود بر دختر
واگر بوده باشد متوفیه را شوهری ودو دختر یا بیشتر ربع ترکه از شوهر است وثلثان از دو دختر یا بیشتر

وباقی رد میشود بر دختران واگر بوده باشد متوفی را احد ابوین با یک دختر یا بیشتر وشوهر نصیب
شوهر ربع است از ترکه ونصیب احد ابوین سدس واز دختر نصف وتتمه بعد ذلک رد میشود بر احد
ابوین ودختران اربا عا واگر بیشتر است ثلثان از ایشان است فرضا وسدس از احد ابوین وربع از شوهر
وتتمه رد اخماسا شود میانه احد ابوین ودختران وهم چنین است الحال اگر ولد نباشد میت را ولد ولد
ولد باشد که زیاده از ربع شوهر نمی برد **بحث چهارم** نصیب زن با وجود ولد ثمن ترکه است خواه ولد
مذکر باشد وخواه مؤنث وهم چنین ثمن ترکه است با ولد ولد چه مقدار که پایین رود وزیاده از ثمن
برو رد نمیشود مثلا هرگاه بوده باشد متوفی را زنی ودختری ثمن ترکه نصیب زن است ونصف نصیب
دختر وتتمه رد میشود بر دختر واگر بوده باشد متوفی را احد ابوین یا ابوین با یک دختر ثمن ترکه از زن
است وسدس از احد ابوین وسدسان ترکه از ابوین اگر هر دو باشند ونصف ترکه از دختر است
وتتمه رد میشود بر احد ابوین ویک دختر اربا عا واگر ابوین است اخماسا وبر زن مطلقا رد نمیشود
بحث پنجم اگر میت را ولد یا ولد ولد چه مقدار که پایین رود باشد زوج ویا زوجه نباشد نصیب
زوج نصف ترکه است ونصیب زوجه ربع وتتمه دیگر از وارث دیگر است واگر سوای زوج وزوجه
میت را دیگر وارث شرعی نباشد در زیاده بردن شوهر از نصف وزن از ربع ذکر آن مفصلا
در فصل اول ذکر کرده شد **بحث ششم** اگر میت را زن یکیست یا بیشتر فرض ایشان ثمن ترکه است
با وجود ولد وربع ترکه است با عدم ولد وربع وثمن را با یکدیگر تقسیم مینمایند مثلا اگر بوده باشد متوفی را
چهار زن وولدی فرض زوجات ثمن است وتتمه از ولد است اصل فریضه در این صورت هشت است
نصیب زوجات اربعه ثمن است که یک عدد باشد چون اربا عا بر زوجات منقسم نمیگردد ضرب نمودیم چهار را در هشت

سی و دو حاصل شد برین موجب اربعه زوجات ثمن بالسویه ولد تتمه واگر نبوده باشد متوفی را
چهار زن و احد ابوین نصیب چهار زن ربع است و تتمه از احد ابوین است اصل فریضه ایشان چهار است
ربع آنرا که یکی است دادیم بزوجات اربعه ار باعًا بر ایشان منقسم نمیشود ضرب نمودیم چهار را در چهار
شانزده حاصل شد تقسیم کردیم برین طریق چهار زن ربع احد ابوین تتمه واین چنین است بحث
هرگاه جمع شوند با یک زن یا بیشتر از اولاد و اقارب و مطلقا زوجات حصه خود زیاده نمیبرند
بحث هفتم هرگاه بگذارد متوفیه شوهری و ضامن جریره نصیب شوهر نصف ترکه است و نصف
دیگر نصیب ضامن جریره است اگر مولی نداشته باشد **بحث هشتم** اگر بوده باشد متوفی را زن و ضامن
جریره ربع ترکه از زن است و سه ربع دیگر از ضامن جریره هرگاه مولی نباشد **بحث نهم** هرگاه طلاق
دهد شوهر فرضًا هر یک از چهار زنرا و عقد نماید دیگری را و بعد از آن فوت شود و مشتبه شود در ینصورت
نصیب زن پنجم ربع که نصیب زوجات است ربع آنرا میبرد با عدم ولد و ربع ثمن را میبرد و با وجود ولد
و بعد از اخذ نصیب زن غیر مشتبه چهار زن قدیم که یکی از ایشان پیشتر شده تتمه را بالسویه تقسیم
مینمایند و این چنین است بحث اگر اشتباه واقع شود در بیشتر از یک زن مثلا در صورت
مفروضه هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد ولد با پنج زن اقل اصل عددی میخواهیم که ثمن داشته
و ثمن او ربع داشته باشد پس ضرب نمودیم چهار را در هشت سی و دو حاصل شد چنانکه قاعده آن در فصل
پنجم ذکر شده ثمن سی و دو چهار است و ربع آن یکیست دادیم بزن غیر مشتبه باقی ماند سه عدد
دیگر ار باعًا بر چهار زن منقسم نمیگردد پس ضرب نمودیم چهار را در سی و دو یکصد و بیست و هشت حاصل است
ثمن آن شانزده است و ربع شانزده نصیب زن غیر مشتبه است زن غیر مشتبه ربع ثمن باقی ماند دوازده عدد
نصیب چهار زن

چهار زن بالسویه ولد تتمه واگر نبوده باشد متوفی را اولادی و بگذارد احد ابوین با زوجات
در مثال مفروضه اقل عددی که ربع داشته باشد و ربع آنرا ربع باشد شانزده است چرا که
از ضرب چهار در چهار حاصل میشود و بعد از اخراج ربع ربع که نصیب زن غیر مشتبه است باقی ماند
سه عدد چون ار باعًا بر هر چهار زن منقسم نمیگردید ضرب نمودیم چهار را در شانزده شصت و
چهار حاصل شد تقسیم کردیم برین موجب زن غیر مشتبه ربع ربع چهار زن بالسویه احد ابوین تتمه **بحث دهم**
هرگاه طلاق دهد شخصی مریض زوجات خود را در مرض موت و تزویج نماید چند زن دیگر و دخول
کند و بعد از آن فوت شود ربع مال وی میانه زوجات مطلقه و غیر مطلقه بالسویه تقسیم میشود
با عدم ولد و ثمن مال وی با وجود ولد اگر چه بسیار باشند و مطلقا میانه ایشان فرقی نیست
بحث یازدهم اگر بوده باشد زنرا ولدی از شوهر خواه مذکر و خواه مؤنث ثمن جمیع
ترکه میت از وی است و اگر زنرا ولدی از شوهر نباشد در بین اقوال مختلف است آنچه مشهور است
آنست که از وقسمت و اموال و اثاث حصه زنرا از عین آنها میدهند و از رقبة الارض هیچ
چیزی بدو نمیدهند و قیمت میکنند آلات را از چوب و بها و بینها مشتبه و آجر و خشت در ابنیه و حصه
وی را از قیمت این مذکورات میدهند و بعضی میفرمایند که زنرا منع میکنند از خانها و مسکنها
لاغیر و سید مرتضی رحمه الله میفرماید که رقبة الارض را قیمت میکنند و حصه زنرا از قیمت آن میدهند
چنانکه در ابنیه مذکور شد و کیفیت تقویم چنانست که چوب و نی چنانکه در دیوار و بناست
بدان هیئت قیمت نمایند و حصه زنرا از قیمت آن بدهند و هرگاه راضی شود ورثه میت حصه
زنرا از عین ترکه ممنوعه بدهند آیا واجب است بر زن قبول نمودن عین ترکه ممنوعه یا آنکه طلب قیمت

آن عین نماید درین دو وجه است و هر یک از و چهار احتمال دارد و اینکه هر دو وجه نیست قبول نمودن
دور نیست از صواب نزد شیخ علیه الرحمه و بر تقدیر قیمت عین ترکه ممنوع متولی بیع و قیمت
کردن حق زن حاکم شرعیست لا غیر و مطلقا فرقی نیست میانهٔ آنکه زن ولد داشته باشد
و از این شخص ولد فوت شده باشد بانکه در اصل میانهٔ ایشان ولد بهم نرسیده باشد **بحث دوازدهم**
هرگاه تزویج کند دو صغیره را بیکدیگر پدر ایشان یا جد از جانب پدر ایشان میراث میبرند احدهما
از دیگری و اگر تزویج نماید ایشان را غیر از پدر و جد موقوفست صحت عقد بر رضای ایشان
بعد از بلوغ و رشد پس اگر بالغ شوند صغیرین و راضی باشند به عقد غیر پدر و جد عقد صحیح است و توارث
میانهٔ ایشان ثابت است بشرایط شرعی و الا که فوت شود احد صغیرین پیش از بلوغ باطل است
آن عقد خواه بالغ شود آن دیگر پیش از فوت و اجازه بدهد یا بعد از فوت بالغ شود و اجازه بدهد
بانکه بالغ نشده فوت شود که مطلقا درین چند صورت فرقی نیست اگر فرضا احد صغیرین بالغ
شود و بعد از آن اجازه بدهد عقد غیر از جد و پدر را و بعد از اجازه فوت شود و بعد از آن دیگری
بالغ شود پس اگر راضی بدان عقد نباشد توارث میانهٔ ایشان نیست و عقد باطل است و الا
راضی باشد قسم میدهند ویرا که راضی بودن بدین عقد بواسطهٔ بردن میراث نیست اگر قسم بالله
یاد نماید نصیب خود را کما فرض الله است از ترکه اخذ مینماید و الا که قسم یاد نماید میراث نمیبرد
و در صورتی که قسم یاد نماید آیا ساقط است توابع زوجیت غیر از میراث همچو عتق ولد و غیر
ذلک بعضی از فقها را درین نظر است **قسم دوم** از سبب ولایت و آن پنج قسم است **قسم اول**
ولاء عتق است و درین دوازده بحث ذکر خواهد شد **بحث اول** در آزاد نمودن و آن بر دو
قسم است

قسم است واجبست یا سنت و این واجب دو نوع است یا واجب باصل شریعت چنانکه
مالک شود که بر وا آزاد شود بحسب شرع از اقارب نسبی و رضاعی چنانکه در کتاب بیع و عتق فقها
رضوان الله علیهم حصر آن جماعت نموده اند که چون شخصی آن جماعت را بطریق بیع یا میراث و غیره
صاحب شود ایشان بر آن شخص آزاد میشوند یا آنکه واجب میشود آزاد نمودن بقول مالک چنانکه
نذر یا عهد نماید مالک در آزاد نمودن بنده یا فعلی نماید که کردن آن فعل موجب آزاد نمودن بنده بحسب
شرع اقدس همچو افطار نمودن روزهٔ رمضان بحرام چه درین صورت کفاره جمع بر افطار کننده
لازم است که یکی از آن آزاد نمودن بنده است یا آنکه بنده خود را تمثیل نماید مثل اینکه درین اقسام
ولا ثابت نمیشود و بسبب ولا مولی میراث نمیبرد یا آنکه آزاد نمودن سنت است و این سنت چنان است
که مالک از روی تبرع بنده آزاد نماید و این نوع آزادی بر دو قسم است **اول** آنست که مولی
خود را بری سازد از ضمان درین صورت نیز مولی بسبب ولا میراث از بنده نمیبرد یا آنکه خود را بری
نسازد از ضمان جریره بنده پس این قسم موجب میراث بردن مولی میشود و در عتق بسبب ولا بشرط
آنکه عتیق وارث نداشته باشد از ذوی النسب خواه وارث اقرب باشد و خواه ابعد و خواه ذی فرض باشد
و خواه غیر ذی فرض که درین صورت صاحب نسب اولیست از مولی را دخلی نیست در میراث بسبب ولا
چون صاحب نسب معدوم باشد میراث از مولی است **بحث دوم** میراث نمیبرد مولی از مکاتب
بسبب ولا جهت آنکه مکاتب نفس خود را از مولی خریده است اما میراث بردن آن بنده که مولی وصیت
بآزادی وی نموده وجه آنست که ولای ایشان از آن شخص است که تدبیر نموده و وصیت کرده باشد
بدانکه ام ولد نزد فقهاء امامیه آزاد میشود از نصیب ولد خود و ویرا ولا نیست بجهت مولا بسبب

انگه مولا مباشر عتق او نشده و هم چنین ولایت ام ولد را برای ولدش از برای آنکه نسب
وولا با یکدیگر جمع نمیشوند نزد علمای امامیّه ولیکن طایفه جایز میدارند که یک شخص میراث میبرد
بولا و نسب **بحث سیم** صحیح نیست فروختن و هبه کردن ولا و هم چنین صحیح نیست شرط
نمودن ولا در فروختن بنده چنانکه مالک بگوید که این بنده را فروختم بشرط آنکه ولای وی از من باشد
بحث چهارم شرط است در بردن میراث بسبب ولا که ازاد کردن تبرّع باشد چنانکه ذکر کرده شد
و مولا خود را از ضمان جریرۀ عتق بری نساخته باشد و عتیق را ذی نسبی نبوده باشد اگرچه در مرتبۀ بعید
باشد چون شروط مذکوره متحقق گشت پس هرگاه این شروط در بنده نباشد میراث بنده از آزاد
کنندۀ وی است اگر یک است خواه مرد باشد و خواه زن و اگر از یک بیشتر باشند تمام ایشان در ترکۀ
وی شریکند هر یک بقدر حصّۀ خود خواه مرد باشد و خواه زن و خواه هر دو زن و اگر آزاد کننده فوت
شود خلاف است میانۀ علمای امامیّه در بردن میراث اولاد آزاد کننده ابن بابویه رحمه الله
میفرماید که ولای بنده از اولاد ذکور و اناث آزاد کننده است چرا که ولا نیز مثل میراث است
و بدین قول صاحب خلاف در خلاف فتوی داده است و شیخ مفید رحمه الله میفرماید که ولا از اولاد
ذکور است دون اناث خواه ازاد کننده مرد باشد و خواه زن و شیخ ابو جعفر طوسی ره در نهایت
میفرماید که اگر آزاد کننده مؤنث است ولا از خویشان وی است دون اولاد وی اگرچه مذکر
باشند و این قول را بعضی قول مشهور میدانند **بحث پنجم** میراث میبرند ولا را پدر و مادر
و اولاد میّت و چون اولاد نباشند قایم مقام ایشانست اولاد اولاد چه مقدار که پایین رود
و چون ایشان نیز نباشند برادران و خواهران از جانب پدر و مادر یا از پدر و اجداد و جدّات است

از قبل پدر و چون ایشان نیز نباشند میراث از اعمام و عمّات و اولاد ایشان است الاقرب
فالاقرب و میراث نمیبرند ولا بسبب متقربان بمادر از برادران و اجداد و جدّات و اخوال و خالات
میّت و اگر متقرب به پدر نباشند میّت را میراث میبرد ولا را مولا مولی از جانب پدر و اگر ایشان
نیز نباشند مولی مولی و اگر ایشان نیز نباشند مولی مولی مولی از جانب پدر و قس علی هذا **بحث ششم**
هرگاه بخرد پدر با یک پسر خود بندۀ را و بعد از آن آزاد نماید بنده را از روی تبرّع و فوت شود
پدر بعد از آن عتیق فوت شود ازین صورت سه ربع ترکۀ عتیق از پسر است که با پدر بنده را خریده
است و یک ربع دیگر از پسر دیگر است **بحث هفتم** هرگاه فوت شود آزاد کنندۀ بنده و بگذارد
سه پسر ولای بنده میانۀ ایشان بالتسویه است پس اگر فوت شود یکی از سه پسر و بگذارد دو پسر و فوت شود
پسری دیگر هم و بگذارد سه پسر و فوت شود پسر دیگر و بگذارد چهار پسر درین صورت ولا میانۀ اولاد
میشود هر یک از اولاد نصیب پدر خود گرفته میانۀ خود حصّه مینمایند نه آنکه اولاد پسران بر عدد رؤس
خود قسمت نمایند چرا که قسمت ولا نیز بطریق قسمت میراث اولاد است چنانکه ذکر آن در فصل ششم
ذکر کرده شد **بحث هشتم** آزاد کرده شده میراث نمیبرد از مولی خود مگر در ولای دوری پسر
اگر فوت شود آزاد کننده و وی را میراث بری نباشد میراث وی از امام عم است **بحث نهم**
هرگاه جایز باشد آزاد نمودن کافر چنانکه شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در خلاف میفرماید پس کافر نیز
ولا می برد و اگر بعد از آزادی عتیق کافر مسلمان شود و فوت شود پیش از اسلام مولی وی عتیق را
وارث شرعی نباشد میراث وی از امام عم است و مولی کافر از وی میراث نمیبرد و اگر فوت شود
بعد از اسلام مولی میراث وی از مولی است و اگر مسلمان شود مولی و عتیق کافر باشد و فوت شود

در کفر باز میراث از مولی است هرگاه عتیق را وارث مسلمانی نباشد **بحث دهم** هرگاه بخرد
شخصی با دختر خود بنده را و بعد از ان آزاد نماید بنده را و فوت شود پدر و بگذارد یک پسر و این
دختر را و بعد از ان بنده فوت شود درینصورت مال بنده میانهٔ پسر و دختر او نصف میشود و شیخ
میفرماید که اگر قایل شویم بآنکه ولا بدختر نیز میرسد ثلثان مال بنده درینصورت از دختر است
و ثلث دیگر از پسر **بحث یازدهم** در جر ولا یعنی کشیدن ولا بسوی خود طریق مسئله چنانست
که هرگاه بخواهد غلامی معتقهٔ شخصی او معتقه را صاحب ولد کند پس درینصورت ولاء ولد معتقه از مولی معتقه
است و اگر فوت شود غلام و بعد از فوت غلام آزاد کنند پدر غلام را درینصورت جر ولا میشود
بسوی مالک پدر غلام و اگر جد قایم مقام پدر است و هم چنین میراث میبرد اگر غلام زنده باشد
و بعد باشد هرگاه جد را آزاد نمایند و بعد از ان غلام را آزاد نمایند جر ولا میشود بسوی مالک غلام
بحث دوازدهم اگر منکر شود عتیق ولد معتقه را و میانهٔ ایشان لعان واقع شود و فوت
و فوت شود عتیق و بعد از ان ولد عتیق فوت شود و میراث بری نداشته باشد از روی نسب
پس ولای این ولد از مولی مادر وی است و اگر اعتراف نماید باین ولد عتیق بعد از لعان عتیق میراث
از ولد میبرد و نه مولی عتیق اگرچه نسب ولد درینصورت عود نمیکند **قسم دوم** از اقسام خمسه ولاء ضامن
جریره است چنانکه دو بنده که ایشان آزاد نموده باشند بکفاره یا تنکیل نموده باشند مالک ایشان
ایشانرا بانکه مالک ایشان خود را بری ساخته باشد از میراث ایشان و بیکسی باشند یا دو حر الاصل
بیکس باشند یا یک حر بیکس با عتیق بیکس ضامن ظلم و حدث یکدیگر شوند و بیکدیگر بگویند بلفظ مخصوص که فقها
رضوان الله علیهم نقل نموده اند چنانکه بگوید آن یک بدیگری عاقدتك علی ان تنصرنی وانصرك

وتدفع

وتدفع عنی وادفع عنك وتعقل عنی واعقل عنك وترثنی وارثك و آن دیگری بگوید قبلت
و این عقد را فقها از عقود لازمه شمرند و چون میانهٔ ایشان چنین عقدی واقع شود هر دو از یکدیگر
میراث میبرند بشرط آنکه بیکس باشند و میراث بری از روی نسب و ولاء عتیق نداشته باشند و این عقد
از ایشان تجاوز نمیکند باولاد ایشان و میانهٔ آن دو شخص است و بس و چون فوت شود و بعد از
احدهما میراث وی بالتمام از ان دیگر است هرگاه زنی نسبی متوفی را نباشد اگرچه در مرتبه بعید باشد
و میراث میبرد زوج یا زوجهٔ متوفی با ضامن جریره نصیب خود را و تتمه از ضامن جریره است
بحث سیم از اقسام خمسه ولاء آنکسی است که مسلمان شده باشد کافری در دست وی و بعد از ان
آنشخص فوت شود و میراث بری مسلمان نداشته باشد از روی نسب درینصورت میراث
آن جدید الاسلام از آنشخص است که اسلام بر وی عرضه داشته است **بحث چهارم** از اقسام
خمسه ولاء مستحق زکواة است و آنچنان است که بندهٔ در تحت شدت را از مال زکواة خریده باشند
یا آنکه مستحق زکواة نبوده باشد بنده از مال زکواة خریده باشند چون این بنده فوت شود و وی را
وارث از روی نسب نباشد میراث وی بعد از اخراج نصیب زوج یا زوجه از مستحق زکواة است
و امام علیه السلام یا حاکم شرع بدیشان تقسیم مینمایند **بحث پنجم** از اقسام ولاء امام علیه السلام است
هرگاه متوفی را میراث بری نباشد چنانکه ذکر هر یک مفصلاً کرده باشیم درینصورت تمام مال متوفی
از امام علیه السلام است و اگر بوده باشد متوفی را زوج یا زوجه در میراث بردن امام علیه السلام با زوج زوجه
خلاف است چنانکه در فصل اول ذکر کرده شد و در صورتی که متوفی بیکس باشد و مطلقاً میراث بری
نداشته باشد اگر امام علیه السلام ظاهر است مال از امام است آنکه خواهد کند و حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین

علی ابن ابی طالب ع این چنین مال را تقسیم مینمود بر فقراء بلد و ضعفا از همسایگان از روی تبرع
بدانکه بر حضرت این طریق تقسیم نمودن واجب نبوده باشد و اگر امام ع غایب بوده باشد جهت امام ضبط
آن باید نمود تا وقت ظهور امام و اگر ممکن نباشد رسانیدن آن مال با امام ع قسمت باید
نمود بر فقرا و مساکین و نباید داد بسلطان جابر مگر آنکه در نه دادن مال بسلطان جابر بیم خوف
بوده باشد چه درینصورت فقها تجویز نموده اند دادن مال را بسلطان جابر بدانکه مخصوص امام است
آن غنیمتی که قراول بغیر اذن امام ع اخذ میکند و همچنین از امام ع آنچه مشرکین ترک کرده فرار
مینمایند از غیر حرب آنکه بصلح یا بجبر میدهند تمام مجاهدین در ان شریک اند و با عدم مجاهدین
از فقراء مسلمانان است و آنچه بدزدی میبرند از اهل حرب در زمان صلح بدیشان رد آن میباید
نمود و اگر ممکن نیست صلح کردن آن چیز از آن شخص است و بر ان شخص خمس لازم است که از آن جوع
و تتمه از وی است و اگر فوت شود شخصی از اهل حرب و میراث بر نداشته باشد میراث وی از امام ع
است و آنچه با امام ع مخصوص است ذکر آن علیحده در کتاب جهاد خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل یازدهم**
در ذکر میراث غرقی و مهدوم علیهم و خنثی مشکل است و مسایل متفرقه در باب میراث ایشان
است و درین فصل پنج مطلب است **مطلب اول** در میراث غرقی و مهدوم علیهم و درین سه
بحث است **بحث اول** هرگاه غرق شوند دو شخص یا بیشتر میراث میبرند از یکدیگر بچهار شرط
اول از شروط آنست که ایشان را مالی باشد یا آنکه یکی از ایشان را مال باشد چه اگر توارث در مال است
نه در چیزی **شرط دوم** از شروط آنست که میانه ایشان توارث بوده باشد اگر چنین نباشد
حکم نیست میانه ایشان مثل دو برادر که یک کدام را ولدی باشد و هر دو برادر غرق شوند چه درینصورت

توارث میانه ایشان بطریق مذکور نیست **سیم** از شروط آنست که مشتبه باشد حالات ایشان
بدین نوع ندانند که کدام از ایشان پیش از دیگری فوت شده که اگر دانسته شود موت احدهما پیش
از دیگری یا آنکه هر دو بیکمرتبه فوت شده است باطل است این حکم و میراث هر یک از ورثه
زنده وی است دون ورثه که با وی غرق شده است **چهارم** از شروط آنست که حاصل
شود این مردن بسبب غرق یا هدم که اگر غیر ازین دو صورت باشد از یکدیگر میراث نمیبرند و میراث
هر یک از دیگر ورثه است و ذکر فوت شدن در غیر غرق و هدم در باب موانع ارث مفصل نوشته شده
بحث دوم آنست که چون شرایط مذکوره متحقق شود میراث میبرند بعضی از بعضی از مال
قدیم آن شخص نه آنچه از مال آن دیگری گیرد بنا بر قول اصح و شیخ مفید رحمه الله میفرماید که میراث
میبرند هر یک از آنچه از مال وی نیز گرفته و بدین قول فقها عمل ننموده اند **بحث سیم** خلاف است
علمای امامیه را در مقدم داشتن اقل نصیبا را در میراث غرقی و مهدوم و این تقدیم را شیخ
مفید واجب میداند و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله را درین مسئله دو قول است یک قول آنکه
واجب تعبدی میدانند و قول دیگر سنت و این سنت بودن نزد بعضی اقرب است پس اگر غرق شوند
پدر و پسر فقها اول فرض موت پدر میکنند و میراث میبرد پسر غرق شده از مال پدر و نقل
میکنند از پسر بدیگر ورثه اش و بعد از ان فرض پسر میکنند و پدر از مال قدیم وی میراث میبرد
نه از آنچه از مال پدر برده بود و بعد ذلک انرا پدر نیز بورثه اش نقل میکنند و اینچنین است
بحث در زوج و زوجه و برادر و غیر ذلک جامع رساله خدا بخش ساوجی بطریق سلطان المحققین
نصیر الملة و الدین طاب الله ثراه دو مثال درین رساله در می آورد **مثال اول** حسین و علی و خالد

سه برادر از جانب پدر رند و هر سه غرق شدند هر یک از این برادران یک برادر از جانب
مادر دللاه چنانکه برادر حسین قاسم است و برادر علی مالک و برادر خالد عبد الله
پس فرض میکنیم اوّلا فوت یکی از سه برادر پدر ماذر را هر کدام که باشد چرا که اقل نصیبا
در میان ایشان نیست و همه در نصیب مساوی اند پس فریضهٔ هر یکی از این سه برادر از
دوازده سهم تصحیح می یابد دو سهم آنرا بارثیت برادر از جانب مادر متوفی میدهد و هر یک
از دو برادر از جانب پدر پنج سهم دیگر را میبرند بارثیت و درایشان نقل میکند بسوی
برادر از جانب مادری ایشان و طریق نقل شدن را در تحت اسامی ایشان مینویسیم و اسم
برادر از جانب مادر را بسرخی در آخر هر وارث مینویسیم بدین نوع

مو ر ب ش حسین وا ر ث ب قاسم
اصل فریضه منکسر در مخرج ضرب کردیم در حاصل شد برادر پدری علی انتقال کرد بمالک برادر پدری خالد انتقال کرد بعبد الله
۲ ۱۲ ۵ ۵
مو ر ب ش علی وا ر ث ش مالک
اصل فریضه منکسر در مخرج ضرب کردیم در حاصل شد برادر پدری حسین انتقال کرد بقاسم برادر پدری خالد انتقال کرد بعبد الله
۲ ۶ ۱۲ ۵ ۵
مو ر ب ش خالد وا ر ث ش عبد الله
اصل فریضه منکسر در مخرج ضرب کردیم در حاصل شد برادر پدری حسین انتقال کرد بقاسم برادر پدری علی انتقال کرد بمالک
۴ ۲ ۶ ۱۲ ۵ ۵

پس هر یکی از برادر مادری ایشان را بعد از تقسیم ترکه تمام ایشان دوازده سهم رسید دو سهم بارثیت
از ترکه برادر از جانب مادر را از اصل مال وی و ده سهم دیگر از برادر رندکور بانتقال مثال دیگر یک شخصی
با زن خود و یک پسر و دو دختر غرق شدند یا عمارتی بر بالای ایشان فرود آمد و فوت شدند و این مرد برادری
دللاه صالح نام و زن پدری دللاه محمّد نام و پسر زنی دللاه طاهره نام و یکی از این دو دختر شوهری دللاه
یوسف نام پس اوّل فرض مردن مرد مینمایم چرا که اقل نصیبا است اصل فریضهٔ این مرد هشت سهم است
بعد از ضرب آن در مخرج ربع که چهار است سی و دو حاصل شد و این سی و دو سهم منکسر میشود در مخرج

نصف چرا که از سی و دو سهم چهار سهم نصیب زنست و چهارده سهم نصیب پسر و چون این پسر زنی
دللاه و زن ربع میبرد از ترکهٔ پسر و چهارده سهم ربع ندارد امّا میانهٔ چهارده و مخرج ربع
که چهار است توافق بالنّصف است چهار را که دو است ضرب کردیم در سی و دو شصت و چهار حاصل شد
همین عدد را در منتهای فریضه نمودیم و بسرخی نوشتیم بعد از آن شروع در قسمت کردیم ثمن آنرا
که هشت است دادیم بزن شخص نقل کرد از زن به پدر وی محمّد و نصیب پسر از پدر بیست و هشت سهم است
نقل کرد و هفت سهم آن بزن پسر طاهره و بیست و یک سهم دیگر بجدّ وی محمّد و نصیب دختر شوهری
چهارده سهم نقل کرد از وی بجدّش محمد نصیب دختر شوهردار چهارده سهم است هفت سهم آن
از شوهرش یوسف وارث و هفت سهم دیگر از جدّش محمّد است بعد از آن تقدیر میکنیم فوت زنرا
پیش سایر ورثه اصل فریضهٔ این زن دوازده است بعد از ضرب نمودن مخرج ربع در وی چهل
هشت حاصل شد و این چهل و هشت نیز منکسر در مخرج نصف میشود چنانکه از چهل و هشت سهم
بعد از اخراج سدس و ربع که نصیب جدّ و شوهر است چهارده سهم نصیب پسر میشود و چون پسر زنی
دللاه و این زن ربع میبرد از مال وی و چهارده ربع صحیح ندللاه فریضه منکسر در مخرج ربع که
چهار است و میانهٔ چهار و چهارده توافق در نصف است ضرب کردیم نصف چهار را که دو است در چهل
هشت نود و شش حاصل که این عدد را منتهای فریضه نمود بسرخی نوشتیم و بعد از آن قسمت
نمودیم از این عدد شانزده سهم آن از پدر آن است که محمّد باشد و بیست و چهار سهم از شوهر
است نقل کرد از وی بمادرش صالحه و بیست و هشت سهم از پسر زنست هفت سهم
آن از زن وی طاهره است و بیست و یک سهم دیگر از جدّش محمّد است و چهارده سهم نصیب

خ ل
صالح

دختر شوهر دارست هفت سهم از شوهر وی یوسف است و هفت سهم دیگر از جدش محمد است
و چهارده سهم دیگر از دختر شوهر است نقل کرد بجدش محمد بعد از آن تقدیر فوت پسر میکنیم
پیش از فوت خواهران وی اصل مال پسر دوازده سهم است که بسرخی نوشته شده آن سهم
از زوجه پسر است که طاهره باشد و چهار سهم از مادر پسر است نقل کرد و چهار سهم از مادر به پدرش
محمد و پنج سهم از پدر پسر است نقل کرد از پدر به برادرش صالح بعد از آن تقدیر فوت آن دختری
که شوهر دارست کردیم اصل فریضه این دختر شش است که بسرخی نوشته شده سهم از شوهر و
یوسف است و دو سهم از مادر دختر است انتقال کرد به پدر وی محمد و تتمه یک سهم باقی ماند نصیب
پدر دختر است نقل کرد به برادر وی صالح و طریق بردن هر یک از ورثه را از ترکه دیگری برین نوع تقسیم کردیم

مو ب ش صادق ی و ا ب ش
اصل فریضه ۶ منکسر در مخرج ۶ ضرب کردیم حاصل شد ۳۶ زوجه فاطمه ۹ پسر سعید ۲۸ دختر زینب ۱۴ دختر رقیه ۱۴
منکسر در مخرج ۲ ضرب کردیم ۳۲ حاصل شد ۶۴

مو ب ش فاطمه و ا ب
اصل فریضه منکسر در مخرج ضرب کردیم حاصل شد منکسر در مخرج ضرب کردیم زوج صادق پسر سعید دختر زینب دختر رقیه
۱۲ ۴ ۱۲ ۹۶ ۲ ۴۸ ۲۴ ۲۸ ۱۴ ۱۴

مو ب ش و ا ب
اصل فریضه سعید ۱۲ زوجه طاهره ۳ مادر فاطمه ۴ پدر صادق ۵

مو ب ش و ا ب ش — مو ب ش و ا ب ش
اصل فریضه رقیه ۱۲ پدر صادق ۱ زوج یوسف ۲ مادر فاطمه ۳ — اصل فریضه زینب ۳ مادر فاطمه ۱ پدر صادق ۲

توضیح چون تقسیم ترکه هر یک مجملا بوضوح پیوست لابد است از بیان نمودن جمع اصل مال کل هم که آن
۱۸۱ سهم است و بیان آنکه بانتقال رسیده است بصالح و محمد و یوسف چه مقدار است و از که
اخذ نموده اند چه مقدار است و از ترکه کدام یک برداشته اند و بدانکه صالح را از ترکه فاطمه ۲۴ سهم
از نود و شش و از ترکه سعید ۵ سهم از دوازده سهم و از ترکه رقیه ۱ سهم از شش سهم و از ترکه زینب
۲ سهم از سه سهم جمع بانتقال بوی رسیده است از صادق و محمد را از ترکه فاطمه ۵۸ سهم از نود و شش

سهم

سهم که شانزده سهم آن از اصل مال فاطمه است که شصت و یک گرفته است و تتمه دیگر بانتقال
بوی رسیده است و از ترکه صادق ۵ سهم از شصت و چهار سهم و از ترکه سعید ۴ سهم
از دوازده سهم و از ترکه رقیه ۲ سهم از شش سهم و از ترکه زینب ۱ سهم از سه سهم جمیع
این سهام بانتقال بمحمد رسیده است و یوسف را اصل ترکه رقیه ۳ سهم از شش سهم و از
ترکه صادق ۷ سهم از شصت و چهار سهم و از ترکه فاطمه ۷ سهم از نود و شش سهم جمیع این
سهام بانتقال بوی رسیده است و طاهر را از اصل ترکه سعید ۳ و از ترکه صادق ۷
سهم از شصت و از چهار سهم و از ترکه فاطمه ۷ سهم از نود و شش سهم جمیع این سهام بانتقال
از شوهرش بوی رسیده

جمعا ۱۸۱ — بانتقال بصالح رسیده است ۳۲ — بانتقال بمحمد رسیده است ۹۹
بانتقال از اصل مال بمحمد رسیده است ۱۴ — بانتقال بطاهر رسیده است ۱۴ — بانتقال بیوسف رسیده است ۱۶
از اصل مال رسیده ۲ — بطاهر از اصل مال رسیده ۳ — بیوسف از اصل مال رسیده

مطلب دوم در ذکر میراث خنثی
مشکل و درین دوازده بحث ذکر خواهیم کرد **بحث اول** خنثی آنست که وی را فرج مردان باشد و هم فرج زنان
و اجماع واقع شده است بدین نوع که اعتبار باید نمود حال این شخص را ببول نمودن و میراث
بدهند به اعتبار آن مخرج بول اگر بفرج مردان بول میکند مذکر است و اگر بفرج زنان بول
میکند مونث است و اگر از هر دو مخرج وی بول آید اعتبار باید نمود مخرجی را که بول از وی دیرتر
منقطع میشود و اگر در منقطع شدن هر دو مخرج موافق باشند امر این شخص درینصورت مشکل است
و بعد ذلک علما را درین چند اختلاف است شیخ مفید رحمه الله میفرمایند که بشمرند اضلاع وی را
اگر از هر دو جانب در عدد متفق است مونث است و اگر مختلف است مذکر و این قول مرضی ابن

ادریس است و صاحب دروس نقل میکند که زن هجده ضلع دارد و مرد هفده ضلع از جانب
راست مرد نه عدد است و از جانب چپ هشت عدد و شیخ ابو جعفر طوسی در خلاف میفرماید که حال
این شخص را بقرعه مشخص می باید نمود و در نهایه و ایجاز و مبسوط میفرماید که اینچنین شخص را نصف نصیب
زن می باید داد و نصف نصیب مرد و حضرت خاتم المجتهدین وارث علوم سید الاولیا بهاء الملة
والدین محمد طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه این طریق را قول مشهور فرموده است و در رساله
خود بدین طریق عمل نموده چنانکه یک مرتبه تقدیر انوثیت خنثی میکنند و تصحیح فریضه انوثیت
میدهند و یک مرتبه تقدیر ذکوریت میکنند و تصحیح فریضه ذکوریه میدهند و بعد از ان نظر میکنند
میانه این دو فریضه اگر متداخلانند اکتفا باکثر آن میکنند و اگر متباینان اند احدهما را در دیگری
ضرب مینمایند و اگر متوافقانند عمل بجزء وفق می کنند و بعد از ان حاصل را مضاعف میسازند
در اکثر اوقات **بحث دوم** اگر خنثی تنها است تمام مال از وی است و اگر با خنثی دیگر شریک است
و مثل وی است ترکه میانه ایشان بالسویه است اگرچه بسیار باشند بنابر قول اول و بر دو قول
دیگر که قرعه زدن و شمردن اضلاع است اگر تمام ایشان بیک نوع اند باز در میراث بردن
مساوی اند خواه تمام مذکر باشند و خواه مؤنث و الا که بعضی از ایشان از این طریق قرعه یا شمردن
اضلاع بذکوریه حالش متحقق گردد و بعضی را بانوثیت ترکه را للذکر ضعف الانثی میانه خود
تقسیم مینمایند **بحث سیم** اگر بوده باشد میت را پدر و مادر و دو خنثی بتقدیر ذکوریة
ایشان فریضه از شش تصحیح مییابد و بتقدیر انوثیت ایشان باز از شش مصحح است
چون این دو فریضه متماثلان اند اکتفا باحدهما کرده قسمت نمودیم بر این موجب پدر سدس (نصیب) مادر سدس (نصیب)
١ ١

دو خنثی

دو خنثی تتمه بالسویه **بحث چهارم** اگر بوده باشد متوفی را پدر و مادر و پسری و یک ولدی خنثی بتقدیر ذکوریت (نصیب ٤)
خنثی اصل فریضه ایشان شش است سدسان آن نصیب پدر و مادر است باقی ماند چهار علی السویه
میانه پسر و خنثی منقسم میشود و بتقدیر انوثیت خنثی باز اصل فریضه ایشان شش است بعد از
اخراج سدسان پدر و مادر باقی که چهار عدد است اثلاثا بر پسر و خنثی منقسم نمیگردد ضرب کردیم سه را
در شش هجده حاصل شد چون فریضه ذکوریه در فریضه انوثیه داخل بود اکتفا به هجده نموده قسمت
کردیم از قرار نصف نصیبین بر این موجب پدر سدس (نصیب) مادر سدس (نصیب) خنثی نصف نصیبین (نصیب) پسر نصف نصیبین (نصیب)
٣ ٣ ٥ ٧
و اگر بوده باشد متوفی را پدر و مادری و دختری و ولدی خنثی بتقدیر انوثیه خنثی فریضه از شش تصحیح مییابد
و بتقدیر ذکوریه از هجده چون فریضه انوثیه در ذکوریه داخل بود اکتفا نمودیم به هجده و قسمت نمودیم بر این موجب
پدر سدس (نصیب) مادر سدس (نصیب) دختر (نصیب) خنثی (نصیب) **بحث پنجم** اگر بوده باشد متوفی را پدر و مادری و ولدی
٣ ٣ ٥ ٧
خنثی بتقدیر ذکوریه خنثی اصل فریضه ایشان شش است بعد از اخراج سدسان پدر و مادر تتمه چهار سهم
از خنثی است و بر تقدیر انوثیه خنثی اصل فریضه شش است بعد از اخراج سدسان و نصف که دو و سه است
باقی ماند یکی بنابر قول مشهور رد میکنیم بر پدر و مادر و دختر اخماسا پس فریضه منکسر در مخرج خمس
گردید ضرب کردیم پنج را در شش سی حاصل شد چون فریضه ذکوریه شش است داخل است در فریضه
انوثیه که سی است اکتفا بسی نموده سی را مضاعف ساختیم شصت حاصل شد بر این موجب است
پدر سدس فرضا و ردا (نصیب) مادر سدس فرضا و ردا (نصیب) خنثی فرضا و ردا (نصیب) **بحث ششم** اگر بوده باشد
١١ ١١ ٣٨
متوفی را احد ابوین و ولدی خنثی بتقدیر انوثیه خنثی اصل فریضه شش است سدس آنرا باحد ابوین
دادیم و نصف آنرا که سه است بخنثی دادیم باقی ماند دو عدد چون ارباعا میانه احد ابوین و خنثی

منقسم نمیگردید و میانه مخرج ربع که چهار است و شش توافق بنصف است ضرب نمودیم نصف
احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد آنرا مضاعف ساختیم بیست و چهار شد قسمت نمودیم بر نموجب
احد ابوین فرضاً و رداً خنثی فرضاً و رداً **بحث هفتم** اگر بوده باشد متوفی را احد ابوین و خنثی و انثی
۱۹ ۵
بتقدیر ذکوریة و انثی اصل فریضه شش است سدس آن از احد ابوین است باقی ماند پنج عدد اثلاثاً
بر خنثی و انثی منقسم ضرب نمودیم سه را در شش هجده حاصل شد و بر تقدیر انوثیة خنثی از پنج سهم
تصحیح می یابد بطریق خواجه طاب الله ثراه چون میانه فریضه انوثیة و ذکوریة تباین است ضرب نمودیم
پنج را در هجده یکصد و هشتاد حاصل شد اما بطریق مشهور فریضه انوثیة از سی تصحیح می یابد
میانه هجده و سی توافق بالسدس است سدس سی را که پنج است ضرب نمودیم در هجده و حاصل را مضاعف
ساختیم یکصد و هشتاد شد قسمت نمودیم بر نموجب احد ابوین خنثی انثی و در تقسیم نصف
۳۳ ۸۶ ۶۱
رد از احد ابوین رد میشود چنانکه بر مقابل مشخص نیست **بحث هشتم** اگر بوده باشد متوفی را
پسری و یک خنثی بتقدیر ذکوریة خنثی فریضه ایشان از دو سهم تصحیح می یابد و بر تقدیر انوثیة
خنثی از سه سهم تصحیح می یابد میانه فریضه انوثیة و ذکوریة تباین است ضرب نمودیم او را در سه شش
حاصل شد بعد از آن شش را مضاعف نمودیم دوازده شد تقسیم نمودیم بر نموجب پسر خنثی
۷ ۵
و هم چنین از دوازده تصحیح می یابد اگر متوفی را دختری باشد و یک خنثی خنثی و انثی
۷ ۵
بحث نهم اگر بگذارد متوفی پسری و دختری و یک ولد خنثی مقدر ذکوریة خنثی فریضه ایشان
از پنج سهم تصحیح می یابد و بتقدیر انوثیة خنثی از چهار سهم میانه پنج و چهار تباین است ضرب
نمودیم پنج را در چهار و حاصل ضرب را مضاعف ساختیم چهل شد تقسیم نمودیم بر نموجب پسر
۱۶
خنثی
۱۳

خنثی انثی **بحث دهم** اگر اتفاق افتد با خنثی زوج یا زوجه تصحیح میباید مسئله خنثی
۱۳ ۹
باشتراکیان اولا و بعد از آن ضرب باید نمود مخرج نصیب زوج یا زوجه را در منتهای فریضه ایشان
مثلا هرگاه بگذارد شخصی خنثی و انثی و پسر و شوهر تصحیح فریضه خنثی با پسر و انثی از چهل سهم شده است
چنانکه گذشت ضرب کردیم مخرج ربع را که چهار است در اصل فریضه که چهل است حاصل شد یکصد و شصت
سهم تقسیم نمودیم بر نموجب شوهر ربع خنثی انثی پسر و اگر میت را در مثال مفروضه
زنی باشد و خنثی و انثی و پسر مخرج خمس را که هشت است ضرب میباید کرد در اصل فریضه سیصد
بیست سهم میشود بر نموجب زن ثمن خنثی پسر انثی آنچه خنثی را درین صورت اول میرسد
مضروب مردود فی الثلثة در صورت دوم مردود مضروب فی السبعة در صورت سیم
اگر اخوه و اعمام خناثی باشند قاعده در ایشان چنانست که در میراث اولاد ذکر کرده شد مثلا هرگاه
بگذارد متوفی یک برادر و یک خواهر و یک خنثی کلهم از جانب مادر و پدر یا پدر بتقدیر ذکوریة خنثی فریضه
ایشان از پنج سهم تصحیح می یابد و بتقدیر انوثیة خنثی از چهار سهم چون میانه فریضه ذکوریة
و انوثیة تباین است ضرب کردیم پنج را در چهار حاصل را مضاعف ساختیم چهل سهم شد برادر
خواهر خنثی و اگر اخوه و اخوات از جانب مادر یا اخوال و اعمام و اولاد ایشان از جانب مادر باشند
خنثی باشند احتیاج بحساب نیست چرا که مذکر و مؤنث از جانب مادر در تقسیم مساوی اند چنانکه در بحث
اخوال و اعمام گذشت و در خنثی بودن آبا و اجداد خلاف است نزد فقها بواسطه آنکه ولادت کاشف
حال ویست و بعضی میگویند که احتمال دارد آبا و اجداد خنثی باشند چرا که روایت شده است از شریح قاضی
که شخصی در زمان او زائید و هم زایانید و شیخ ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه میفرماید که هرگاه

خنثی شوهر باشد با زن وی را نصف نصیب زن میدهند اگر زن باشد نصف نصیب شوهر باید داد اگر شوهر باشد
و اگر لعبه باشد متوفی را عم و عمه و عم خنثی از جانب پدر و مادر یا پدر بتقدیر ذکوریت خنثی فریضهٔ ایشان از پنج سهم
تصحیح می یابد و بتقدیر انوثیت خنثی از چهار سهم میانهٔ این دو فریضه تباین است ضرب نمودیم پنج را
در چهار و حاصل را مضاعف ساختیم چهل شد عم و عمه و خنثی و اگر لعبه باشد متوفی را عم خنثی و عمه
انثی بتقدیر ذکوریت خنثی اصل فریضهٔ ایشان سه است و بتقدیر انوثیت خنثی و میانهٔ فریضهٔ ذکوریت و انوثیت
تباین است ضرب نمودیم احدهما را در دیگری و حاصل را مضاعف ساختیم دوازده شد تقسیم نمودیم بر این نحو
خنثی و انثی و برین قیاس اند چه مقدار که باشند هر گاه بگذارد متوفی جد از جانب
پدر و برادری از جانب پدر لیکن خنثی در صورت مفروضه بتقدیر ذکوریت خنثی فریضه از دو سهم تصحیح
می یابد چنانکه قاعدهٔ آن در فصل هشتم ذکر کرده شد و بتقدیر انوثیت خنثی از سه تصحیح می یابد چه میانهٔ
فریضتین ذکوریت و انوثیت تباین بود ضرب نمودیم دو را در سه و حاصل را مضاعف ساختیم دوازده شد
تقسیم چنین نمودیم جد خنثی و اگر فرضا میت را برادران بسیار باشند و بعضی از ایشان خنثی
باشند یا کلهم خنثی باشند قاعده چنان است که در اولاد مکرر ذکر شده العاقل یکفیه الاشارة

مطلب

در مسائل متفرقه در باب میراث و درین مطلب شش مسئله ذکر خواهد شد **مسئلهٔ اول** شخصی را
که نه فرج مردان باشد و نه فرج زنان میراث میبرد بقرعه چنانکه فقها نقل نموده اند که شخصی را دیدند که
نبود در قبل وی مگر پارهٔ گوشتی مثل دیده که از آن بول ترشح میکرد و قبل نداشت و هم چنین نقل نموده اند
که شخصی را دیدند که نبود وی را الا یک مخرج واحد میانهٔ مخرجین وی که از آن مخرج واحد بول و غایط
هر دو میکرد و هم چنین نقل است که شخصی را دیدند که او را نه قبل داشت و نه دبر و آنچه میخورد و می آشامید

بقی دفع

بقی دفع میکرد و چون احوال شخص بدین نوع باشد فقها رضوان الله علیهم نقل نموده اند که حال این
شخص را بقرعه باید نمود چنانکه مینویسند بر یک رقعه عبد الله و بر رقعهٔ دیگر امة الله و چند رقعهٔ دیگر با آن
ممزوج ساخته از نظر پنهان میسازند و بعد از آن این دعا میخوانند که اللهم انت الله لا اله
الا انت عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادك فیما کانوا یختلفون
بیّن لنا امر هذا المولود حتی توَرَّث علی ما فرضتَ له فی کتابك بعد از آن دست برده
یکی از آن رقعات را بیرون می آورند و عمل بدان میکنند اگر رقعهٔ عبد الله بیرون آید سهم ذکوریت
میدهند و اگر رقعه امة الله بیرون می آید سهم انوثیت میدهند **مسئلهٔ دوم** شخصی را که لعبه باشد دو سر
یا دو بدن بر حقو واحد فقها رضوان الله علیهم امر این شخص را چنین قرار داده اند که چون بخواب برود
یکی از آن دو را بیدار نمایند اگر با یکدیگر بیدار شوند ایشان یک شخص اند و یک سهم میبرند و اگر یکی بیدار
شود و دیگری در خواب باشد ایشان دو شخص اند و دو سهم میبرند و این چنین است حکم ایشان در شهادت
اما در تکلیف دو شخص اند مطلقا و در نکاح یک شخص اند و اگر فرضا دو شخص باشند و قصاص بر احدهما
نمیکنند اگر چه عمدا باشد مطلقا و اگر مرتد شود احدهما قتل نمی نمایند و حبس نمیکنند و نمی زنند شق جهت آنکه
مبادا ضرر بآن دیگری رسد لیکن حکم کرده میشود بنجاست آن عضوی که مخصوص مرتد است دون دیگری
اما در آن عضوی که هر دو مشترک باشند در نجس بودن آن عضو فقها را نظر است و اگر فوت شود احدهما
اشکال کرده اند فقها در دفن نمودن و قطع کردن هر یک از دیگری و در عبادت کردن زنده با وی نیز
اشکال است چرا که بر شخص زنده صادق است که حامل نجاست است مگر آنکه مستند بقول حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه و آله شویم که محظور است در وقت ضرورت مباح میشود پس اگر ممکن است

قطع کردن احد بها جایز و مشروع است قطع کردن بچه هرگاه در شکم مادر ذی حیوة فوت
میشد بچه را قطعه قطعه نموده بیرون می آورند و اگر مادر فوت میشد و بچه ذی حیوة میبود قطع
پهلوی مادر کرده بچه را بیرون می آورند **مسئله سیم** میراث میبرند ولد جنین را پدر و مادر و انکسی
که به پدر و مادر نزدیک است و با عدم نزدیک بودن پدر و مادر میراث از متقرب به پدر است
از روی نسب و سبب مثل معتق خواه مذکر باشند و خواه مونث و در متقرب بمادر دو قول است
مسئله چهارم علمای امامیه را قول آنست که بیرون کنند از برای حمل نصیب دو مذکر برای
انکه اغلب اوقات دو می باشد و زیاده از دو کم باشد و زیاده از دو نادر است پس اگر فوت شود
شخصی و بگذارد پسری موجودی و حملی ثلث ترکه شخص از پسر موجود است و ثلثان دیگر
موقوف است برای حمل و اگر متوفی را دختری موجودی باشد خمس ترکه متوفی از دختر است
و تتمه دیگر موقوف است بجهة حمل پس اگر حمل بدان شرط بیاید که در باب موانع ارث ذکر کرده شده
میبرد آنچه نصیب وی است شرعا و الا که حمل نباشد یا آنکه بدان شروط از مادر ساقط نشود موقوف
بجهت حمل را تسلیم ورثه مینمایند و اگر بوده باشد متوفی را پدر و مادر و زنی و حملی هر یک از پدر
مادر سدس ترکه را میبرند و زن ثمن ترکه را میبرد پس اگر حمل از مادر ساقط شود بشروط مذکوره
نصیب خود اخذ مینمایند و الا کامل میگردانند هر یک از پدر و مادر و زن نصیب مفروضه خود اخذ مینمایند
مسئله پنجم توارث تقسیط ملتقط بسبب التقاط نیست مگر آنکه ملتقط ضامن جریره تقسیط
شود چه درین صورت میراث از وی میبرد و اگر ملتقط ضامن جریره تقسیط نشود و احدی
نیز ضامن حدث تقسیط نشود میراث از امام علیه السلام است **مسئله ششم** هرگاه مشهور باشند

دو شخص

دو شخص بیکدیگر مثل پدر و پسر و زن و شوهر و مانند این میراث میبرند هر یک از دیگری و تکلیف بیّنه
بدیشان نمیکنند و اگر مشهور بغیر ازین نسب و سبب باشند قول ایشان بدون بیّنه شرعی نمیکنند
مطلب چهارم در ذکر میراث مجوس خلاف است میانه علمای امامیه در میراث بردن مجوس بعضی
از یکدیگر مشهور آنست که میراث میبرند ایشان بسبب صحیح و فاسد و نسب صحیح و فاسد و شیخ
میفرماید که میراث میبرند باسباب صحیح دون فاسده و بانساب صحیحه و فاسده و این
قول را اختیار نموده فضل ابن شاذان که از متقدمین است و ابن ادریس که از متاخرین است
و این سبب فاسده آنست که از محرمات نکاح کرده بهم رسیده باشد اما در شرع ایشان جایز است
باعتقادات ایشان چنانکه نکاح می کنند بشبهه دین خود محرمات خود را مثل مادر و خواهر و دختر
و مانند اینها را چون چنین کنند و بعد از آن ولدی از ایشان حاصل شود نسب آن ولد و سبب آن زن
هر دو فاسد است و بنا بر قول مشهور که بسبب و نسب صحیح و فاسد میراث از یکدیگر میبرند پس اگر
جمع شود دو امر در یک شخص میراث می برند بهر دو امر چنانکه مادر یا خواهر یا دختر را زن کرده باشد
و بعد از آن مجوس فوت شود و زن نصیب مادر بودن و زن بودن و خواهر بودن و زن بودن
و دختر بودن و زن بودن را می برند و تتمه فریضه باز بدیشان رد میشود با عدم وارث
دیگر بواسطه مادری و خواهری و دختری نه بواسطه زنی و اگر احدی امرین منع کند امر دیگر را میراث
میبرد از جهت امر مانع این زن از جهت دختر بودن نه از جهت خواهر بودن و مجوس از وی
میراث میبرد از جهت پدر بودن نه برادر بودن و دختری که دختر دختر مجوس باشد میراث
میبرد بدختر بودن نه بدختر دختر بودن و میراث میبرد مجوس از وی به پدر بودن نه بجد بودن

و عمّ که خواهر مجوس باشد از جانب پدر میراث بخواهری میبرد نه از جهت عمگی و مجوس از وی میراث
میبرد به برادری نه از جهت پسر عمّی و خواهر که مادر مجوس باشد میراث میبرد از جهت مادری نه از جهت
خواهری و مجوس از وی میراث میبرد از جهت فرزندی نه از جهت برادری **مطلب پنجم** مسلمانان از یکدیگر
میراث نمی‌برند بسبب فاسد یعنی اگر کسی تزویج نماید شخصی زنی را که حرام باشد بدان شخص نکاح آن زن
میراث نمی‌برند ایشان از یکدیگر و ولدی که از ایشان حاصل شود نه ایشان از ولد میراث میبرند
و نه ولد از ایشان و این حرام بودن خواه اجماعی باشد مثل مادر رضاعی یا مختلف فیه باشد چون زنی را
که بروزنا نموده باشد خواه اعتقاد شخص این باشد که نکاح بر ایشان حلال است یا حرام یا آنکه تزویج نماید
دختری را که از آب وی مخلوق شده باشد از زنی خلاف مر شافعی علیه اللعنه را که جایز داشته نکاح این دختر را
بر شخص از ابلیس در صورت و مثل این توارث میانهٔ ایشان نیست و لیکن مسلمانان از یکدیگر میراث
میبرند به نسب صحیح و فاسد یا شبهه نزد علمای امامیه مثل عقد صحیح است در لاحق گردانیدن نسب مثلا
هرگاه مشتبه شود دختر مسلمان بر پدر شخص و دختر را بجهت خود عقد نماید یا آنکه دختر خود را بملکیت مالک
شود و نداند که دختر وی است و بعد از آن با دختر خود دخول نماید و ولدی بهم رسد و ولد بدیشان
لاحق میشود و توارث میانهٔ ایشان ثابت است و چون از روی شبهه احوال چنین شود
علما را قول آنست که حکم ایشان در میراث بردن باسباب مختلفه مثل حکم مجوس است چنانکه در میراث
مجوس ذکر کرده شد اما غیر مجوس هرگاه محاکمهٔ خود را بشرع ما رجوع نمایند میراث ایشان را چنانکه
در کتاب الله مقرر است آنچنان تقسیم مینماییم **فصل دوازدهم** در مناسخات مناسخه آنست که فوت
شود شخصی از ورثهٔ متوفی پیش از تقسیم ترکه بعد ذلک طلب میکنند علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین

قسمت

قسمت هر دو فریضه را از یک اصل واحد اگر ورثهٔ میت دوم و سیم و چهارم و مثل ایشان همچنین
ورثهٔ میت اول اند بطریقی بردن میراث از متوفی اول تقسیم مینمایند مال متوفی اول را میانهٔ
خود آنچه باقی مانده اند از ورثه **مثلا** هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد چهار برادر و دو خواهر
از جانب پدر و مادر یا پدر یا آنکه بگذارد چهار پسر و دو دختر و قبل از تقسیم ترکه فوت شود یک برادر
و بعد از آن فوت شود برادر دیگر و بعد از آن فوت شود یک خواهر باقی مانند بعد ذلک دو برادر
و یک خواهر قسمت میکنند مال متوفی اول و ثانی و ثالث و رابع را بر دو برادر و یک خواهر اخماسا علی قدر
نصیبهم چرا که بگذاشته اند متوفیون سوای این دو برادر و یک خواهر وارث و اگر ورثهٔ دوم میراث میبرند
از مورث بخلاف میراث مورث خود از اول تصحیح میدهند علما رضوان الله علیهم مسئله را یک
علیحده و بیرون میکنند نصیب میت دوم را از مسئلهٔ میت اول و بعد از آن نظر مینمایند در میت
میانهٔ ایشان اگر صحیحا قسمت نصیب میت دوم از فریضهٔ میت اول بر ورثه اش تصحیح هر دو مسئله
از مسئلهٔ اول شده است چنانکه بگذارد میت شوهری و دو برادر از جانب مادر و یک برادر
از جانب پدر و قبل از تقسیم ترکه شوهر فوت شود و بگذارد یک پسر و یک دختر مسئلهٔ میت اول
از شش سهم تصحیح می یابد چرا که نصیب شوهر نصف است و نصیب برادران از جانب مادر ثلث
چون میانهٔ مخرج ثلث و نصف تباین است ضرب کردیم دو را در سه شش حاصل شد چون تقسیم
ترکهٔ وی از شش سهم میشد نصف آنرا که سه است دادیم بشوهر بر ورثهٔ وی اثلاثا منقسم گردید
خلاف مسئلهٔ اول بود و از مسئلهٔ اول بعد و از مسئلهٔ اول تصحیح یافت و اگر صحیح نباشد نصیب میت
دوم از مسئلهٔ میت اول نظر باید کرد که میانهٔ نصیب دوم از فریضهٔ میت اول و فریضهٔ دوم توافق است

یانه اگر توافق است ضرب باید نمود جزء وفق فریضهٔ ثانیه را در تمام فریضهٔ اول نیز جزء وفق نصیب ثانی را
از فریضهٔ اول مثلاً اگر فوت شود زنی و بگذارد دو برادر از جانب مادر و دو برادر از جانب پدر و شوهری
و قبل از تقسیم ترکه فوت شود شوهر و بگذارد یک پسر و دو دختر فریضهٔ میت اول از دوازده سهم تصحیح
می یابد چرا که اقل عددی که نصف و ثلث داشته باشد شش است بعد از اخراج نصف و ثلث که نصیب شوهر
و برادر از جانب مادر است یک عدد باقی ماند از شش بجهة دو برادر پدری چون صحیحا بر ایشان منقسم
نمیگردید و منکسر در مخرج نصف میشد ضرب کردیم دو را در اصل فریضه که شش است دوازده حاصل شد
نصیب شوهر شش سهم است و فریضهٔ اولاد شوهر از چهار سهم تصحیح مییافت میانهٔ نصیب شوهر
که شش است و چهار توافق بنصف بود ضرب نمودیم نصف فریضهٔ اولاد شوهر را که دو است در دوازده
بیست و چهار حاصل شد بعد ذلک اخذ کردیم نصیب شوهر را از بیست و چهار که دوازده باشد بر ورثهٔ
شوهر که یک پسر و دو دختر است للذکر ضعف الانثی تقسیم کردیم و اگر میانهٔ نصیب میت دوم از فریضهٔ
اول و دوم توافق نباشد ضرب نماییم تمام فریضهٔ دوم را در تمام فریضهٔ اول مثلاً هرگاه فوت شود
زنی و بگذارد دو برادر از جانب مادر و یک برادر از جانب پدری و شوهری و قبل از تقسیم ترکه شوهر فوت
شود و بگذارد دو پسر و یک دختر فریضهٔ میت اول از شش سهم تصحیح می یابد نصیب شوهر سه سهم است
چون ورثهٔ شوهر دو پسر و یک دختر است و تقسیم ترکهٔ وی از پنج سهم میشد میانهٔ سه سهم نصیب شوهر
و پنج سهم تباین بود ضرب کردیم تمام فریضهٔ میت دوم را که پنج سهم باشد در تمام فریضهٔ میت
دوم را که پنج سهم باشد در تمام فریضهٔ اول که شش سهم است سی عدد حاصل شد نصیب شوهر را از سی
سهم پانزده است بر ورثهٔ اش للذکر مثل حظ الانثیین منقسم گردید و هم چنین است قاعده

اگر چنانچه

اگر چنانچه زیاده از دو باشد چه اگر منقسم میشود ترکهٔ میت سیم از فریضهٔ اول فهو المراد و الا
عمل میکنیم در فریضهٔ سیم آنچنان که با فریضهٔ ثانی کردیم مثلاً هرگاه فوت شود شخصی
و بگذارد زنی و یک دختر و قبل از تقسیم ترکه فوت شود دختر و بگذارد مادری و چهار پسر و دو دختری
و شوهری و قبل از تقسیم ترکه فوت شود مادر دختر و بگذارد اولاد دختر را که چهار پسر و دو
دختر باشد نصیب متوفیهٔ ثانیه از فریضهٔ متوفی اول هفت سهم است و اگر فریضهٔ متوفی اول
بعد از اخراج ما یجب اخراجه شرعاً از هشت سهم تصحیح می یابد ثمن آنرا که یک است دادیم
بزوجهٔ متوفی ماند هفت سهم دیگر فرضاً و رداً نصیب دختر است چون فریضهٔ اولاد دختر خلاف
فریضهٔ اول است تصحیح فریضهٔ دختر دادیم یکصد و بیست و هشت سهم و اگر نصیب شوهر ربع
است و نصیب مادر سدس و میانهٔ مخرج ربع و سدس توافق بنصف است ضرب کردیم نصف احدهما را
در دیگری دوازده حاصل شد بعد از اخراج ربع و سدس که سه و دو است باقی ماند هفت سهم بجهة
اولاد چون میانهٔ نصیب ایشان و عدد رؤس که ده است تباین بود ضرب کردیم ده را که عدد رؤس
ایشانست در دوازده که اصل فریضه است یکصد و بیست حاصل شد نسبت دادیم بنصیب دختر
از فریضهٔ اول که هفت است تباین بود ضرب کردیم تمام فریضهٔ دوم را که یکصد و بیست است
در تمام فریضهٔ اول که هشت است نهصد و شصت حاصل شد بجهة توضیح سه دفعه قسمت کردیم
بر ورثهٔ متوفی اول و ثانیه و ثالثه بر نهج موجب — نصب: زوجه ثمن ۱۲۰ — نصب: دختر نصف فرضاً و رداً ۴۲۰ ۴۲۰ چون حصهٔ دختر
فرضاً و رداً نهصد و چهل سهم شد بعد از اخراج ربع و سدس از ترکهٔ دختر که نصیب شوهر و مادر است
بر نهج موجب — نصب: مادر سدس ۱۴۰ — نصب: شوهر ربع ۲۱۰ — باقی ماند بعد ذلک چهار صد و نود سهم بجهة اولاد دختر

اولاد
للذکر مثل حظ الانثیین میانهٔ خود تقسیم میکنند و چون مادر دختر که جدّهٔ اولاد باشد سوای
دختر میراث بری نداد آنچه از ترکهٔ میراث متوفی اوّل و متوفیهٔ ثانیه بدو رسیده که مجموعًا
صنف
دویست و شصت سهم بوده باشد فرضًا و ردًّا بنا بر قول اصح از اولاد دختر است للذکر
الانثی بر نهج جب از فریضهٔ مادر پسر از فریضهٔ جدّه از فریضهٔ مادر پسر از فریضهٔ جدّه از فریضهٔ مادر پسر از فریضهٔ
نصیب ۹۱ نصیب ۵۲ ۹۱ نصیب ۵۲ ۹۱ ۵۲
از فریضهٔ مادر از فریضهٔ جدّه از فریضهٔ مادر از فریضهٔ جدّه از فریضهٔ مادر از فریضهٔ جدّه
۹۱ ۵۲ ۴۹ ۲۶ ۴۹ ۲۶

و قاعده چنین است اگر مناسخه بسیار باشد **تذنیب** چنین اقل عباد حذا الحق ساوی قواعد حضرت
نصیر الملة والدین محمد اطاب الله ثراه را مجملًا بیان معروض داشت لابد است که جمیع قواعد آن در
فریضه
مسئلهٔ ردّ مفصلًا بیان نماید مخفی نماناد که قاعدهٔ خواجه رضوان الله علیه چنان است که هرگاه از
عددی فاضل آید که ردّ آن عدد بسوی ورثه باید نمود میکرداند اصل مال را اوّلًا بطریقی که در ردّ قسمت
خل
میشود اگر ارباعی است اصل فریضه را پنج سهم و میانهٔ ورثه علی قدر نصیبهم تقسیم مینمایند و اگر دا
پنج
شود در این طبقه زوج یا زوجه بعد از اخراج نصیب زوج یا زوجه ترکه را چهار سهم میسازند و یا
سهم آنچه تقاضا کند پس جمیع مسایل ردّ در مرتبهٔ اوّل که مرتبهٔ آبا و اولاد است هفت قسم است
سه قسم آن بدون زوج یا زوجه است و چهار قسم آن با وجود زوج و زوجه **اوّل** از سه قسم هرگاه
از مادر
بگذارد متوفی یکدختر و پدر و مادر اصل فریضهٔ وی پنج سهم است یک سهم از پدر است و یک سهم
و سه سهم دیگر از یکدختر **دوّم** آنکه بوده باشد متوفی را یکدختر و احد ابوین اصل فریضهٔ وی چهار سهم
است سه سهم از دختر است و یک سهم از احد ابوین **سیّم** هرگاه بوده باشد متوفی را بیشتر از یکدختر
و احد ابوین اصل فریضهٔ وی پنج سهم است یک سهم آن از احد ابوین است و چهار سهم دیگر

از دختران است

از دختران است فرضًا پنج دختر باشد میت را و احد ابوین چنانکه یک سهم آنرا با حد ابوین دادیم
اصل
باقی ماند چهار سهم چهار بر پنج منکسر است ضرب نمودیم پنج را در پنج که اصل فریضه است بیست و پنج حاصل
جمع
شد پنج سهم از احد ابوین است و بیست سهم از پنج دختر بالسّویّه و اینجا چنین است قاعده اگر
شوهری
دختران بسیار باشند **اوّل از چهار قسم** هرگاه فوت شود زنی و بگذارد یکدختر و احد ابوین و شوهر
مثال فریضهٔ وی شانزده است چرا که بعد از اخراج حصّهٔ شوهر که ربع است از چهار سهم باقی ماند سه سهم
است
چون ارباعًا بر پدر و دختر منقسم نمیگردید ضرب کردیم مخرج ربع را که چهار است در اصل فریضه که چهار
ابوین
شانزده حاصل شد بعد از اخراج نصیب شوهر که ربع است باقی ماند دوازده سهم سه سهم آن از احد
است و نه سهم دیگر از دختر **دوّم** هرگاه بگذارد متوفی یکدختر و احد ابوین و زنی تصحیح فریضهٔ
وی از سی و دو سهم میشود چرا که اصل فریضهٔ متوفی هشت است بعد از اخراج ثمن که نصیب زوجه است
است
باقی ماند هفت عدد چون ارباعًا بر پدر و دختر منقسم نمیگردید ضرب نمودیم مخرج ربع را که چهار
ماند
در فریضه که هشت است سی و دو سهم حاصل آمد بعد از اخراج ثمن که نصیب زوجه است باقی
بیست و هشت سهم هفت سهم آن از پدر است و بیست و یک سهم از دختر **سیّم** هرگاه
بوده باشد متوفی را یکدختر و پدر و مادر و زنی فریضهٔ وی از چهل سهم تصحیح می یابد چرا که اصل
فریضهٔ وی هشت است بعد از اخراج ثمن که نصیب زوجه است هفت سهم دیگر باقی ماند چون
اخماسًا بر پدر و مادر و دختر منقسم نمیگردید ضرب نمودیم پنج را در هشت چهل سهم شد نصیب زوجه
بیست
از قرار ثمن پنج سهم و پنج سهم باقی ماند هفت سهم از پدر است و هفت سهم از مادر و
یک از دختر **چهارم** اگر بوده باشد متوفی را احد ابوین و زنی و چند دختر اصل فریضهٔ وی چهل

سهم است چه اگر بعد از اخراج ثمن تتمه پنج حصه میشود میانه احد ابوین و چند دختر یک حصه آن
از احد ابوین است و چهار حصه دیگر از دختران چنانچه زوجه ثمن خود را از اصل فریضه که هشت است
اخذ کرد باقی ماند هفت عدد و اخماسا منقسم نمیگردد ضرب نمودیم پنج را در هشت چهل حاصل شد بعد از
اخراج ثمن که نصیب زوجه است سی و پنج سهم باقی ماند خمس این از احد ابوین است باقی ماند بیست و هشت
سهم دیگر بجهت دختران فرضا اگر میت را چهار دختر باشد به ایشان بالسویه قسمت میشود و اگر
متوفی را سه دختر باشد درینصورت بیست و هشت سهم چنانچه اثلاثا بر ایشان منقسم نمیگردد ضرب
مینماییم سه را در چهل یکصد و بیست حاصل شد بعد از اخراج ثمن زوجه که پانزده است باقی ماند
یکصد و پنج سهم خمس این عدد از احد ابوین است که بیست و یک سهم باشد باقی ماند بعد ذلک هشتاد
چهار سهم این عدد را بر سه دختر قسمت نمودیم هر یک را بیست و هشت سهم اما بطریق فقهای
سیصد و شصت سهم منقسم میشود چنانکه در جدول نقش کرده شد و در مرتبه دوم که مرتبه اخوه
و اخوات است بمذهب آنجاعتی که رد کرده نزد درین مرتبه بر اخوه از جانب مادر جایز میدارند چهار قسم است
یکی ازین چهار قسم با وجود زوجه است **اول** آنکه بگذارد متوفی یک شخص از کلاله مادر و یک خواهر از جانب
پدر اصل فریضه وی از چهار سهم است یک سهم از کلاله مادر است و سه سهم از خواهر پدر
دوم آنکه بگذارد یک شخص از کلاله مادر و چند خواهر از جانب پدر اصل فریضه ایشان پنج سهم است
یک سهم از کلاله مادر است و چهار سهم از خواهران از جانب پدر فرضا اگر شش خواهر از جانب پدر
بوده باشد چنانچه اصل فریضه پنج سهم است بعد از اخراج نصیب کلاله مادر که یک سهم باشد چهار سهم باقی ماند
بجهة خواهران از جانب پدر چنانچه میانه نصیب و عدد رؤس ایشان که شش است توافق بالتنصیف است

ضرب کردیم

ضرب کردیم نصف عدد رؤس را که سه است در اصل فریضه که پنج است پانزده حاصل شد خمس آنرا که سه است
دادیم بکلاله از جانب مادر باقی ماند دوازده عدد بر شش دختر تقسیم کردیم بالسویه **سیم** آنکه بوده باشد
متوفی را چند کلاله از جانب مادر و یک خواهر از جانب پدر اصل فریضه ایشان درینصورت پنج
سهم است سهم از دو چند کلاله از جانب مادر است و سه سهم از یک خواهر پدر فرضا اگر کلاله از جانب
مادر پنج شخص باشند چنانچه نصیب ایشان از پنج سهم که اصل فریضه است دو سهم بود و بر ایشان
اخماسا منقسم نمیگردد ضرب نمودیم پنج را در پنج بیست و پنج حاصل شد ده سهم آن نصیب پنج
کلاله از جانب مادر است و بالسویه میانه ایشان منقسم میشود پانزده سهم دیگر از خواهر از
جانب پدر است **چهارم** اگر بوده باشد متوفی را زنی و یک کلاله از جانب مادر و یک خواهر از جانب
پدر منتهای فریضه ایشان شانزده عدد است چرا که نصیب زن ربع ترکه است چنانچه نصیب خود
اخذ نموده باقی ماند سه عدد دیگر را باعتبار خواهر پدر و کلاله مادر منقسم نمیگردد ضرب کردیم چهار را
در چهار شانزده حاصل شد بعد از اخراج ربع که نصیب زوجه است باقی ماند دوازده عدد ربع
آنرا دادیم بکلاله از جانب مادر که سه است و نه سهم دیگر از خواهر از جانب پدر است ختم الله
تعالی احوال المؤمنین بالخیر **خاتمه** درین دو مطلب است **مطلب اول** در ذکر بعضی از مسائل
متفرقه اقرارات و درین دوازده بحث است **بحث اول** در اقرار کننده و اعتبار کرده
میشود درین شش امر که آن بالغ بودن است و حریت و عقل و جواز تصرف و قصد و اختیار
پس اعتبار ندارد اقرار صبی اگر چه اذن بدهد ولی صبی و یا او هم چنین اعتبار ندارد اقرار مجنون
مسلوب القول و اعتبار ندارد اقرار بنده پس اگر اقرار نماید بنده بمالی در ذمه وی است بعد از

نفقة است و در اصطلاح اثبات ... [illegible]

طلب کنند
عتق و طلب غلام نمایند آن چیز را از مولی بنده بعضی از فقها میفرمایند که اگر بنده مأذون در تجارت است
و اقرار کند بامری که متعلق بتجارت باشد اعتبار قول وی میکنند و طلب آن از آنچه در دست بنده است
و اگر اقرار کند بزیاده از آنچه در دست وی است درست نیست اقرار وی و لازم نیست مولی را
دادن آن چیز بلکه در ذمهٔ بنده است تا وقتی که آزاد شود و اگر اقرار کند مولی بر بندهٔ خود بجنایتی اگر موجب
مال است اقرار مولی اعتبار دارد و اگر موجب قصاص است اعتبار ندارد آری قصاص نمی نمایند بر بنده
بمال و میفروشند بنده را برای آن جنایت یا مولی قیمتش میدهد یا آنکه به بنده کسی می برد مجنی علیه بنده را
و اعتبار ندارد اقرار به غیر قصد چنانکه شخص سهواً اقرار کند یا آنکه در خواب باشد یا مست باشد
اقرار کند و مانند اینها و اعتبار دارد اقرار وی نسبت بمال همچون خلع و طلاق و حد و غیر ذلک
بدانکه قبول کرده میشود اقرار شخص مریض بمال از ثلث مال وی با تهمه خواه اقرار کننده باشد از برای
وارث یا اجنبی اقرار وی قبول است و قبول است اقرار مریض از اصل مال وی اگر با هم منتفی باشد
از برای وارث و اجنبی بنابر قول لیکن فقهاء امامیه رضوان الله علیهم را قولی آنست که اقرار مریض
در حال تهمت بالکلیه باطل نیست چنانکه هرگاه اقرار کند از برای زوجهٔ خود بمهر المثل یا کمتر لازم است
دادن تمام آن چرا که تهمت منتفی است ازین جهت که اقرار بحق کرده است و سبب آن ظاهر است که زوجیت
است و بری بودن ذمهٔ اقرار کننده از مهر ظاهر نیست و مثل اینها و اگر اقرار کند مریض که فلان چیز را
در حال صحت هبه نموده ام انفاذ آن اقرار از اصل مال وی نمی نمایند به آنکه اقرار مریض در حالت که توافق
همچون وصیت است از ثلث مال وی میدهند تمام آن چیز را اگر موافق ثلث مال وی باشد یا کمتر و الا
نباشد وصیت است چنانکه ذکر خواهد شد و اگر اقرار کننده دعوی نماید بعد از اقرار که اقرار من از روی اکراه

بود قول

بود قول قول وی است مگر غیر شرعیه و اگر درین صورت امارتی باشد که دلالت بر اکراه کند همچون قید
و حبس و قبول نمودن قول وی با سوگند فقها را نظر است شرط نیست در اقرار کننده عدالت چه اگر
اقرار کند شخص فاسق حکم به اقرار وی مینمایند **بحث دوم** در آن شخصی که برای وی اقرار نمایند که وی را مقرله
گویند شرط است در مقرله دوام قابلیت ملک و عدم تکذیب پس اگر اقرار کند بحقی از برای دابه باطل است بواسطه
آنکه دابه مالک چیزی نمیشود و اگر بگوید که بسبب این دابه صحت اقرار وی از برای مالک دابه شاید که باجاره
نموده باشد یا آنکه اقرار کند شخصی از برای بنده لازم است آن چیز برای مولی بنده چرا که بنده مالک چیزی
نمیشود و اگر اقرار نماید از برای حمل صحیح است خواه مطلق بگوید سبب را یا آنکه نسبت دهد بامری
که احتمال آن داشته باشد همچو میراث یا وصیت پس مالک میشود آنچه را بواسطهٔ وی اقرار کرده است
اگر زنده از مادر ساقط شود و الا که زنده ساقط نشود خالی از آن نیست که اقرار کننده بسبب ارث
خود را تعیین نموده بود یا بوصیت مطلقا اگر بسبب ارث تعیین نموده بود از دیگر ورثه است چون حمل فوت
شود و اگر بسبب وصیت تعیین نموده باشد رجوع میکند آن چیز با اقرار کننده و با عدم اقرار کننده بورثه
اقرار کننده و اگر مطلق اقرار نموده باشد طلب تعیین از وی مینمایند اگر زنده است و الا که فوت شده باشد
یا آنکه متعذر باشد اقرار باطل است و اگر تکذیب قول اقرار کننده نماید مقرله بعضی میفرمایند که آن
شیء را در دست اقرار کننده میگذارند و بعضی میفرمایند که حاکم شرع حفظ آن شیء میکند اگر
مقرله از انکار رجوع نمود آن شیء را تسلیم وی مینماید و اگر اقرار کننده رجوع نماید از اقرار خود
در حالت انکار مقرله قبول قول اقرار کننده نمی نمایند **بحث سیم** در آن چیزی که بالای چیز اقرار
میکنند آن چیز را مقربه گویند و درین مبحث سه امر ذکر میشود **اول** آنکه شرط نیست در مقربه تعیین بلکه صحیح است

اقرار کردن بمجهول چنانکه صحیح است اقرار بمعلوم پس اگر معین سازد مقر به را التزام میکنند اقرار
کننده را بآنچه معین ساخته و از وی طلب مینمایند برای مقر له و اگر مبهم اقرار نماید چنانکه گفت فلانرا است
بر من مالی و گفت چه مقدار میگویند بوی که تفسیر آن مال مجهول بکن آنچه تفسیر میکنند قبول میکنند
اگرچه کم باشد و اگر تفسیر کند بیک چیزی سهل که آنرا مالک نشوند از روی عادت چنانکه تفسیر کنند بیک دانه
گندم یا به پوست بادام یا برد سلام این تفسیر را قبول نمی‌نمایند و لازم میدارند بر اقرار کننده بغیر آن
مال را مرتبهٔ دیگر اگر تفسیر نمود بچیزی که مسلمانان مالک آن چیز نشود همچو شراب و خوک اینها بغیر از مسلمان
قبول نیست ولیکن از کافر برای مثل خودش قبول میکنند و اگر بگوید فلانرا است بر من و بگوید چه چیز
و بعد از آن تفسیر کند بشراب یا پوست مرده قبول نمی‌نمایند بواسطهٔ آنکه عدم ثبوت این اشیا است
در ذمهٔ مسلمان و اگر تفسیر کند اقرار خود را بحد قذف یا بحق شفعه قبول مینمایند و ویرا تا تفسیر
آن بکند پس اگر فوت شود اقرار کننده قبل از تفسیر آن چیز وارث وی میکند دوم از امور
آنست که مقر به ملک اقرار کننده نباشد که اگر ملک وی باشد باطل است اقرار چنانکه شخص اقرار نماید
که خانهٔ من یا مال من از فلان شخص است چرا که اقرار زایل نمیکند ملک را از صاحب ملک و مال را از
صاحب مال بلکه خبر میدهد از بودن آن ملک یا آن مال از مقر به در نفس الامر که فلان شخص صاحب این
ملک یا این مال بعد از اوست بر من طلب این بالفعل و اگر شاهد در وقت شهادت دادن بگوید
که اقرار کرد فلان شخص از برای فلان مرد بخانه که بملکیت مالک آنخانه بود تا حین اقرار باطل است
این شهادت و اگر شخصی اقرار کننده بگوید که این خانه یا باین مال از فلان است و بود ملک من
تا وقت اقرار حکم میکنند به اقرار کننده باول اقرار وی و خانه را بمقر له تسلیم مینمایند ولیکن شرط است

که مقر به

که مقر به در تصرف اقرار کننده باشد چه اگر اقرار کند بچیزی که در دست دیگر شخصی باشد از برای شخصی دیگر
قبول این اقرار نمی‌نمایند و اگر اقرار نماید بحریت بنده که مالک آن بنده دیگری باشد قبول این اقرار نمی‌نمایند
پس اگر بخرد آن بنده را اقرار کننده صحیح است آن خریدن و آزاد میشود بر وی بسبب آن اقرار و در اینصورت
نسبت دادن تخلیص است از جانب مالک بنده پس اگر فوت شود آن بنده بعد از خریدن اقرار کننده و دیگر مشتری را است
از ترکهٔ بنده آن زری که داده است لا غیر چرا که اگر در اقرار خود صادق است ولای بنده از بایع است و هرگاه
وارث دیگر نداشته باشد و اگر در اقرار خود کاذب است تمام مال بنده از مشتری است بسبب ولا و اگر اقرار کند صبی
چیزیرا از برای میت و دفع آن چیز مینمایند بسوی ورثهٔ میت چرا که میت مالک چیزی نمیشود پس اگر بگوید اقرار کننده
که میت وارث دیگر ندارد سوای این شخص و نشناسند دیگری آن شخص را غلبه از اقرار کننده امر مینمایند
به تسلیم کردن آن چیز بسوی آن شخص و اگر اقرار نماید از برای غایب و بگوید اقرار کننده که این شخص وکیل غایب
باشد امر نمیکنند به تسلیم آن چیز بسوی وکیل غایب سیم از امور آنست که هرگاه اقرار کند شخصی به نسب ولدی
و بگوید که این ولد من است ثابت میشود نسب این ولد بچهار شرط اول آنکه بعید باشد این ولد مجهول
النسب چه اگر نسب وی ظاهر باشد صحیح نیست اقرار شخص بولد وی دوم آنکه دیگری نزاع ولد بودن وی میکند
چه اگر نزاع کنند باشد درستی یا بزرگتر یا کوچکتر بطریقی که عادت جاری نشده باشد بمثل آن در اینصورت
نیز نسبت بقول ضعیف نمیشوند چهارم از شروط آنست که بعد باشد این ولد شخصی که ویرا قولی
نباشد همچو صغیر و مجنون اگر صاحب قول باشد مثل شخص بالغ و عاقل لابد است تصدیق قول اقرار کننده
بکند اما غیر ولد از انساب ثابت نمیشود نسب وی مگر بتصدیق مقر به پس هرگاه اقرار کند به نسب غیر ولد
از صلب و وارثی نباشد مر اقرار کننده را و مقر له نیز تصدیق قول مقر نماید توارث میانهٔ ایشان ثابت است

و تعدّی نمیکند این توارث از ایشان و اولاد ایشان بدیگری و اگر اقرار کننده رابعه باشد ورثه مشهوری
قبول نمیکنند اقراری را در نسب دیگری **بحث چهارم** قبول نمیکنند رجوع اقرار کننده را از آنچه اقرار نموده
است مگر در حدّ رجم یا در اقرار بزنا آن شخصی که موجب قتل مقرّ باشد همچون زنی بمادر و دختر و مثل این که
درینصورت رجوع وی را از اقرار قبول مینمایند امّا در حقوق النّاس و حقوق اللّه مثل زکوة و کفاره قبول
رجوع اقرار کننده نمینمایند و اگر اقرار نماید از برای شخصی و مقرّ له منکر باشد چنانچه اقرار کنند به بنده که در دست
وی باشد از برای زید که بنده این زید است و زید منکر بعبد باشد شیخ ابو جعفر طوسی میفرماید که آزاد میشود
آن بنده و شیخ جمال الدّین مطهّر حلّی میفرماید که باقی میماند بر بندگی مجهول المالک **بحث پنجم** هر گاه در دست
اقرار کننده باشد فرضاً خانه و اقرار نماید که این خانه از زید است و دیگر مرتبه اقرار کند که این خانه از خالد است
حکم می نمایند بدادن خانه بزید و تاوان میکشد از برای خالد مگر آنکه زید نیز تصدیق قول اقرار کننده
بکند چه درینصورت تاوان نمیکشد و خانه را بخالد میدهند و اینچنین است بحث هر گاه دعوی نماید شخصی
بر میّت بیک عینی و تصدیق کنند ورثه میّت آنکه این عین حق تست بعد از آن دعوی نماید شخصی دیگر
بر همان عین و گوید که مال منست و ورثه تصدیق قول وی نیز کنند عین را بشخص اوّل میدهند و ورثه
تاوان میدهند بشخص آخر مگر آنکه شخص اوّل نیز تصدیق قول ورثه نماید **بحث ششم** هر گاه اقرار
نماید وارث بوارث دیگر که با وی در مال شریک باشد واجب آنست که بگردانند اصل مال را عددی که منقسم
شود بنصیب اقرار کننده از آن عدد بر نصیب مقرّ له مثلا هر گاه بوده باشد متوفی را پسر و یکدختر و اقرار نماید
یکپسر بدختر دیگر از برای متوفی مال آنرا اقرار ترکه از یا نزده سهم منقسم میکردد و بر تقدیر وجود
این دختر از دوازده سهم منقسم میکردد پس میگردانند نصیب این پسر مقرّ را چنانکه منقسم شود بر دوازده

چه درینصورت

چه درینصورت ضرب کردیم شش را در دوازده شصت و شش حاصل شد نصیب هر یک از پسران دوازده سهم
و نصیب پسر اقرار کننده یازده سهم از برای آنکه یک سهم از نصیب وی را میدهیم بخواهری که اقرار نموده بوی
و اگر تقدیر نمائیم که کل ورثه بخواهری وی اقرار نمایند قسمت ترکه ایشان از دوازده سهم میشود و اگر بوده
باشد متوفی را یک پسر و اقرار نماید پسر متوفی به پسر دیگر از برای میّت و بعد از آن اقرار نماید دو پسر به پسری ثالث
برای میّت اگر دو پسر اوّل عادلند ثابت میشود نسب پسر سیّم و الّا که غیر عادلند شریک است پسر سیّم با
ایشان بمجرد اقرار ایشان امّا نسب وی ثابت نمیشود بسبب پسر دوّم را اخذ مینمایند پسر سیّم نصف
ترکه را و پسر اوّل ثلث ترکه را و پسر دوّم سدس ترکه را درینصورت فریضه ایشان از شش سهم تصحیح می یابد
بر این موجب

پسر اوّل	پسر دوّم	پسر سیّم
نصیب	نصیب	نصیب
٢	١	٣

و اگر بوده باشد متوفی را دو ولد معلوم النّسب اقرار نماید هر دو ولد
بولد ثالث ثابت میشود نسب ولد ثالث با عدالت این دو ولد و اگر منکر شود ولد سیّم نسب احدهما را ملتفت
بانکار وی نمیشوند و هر سه در تقسیم ترکه وی مساوی اند و اگر اقرار نماید یکی از دو ولد معلوم النّسب بولد ثالث
و آن ولد دیگر منکر ایشان باشد ثابت نمیشود ولد سیّم لیکن اخذ میکنند ولد سیّم فضل آنچه در دست مقرّ است
چرا که هر گاه وارث اقرار نماید بر شخصی بر مورث خود واجب نیست بر و دادن جمیع دین بلکه بقدر
حصّه خود میدهد اگر چه دین تمام ترکه را فرا گرفته باشد و مثل اینست اقرار توارث دیگر کردن این تقسیم
مینمایند درینصورت ورثه ترکه را بر این موجب

ولد منکر	ولد مقرّ	ولد سیّم
نصیب	نصیب	نصیب
٣	٢	١

و اگر فوت شود
در مثال مذکور مفروضه ولد منکر میراث بری نداشته باشد سوای ولد مقرّ و ترکه میان ایشان دو حصّه
میشود **بحث هفتم** هر گاه اقرار نماید وارث در ظاهر حال بوارث دیگر که حجب وی کند دفع میکند
مقرّ مال را بسوی وی اگر اولی است از وی **مثلاً** اگر بوده باشد میّت را برادری و اقرار نماید برادر به پسری

از برای میّت دفع میکند برادر ترکه را بسوی پسر و همچنین هرکاه اقرار کند برادر از جانب پدر
ببرادر از جانب پدر و مادر مال از برادر پدر و مادریست و اکر اقرار کند ولد ولد بولد صلب میّت مال از ولد
صلب میّت است و ولد ولد محروم است **بحث هشتم** اکر بوده باشد متوفی را عمّی و عمّ اقرار نماید به برادری
از برای میّت و بعد از آن اقرار نماید از برای میّت پس اکر تصدیق قول عمّ نماید برادر دفع مینماید
تمام مال را بسوی ولد و اکر تکذیب قول عمّ نماید برادر اخذ میکند برادر تمام مقر میّت را و تاوان
میدهد عمّ از برای ولد و اکر اقرار نماید عمّ برای شخصی باشد که مساوی باشد با شخص اوّل در میراث چنانکه
کند به برادر دیکر از برای میّت پس اکر تصدیق قول عمّ نماید برادر اوّل دفع میکند ترکه را برای
دوّم و اکر اقرار نماید وارث زنی بشوهری از برای زن و زن را ولدی نباشد میدهند ورثه نصف
آنچه در دست ایشان است بدان شخص و اکر ولد داشته باشد ربع ترکه را بدان شخص میدهند و اکر اقرار کنند بعد
ذلک وارث بشوهر دیکر از برای میّت قبول قول ایشان نمیکنند مکر آنکه بکویند که اقرار اوّل کذب
برای شوهر اوّل چه درینصورت قول ایشان را در حق شوهر اوّل نمی شنوند و تاوان میکشند ایشان
از برای شوهر دوّم مثل آنچه بشوهر اوّل داده اند و اکر اقرار نماید ورثه بزنی از برای میّت و میّت را
ولد نباشد ربع آنچه در ذمّه ایشانست از زنست و اکر میّت ولد داشته باشد ثمن آنچه در دست ایشان
است بزن میدهند و اکر بعد باشد متوفی را زنی و اقرار نماید ورثه بزنی دیکر از برای میّت پس اکر تصدیق
قول ایشان نماید زن اوّل قسمت مینمایند هر دو زن نصیب زوجیّت را آنچه باشد و اکر تکذیب قول
وارث نماید زن اوّل لازم نیست ورثه را بزن دوّم چیزی دادن چرا که آنچه زن دوم مستحق آن
دارد بالفعل در دست غیر اقرار کننده است که زن اوّل باشد و در پیش کذشت که اقرار دیکری در حق دیکری

صحیح نیست

صحیح نیست **بحث نهم** هرکاه بعد باشد متوفی را سه برادر و زنی و اقرار نماید زن برای متوفی بولدی
پس درینصورت نصیب زن ثمن ترکه است بعد از ثمن باقی از ولد است با بعدین برادران و با تکذیب
ایشان سه ربع ترکه از سه برادر است و نصیب زن ثمن است و باقی از حصّه زن از ولد است و این مسئله از
سهم منقسم میشود برین موجب سه برادر ٦ زن ١ ولد فضل نصیب زوجه ١ **بحث دهم** هرکاه بکذارد
میّت سه برادر از جانب پدر و دعوی نماید زنی که خواهر بودن میّت از جانب پدر و مادر و تصدیق
قول زن کند فرضاً برادر اکبر میّت و برادر اوسط اقرار کند که این زن خواهر از جانب مادر میّت است
و اقرار کند برادر اصغر که این زن خواهر از جانب پدر میّت است دفع میکند برادر اکبر آنچه در دست
از ترکه میّت بسوی خواهر و دفع مینماید برادر اوسط سدس آنچه در دست ویست و دفع میکند
برادر اصغر سبع آنچه در دست ویست و تصحیح این مسئله از یکصد و بیست و شش سهم میشود
چرا که اصل مسئله سه است و مسئله اوسط از شش سهم تصحیح مییابد و مسئله اصغر از هفت
سهم میانه شش و هفت تباین است ضرب نمودیم حاصل را در اصل مسئله که سه است ۱۲٦ حاصل شد
نصیب هر یک از برادران چهل و دو سهم است چهل و دو سهم برادر اکبر با تمام از زن است و سدس
چهل و دو نصیب برادر اوسط از خواهر است که هفت سهم باشد و سبع چهل و دو سهم برادر اصغر
که شش سهم باشد از خواهر است پس نصیب هر یک بعد ذلک برین موجب برادر اوسط ٣٥ برادر اصغر ٣٦ نصیب خواهر میّت ٥٥
بحث یازدهم علّامه در تحریر میفرمایند که ثابت نمیشود نسب مکر بدو کواه
عادل مذکر و ثابت نمیشود بکواهی یکمرد و قسم و بکواهی دو فاسق اکرچه ایشان وارث باشند
و همچنین ثابت نمیشود باقرار جمیع ورثه هرکاه در میان ایشان دو عادل نباشد و اکر کواهی دهند

دو مذکر از ورثه و ایشان عادل باشند ثابت میشود نسب آن شخص و میراث بر دو شرط نیست
تصدیق کردن باقی ورثه چرا که گواهی دو عادل از ورثه در حق باقی ورثه ثابت است **بحث دوازدهم**
در اقرار نمودن ورثه بدین بر میّت مثلا اگر اقرار کنند بعضی از ورثه بدین بر میّت لازم است
آن اقرار کننده را که بطریق تقسیم ترکه دین را قسمت نمایند و حصّهٔ خود را بدهد از آنچه بمیراث
گرفته است چنانکه هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد دو پسر و یک دختر و ترکهٔ شخص فرضا بگذارد
یک هزار دینار باشد تقسیم ترکهٔ شخص درین صورت از پنج سهم میشود پسر را چهارصد دینار و دختر را
دویست دینار میرسد فرضا بعد از تقسیم ترکه اقرار کند یکی از دو پسر بیک هزار دینار دین بر پدر پس
مقر را لازم است دادن چهارصد دینار دین را و اگر اقرار نماید به پانصد دینار دین بر وی لازم است
ادای دویست دینار را لا غیر مثال دیگر اگر فوت شود زنی و بگذارد پدر و مادری و شوهری و دو پسر و شش
دختر و اقرار نماید یک دختر بیکصد و بیست دینار دین بر مادر خود پس نصیب این دختر از ترکهٔ مادر
یک سهم است چرا که تقسیم ترکهٔ زن در بیست و چهار سهم میشود بعد از اخراج سهمان که هشت و ربع
و شش است باقی مانده ده سهم برای دو پسر و شش دختر للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمودند
دختر را یک سهم رسید و همچنین کند در تقسیم دین حصّهٔ دختر از دین که اقرار کرده پنج سهم است
میدهند دختر را از آنچه از ترکه اخذ نموده است که یک سهم باشد و لازم نیست و برادران چهار سهم
دیگر **مطلب دوم** در ذکر بعضی از مسایل متفرقه در وصیّت و درین دوازده بحث است **بحث اوّل**
وصیّت تملیک عین است یا منفعت بعد از وفات وصیّت کننده بود و محتاج است بسوی ایجاب
و قبول ایجاب آن لفظیست که دلالت کند بدان قصدی که وصیّت کننده کرده است که وی را موصی

گویند

گویند چنانکه بگوید بدهید به فلان شخص فلان چیز را یا آنکه بگوید مر فلان راست فلان چیز بعد از
فوت من و مثل این الفاظ و صحیح است نمودن وصیّت مطلقا یا آنکه مقیّد سازد بچیزی مطلق
آنست که بگوید موصی که هرگاه فوت شوم ثلث مال من از مساکین باشد و مانند این
و مقیّد آنست که بگوید موصی که هرگاه فوت شوم درین سال یا درین مرض یا درین شهر ثلث
مال من از مساکین است پس اگر به شود یا بیاید از سفر یا سال تمام شود و زنده باشد یا از آن شهر
بیرون رفته جای دیگر فوت شود باطل است وصیّت مقیّده بخلاف مطلق و اگر عاجز آید وصیّت کننده
از مطلق و اشاره نماید بچیزی که فهم کرده شود از آن اشاره قصد وی یا آنکه بنویسد بخط خود مقارن
سازد بدان خط چیزیرا که حکم بدان توان کرد جایز است عمل نمودن بدان امّا هرگاه یافت شود مکتوبه
بخط وی که در آن وصیّتی نموده باشد و گواه بدان نگرفته باشد حکم کرده نمیشود در آن وصیّت از روی
وجوب و اگرچه بدانند که خط اوست و اگر بنویسد وصیّتی و بگوید که گواه باشید بر من آنچه نوشته شده است
درین یا آنکه بگوید این وصیّت من است گواه باشید بر من یا آنچه درین وصیّت جاریست آن وصیّت
تا آنکه نشنوند مضمون آنچه نوشته شده است از وی یا آنکه بخوانند بروی تا اقرار بدان بکند
و امّا اگر بخوانند شاهدان نوشته را بانفس خود بگوید وصیّت کننده بشاهد که دانستن آنچه درین
نوشته شده است پس گواه باشید بر من آنچه درین است اقرب آنست نزد فقها که قبول و صحّت
مینمایند **بحث دوم** شرط است که وصیّت کننده بالغ و عاقل و آزاد باشد پس صحیح نیست
وصیّت صبی و در روایتی واقع شده است که جایز است وصیّت صبی هرگاه در سن ده سالگی باشد
و در خیرات از برای نزدیکان خود و غیره و صحیح نیست وصیّت مجنون مطلقا و همچنین صحیح نیست وصیّت

شخص میت و بنده خواه تمام وی بنده باشد و خواه مدبر باشد و خواه مکاتب لیکن مکاتبی که از مال
کتابت چیزی داده باشد بقدر آزادی وی صحیح است و اگر جراحت کند شخص نفس خود را
بچیزی که هلاک وی دران باشد و بعد ازان وصیت قبول نیست وصیت وی از برای آنکه سفیه است
پس اگر وصیت کند و بعد ازان خود را مجروح سازد و فوت شود درین صورت صحیح است و اگر کافری
وصیت نماید انفاذ وصیت وی مینمایند مگر آنکه وصیت بشراب یا خوک یا ساختن کلیسا و مثل این
نماید جایز نیست انفاذ وصیت وی و اگر وصیت نماید بعمارت قبور انبیا و خود جایز است **بحث سیم**
دران چیزی که وصیت بآن میکنند آن چیز را موصی به میگویند و این موصی به یا عین است یا منفعت
و اعتبار کرده میشود در هر دو ملکیت پس صحیح نیست وصیت نمودن بشراب و خوک و چیزی که درو
نفع نباشد مثل فضلات و کرم و مانند اینها و مجری است وصیت در هر یک از عین و منفعت بقدر
ثلث ترکه متوفی یا کمتر از ثلث و لیکن شرطست که موصی به موجود باشد و مخصوص باشد بوصیت
کننده و شرط نیست که مال باشد و معلوم باشد معین باشد و مقدور باشد وصیت کننده را تسلیم آن
و مراد از موجود موجود در حال وصیت است بلکه ممکن باشد وجود آنچیز چنانکه وصیت نماید
به ثمرهٔ بوستان خود در فلان سال که بیاید یا باجارهٔ در فلان سال آینده یا آنکه آنچه این کنیز
و یا این دابه حامله شود و مانند این بمال غیری صحیح است بواسطهٔ عدم اختصاص موصی و اگر
وصیت نماید بمال مشترک صحیح است در نصیب موصی برای مخصوص بودن بوی و آنچه وصیت
نماید موصی مخصوص باشد از ثلث ترکه خواه در حال صحت وصیت نموده باشد و خواه در حال مرض و مخفی
اینست که وصیت از اصل ترکه اگرچه در حالت صحت وصیت نموده باشد بجمیع مال خود قبل از آنکه وی را

ولدی باشد یا بعد از ولد بدانکه معتبر نیست اجازهٔ ورثه در ثلث اگرچه راضی بدان وصیت نباشند
لیکن معتبر است اجازهٔ ورثه در آنچه زیاده به ثلث مال است پس اگر اجازه بدهند ورثه در زیادتی
از ثلث ترکه بعد از فوت وصیت کننده صحیح است بلا خلاف و اگر اجازه بدهند پیش از فوت موصی
دو قولست اول که صحیح است اجازهٔ ایشان و درین هنگام رجوع نمیتوانند نمود و این قول را
اختیار نموده شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله و دوم آنست که ورثه منع می توانند نمود و این قول اختیار
شیخ مفید و ابن ادریس است و شیخ جمال الدین مطهر حلی میفرماید که اگر اجازه بدهند ورثه در حال
صحت موصی نمیتوانند رجوع نمود آنچنانکه اجازه در حال مرض موصی میدادند بدانکه صحیح نیست
اجازه مگر از وارث جایز التصرف پس اگر اجازه بدهد صبی یا مجنون یا محجور علیه از برای سفاهت
صحیح نیست اما اجازهٔ محجور علیه از برای افلاس صحیح است و وصیت نمودن بچیز قلیل چه اگر وصیت
نماید بربع مال بهتر است از وصیت بثلث و وصیت نمودن بخمس مال بهتر است از وصیت
بربع و همچنین **بحث چهارم** در وصیت نمودن برای شخصی که وی را موصی له میگویند شرطست که
موجود باشد و صحیح باشد مالک گردانیدن وی پس اگر وصیت نماید از برای معدوم صحیح نیست و همچنین
صحیح نیست از برای میت خواه موصی داند که موصی له فوت شده است یا آنکه ظن موصی این باشد
که موصی له زنده است بعد ازان ظاهر شود که فوت شده است یا آنکه بگوید وصیت کننده که هرچه
این حامله شود و یا وصیت نماید برای اولاد فلان اگر یافت صحیح نیست و همچنین صحیح نیست
وصیت نمودن برای بنده اجنبی و بنده وارث خواه بندهٔ ایشان مدبر باشد و خواه ام ولد
و مکاتب یا آنکه مکاتب مطلق باشد و از مال کتابت چیزی نداده باشد و خواه وصیت بجهت ایشان

بجهز قبیل نموده باشد وخواه بجهز کثیر امّا صحیح است وصیّت نمودن بدان حمل موجود و صحیح است
وصیّت برای وارث هم چنانکه صحیح است از برای اجنبی نزد علمای اثنی عشریه خواه
ورثه تجویز کنند وخواه نکنند وبا عدم اجازه ورثه از ثلث مال اعتبار کرده میشود چنانکه در
اجنبی ذکر کرده شد واگر ساقط سازد موصی از وارث خود دین را یا آنکه وصیّت نماید بقضای
دین وارث یا آنکه ساقط سازد زن مهر خود را از زر شوهر یا عفو کند موصی از جنایتی که موجب
مال باشد اینها نیز مثل وصیّت حکم وصیّت دارد واگر عفو نماید از قصاص ساقط است قصاص
اگرچه بغیر عوض باشد وهم چنین ساقط است حد زدن هرگاه عفو نماید از حد قذف بدانکه وصیّت
مطلق نمودن تقاضای مساوی میکند هرگاه موصی له متعدد باشند مثلا هرگاه وصیّت کند شخصی
از برای اولاد خود مذکّر و مؤنّث مساوی اند در قسمت مگر آنکه تفاضل را موصی قید نماید واگر بگوید
موصی که وصیّت نمودم برای اولاد خود آنچه در کتاب است موصی به را للذّکر ضعف الانثی قسمت
مینمایند واگر وصیّت کند بغلام خود بر قبر خود بعضی میگویند که این وصیّت باطل است وبعضی
میگویند که غایل بتدبیر میشود **بحث پنجم** مالک نمیشود موصی له موصی به را مگر بقبول نمودن وصیّت و
اگر موصی له شخص معیّن باشد وممکن باشد قبول نمودن امّا چه فقرا و بنی هاشم یا برای مصالح مثل مسجد
وحج ومثل این چه درین صورت محتاج بقبول نیست ولازم است صرف نمودن موصی به را
بدان محل بمجرّد فوت وصیّت کننده پس اگر وصیّت نماید مالی را برای مسجد صرف میباید نمود
بمصالح مسجد خواه مطلق بگوید وخواه معیّن سازد واگر فرضاً قصد کند موصی به را بملکیّت مسجد
باطل است این وصیّت چرا که مسجد مالک چیزی نمیشود ودر صورتی که موصی له شخص معیّن است

وقبول

وقبول وصیّت نموده باشد نقل میکند بسبب وصیّت موصی به بموصی له بموت موصی ونقل نمیکند موصی به
بموصی له بعد از فوت موصی هرگاه مجرد از قبول باشد وشرط نیست قبول نمودن بلفظ بلکه کافیست
کردن یک فعل که دلالت کند بر قبول وهم چنین شرط نیست متّصل ساختن قبول بزمان وصیّت
پس اگر قبول کند موصی له بعد از فوت موصی بیک مدّتی تا در حیوة موصی بعد از مدّتی صحیح مادام که ردّ آن
وصیّت ننموده باشد پس اگر ردّ نماید وصیّت را در زمان حیوة موصی جایز است قبول نمودن بعد از
وفات موصی وآن ردّ کردن در زمان حیوة اعتباری ندارد واگر ردّ کند وصیّت را بعد از فوت موصی
پس اگر بوده باشد ردّ کردن پیش از قبول نمودن باطل است آن وصیّت اجماعاً وهم چنین باطل است
هرگاه ردّ نماید بعد از قبض وپیش از قبول واگر بعد باشد این ردّ کردن وصیّت بعد از قبول نمودن
وقبض کردن اثری نیست آن ردّ نمودن را ومی باشد آن چیز مثل هبه مجدّده ومحتاج است بشروط
واگر ردّ نمودن بعد از موت وصیّت کننده باشد وبعد از قبول کردن وصیّت درین مسئله دو قول است
اوّل آنکه ردّ کردن باطل است واعتباری ندارد دوّم بطلان وصیّت است وآن چیز داخل ترکه
موصی است واگر ردّ کند موصی له بعضی از وصیّت را وقبول نماید بعضی را صحیح است وصیّت در آنچه قبول
نموده خاصّةً جایز است ردّ نمودن وصیّت فی الفور یا بمدّتی دانسته میشود ردّ نمودن بقول
موصی له چنانکه بگوید ردّ نمودیم این وصیّت را یا قبول ندارم آنچه برای من وصیّت نموده است ومثل
این بدانکه در موضعی که ردّ کردن صحیح باشد وفقها رحمه الله تجویز نموده اند وصیّت باطل است ودر آن
چیز داخل ترکهٔ میّت است وآن چیز را وارثان بطریق میراث قسمت مینمایند **بحث ششم**
هرگاه فوت شود موصی له پیش از قبول نمودن وصیّت قایم مقام موصی له است وارثان وی

و آن چیز داخل ملک میّت نمیشود پس اگر وصیّت نماید شخصی بکنیزی و بحمل آن کنیز بجهت شوهر آن
کنیز و آن کنیز حامله از همین باشد و پیش از قبول وصیّت شوهر فوت شود هر آینه قبول نمودن
از وارث شوهر است پس اگر وارثان قبول آن وصیّت نمایند کنیز را با حمل کنیز مالک میشوند لیکن آزاد
نمیشود آن ولد بر موصی له چه اگر بعد از فوت موصی له مالک چیزی نمیشود آن و میراث از موصی له
نمیبرد بسبب آنکه مشروع است مگر آنکه بعد باشد این ولد شخصی که آزاد شود بر وارث چنانکه ولد
مؤنث باشد و وارث مذکر بوده باشند این جماعتی چه در این صورت میراث میبرد ولد
از موصی بآزادی پیش از قسمت ترکه و اگر این ولد حاجب باشد حجب میکند وارث را از ترکه و جمیع
مال از ولد است و اگر در صورت مفروضه بعضی از ورثه قبول وصیّت نمایند صحیح است در نصیب
قبول کننده پس اگر چنانچه ولد شخصی است که آزاد میشود بر قبول کننده وصیّت ولد آزاد میشود
از حصّه قبول کننده و تتمه دیگر ولد را قسمت مینمایند **بحث هفتم** اگر وصیّت نماید موصی بثلث
مال خود از برای زید و بربع مال خود از برای خالد پس اگر اجازه بدهند وارث بعد از
موت موصی عمل بهر دو میکنند و اگر رد نمایند هر دو وصیّت را باطل است آنچه آخر وصیّت نموده
و اگر وصیّت نماید بنصف مال خود از برای زید و بربع مال خود از برای خالد اگر ورثه اجازه
بدهند بعد از فوت موصی اخذ میکنند زید و خالد سه ربع ترکه را و اگر ورثه امتناع نمایند زید راست
ثلث تمام مال وصیّت کننده و باطل است زیاده از ثلث و تقسیم میکنند زید و خالد بقدر
سهام خود و اختیار نیست ورثه را که تجویز وصیّت شخص آخر و رد وصیّت شخص اول کنند و اگر
وصیت نماید شخصی بیک چیز از برای دو شخص پس آن چیز بقدر ثلث مال موصی باشد یا کمتر مساوی اند

آن دو شخص

آن دو شخص در تقسیم آن چیز و اگر آن چیز زیاده از ثلث مال موصی باشد و ورثه تجویز آن زیادتی
ننموده باشند آن دو شخص با یکدیگر مساوی تقسیم مینمایند و اگر زیاده از ثلث را ورثه تجویز نمایند ثلث
آن چیز را ایشان میگیرند و با یکدیگر مساوی قسمت مینمایند و باطل است وصیّت در آنچه زیاده
بر ثلث است و اگر مخصوص سازد موصی هر یک از این دو شخص را بیک چیزی ابتدا بوصیّت آن شخص
اول مینمایند و با عدم اجازه ورثه داخل میشود نقص بر شخص آخر **بحث هشتم** هرگاه وصیّت
نماید شخصی هر یک از وارث خود را بیک چیزی که آن چیز بقدر نصیب وی باشد اقرب آنست نزد فقها
که محتاج است باجازه دیگر ورثه برای آنکه اغراض در اعیان و اموال متفاوت است مثلا اگر ترکه باشد
وصیّت کننده را غلامی و کنیزی لا غیر فرضا قیمت غلام دو چندان قیمت کنیز باشد و موصی را دو پسر باشد
لا غیر و وصیّت نماید برای یک پسر خود کنیز را و برای پسر دیگر غلام را موقوف است بر اجازه این
در آنچه بر ثلث است و اگر وصیّت نماید برای وارث و اجنبی بثلث مال خود صحیح است این وصیّت
خواه ورثه اجازه دهند و خواه ندهند و هم چنین صحیح است اگر وصیّت نماید از برای اجنبی و وارث
بدو چیز که قیمت هر دو ثلث مال وی باشد و اگر وصیّت نماید از برای اجنبی و وارث بچیزی که زیاده
بر ثلث مال وی باشد باطل است وصیّت در زیادتی و صحیح است در ثلث پس اگر بترتیب وصیّت
نموده است برای ایشان داخل است نقص بر شخص آخر خواه اجنبی باشد و خواه وارث و اگر بترتیب
ننموده باشد هر دو را با یکدیگر داخل است نقص بر هر دو بالتسویه و نقص مخصوص وارث نیست پس اگر
اجازه دهند ورثه وصیّت احدهما را و باطل گردانند وصیّت دیگر را صحیح است باطل گردانیدن
در آنچه زیاده بر ثلث است نه در مطلق وصیّت و اگر بترتیب وصیّت نماید بدو شخص ثلث مال

خود را بجهت دو شخص و اجازه دهند ورثه وصیت شخص دوم را بشرط ابطال وصیت شخص اول صحیح
نیست اجازهٔ ورثه درینصورت و صحیح است وصیت شخص اول خاصةً و اگر وصیت نماید شخصی
بدو ثلث مال خود اجنبی را با وارث شریک سازد و بعد ذلک اجازه دهند وارثان شخص وصیت
وارثان و نصف وصیت اجنبی را صحیح است اجازه ایشان و هم چنین صحیح است هرگاه اجازه عکس
این باشد و اگر اجازه دهند وارثان وصیت احدهما را خاصةً پس در شریک بودن هر دو شخص با یکدیگر
فقهارا درین نظر است و اگر وصیت نماید برای وارث خود بیک چیزی که زیاده بر ثلث مال او باشد
و تجویز آن زیاده نمایند بعضی از ورثه و بعض تجویز آن ننمایند صحیح است آنچه از اصل مال وصیت
کننده نسبت بآنکه اجازه داده است و از ثلث مال وصیت کننده نسبت بآنکه اجازه
داده است و از ثلث مال وصیت کننده نسبت بآنکه اجازه نداده است مثلا هرگاه بگذارد
متوفی سه پسر بعد باشد ترکهٔ وی غلامی لاغیر و بعد از ان وصیت نماید برای یک پسر بدین غلام
و بعد ذلک اجازه دهد یکی از ولدان موصی له را ثلث غلام بوصیت و نصیب اجازه دهنده و نصف
تتمه غلام بر میراث میرسد و اصل مسئله سه است و تصحیح این از نه سهم میشود پس باقی ماند بجهت
ولدی که اجازه نداده دو سهم از نه سهم کما لا یخفی و اگر تجویز نمایند هر دو ولد در صورت مفروضه
نصف غلام را چه درینصورت مسئله از شش تصحیح می یابد و نصف از موصی له است خاصةً
و تتمه میان هر سه ولد بطریق میراث تقسیم میشود والله اعلم **بحث نهم** جایز نیست تغییر دادن آنچه
موصی وصیت نموده است هرگاه وصیت موافق شرع باشد چه اگر مخالف شرع بوده باشد جایز نیست
امضاء آن وصیت پس هرگاه وصیت نماید شخصی که ویرا وارثی نباشد از روی نسب و سبب

تمام مال

تمام مال خود را بجهت شخصی وصیت کند بعضی از مجتهدین میفرمایند که در روایتی واقع است
که صحیح است این وصیت در تمام مال وی و بعضی میفرمایند که صحیح است از ثلث مال وی اگر
که میراث بر [?] دیگر دارد این شخص که امام علاست و اگر بگوید شخصی که وصیت نمودم از برای فلان
شخص بثلث مال خود و اگر فوت شود پیش ازین آن وصیت از فلان شخص باشد صحیح است
بدین قسم وصیت کردن یا آنکه بگوید وصیت نمودم از برای فلان که اگر بیاید فلان شخص
غایب وصیت از وی باشد صحیح است این قسم نیز پس اگر بیاید فلان شخص غایب پیش از فوت وصیت
کننده باطل است وصیت از برای شخص اول خواه آن شخص یک مرتبه دیگر غایب شود یا نشود
و اگر فوت شود وصیت کننده پیش از آمدن شخص غایب موصی به از شخص حاضر است خواه
بیاید شخص غایب و خواه نیاید **بحث دهم** صحیح نیست وصیت نمودن در معصیت همچون وصیت
کردن در خریدن و نوشتن توریت و انجیل و صحف و قندیل از برای بیع و کلیسا اگر چه
قصد تعظیم بیع و کلیسا نموده باشد شخص لیطبل اگر از برای ثواب است صحیح است و اگر از برای
لهو و لعب است باطل است و هم چنین است اگر وصیت نماید بیک چیزی که در وی شراب بیخ [?]
و اگر وصیت نماید بثلث مال خود از برای شخصی آخر درینصورت رجوع است از نصیب اول
بسوی ثانی چه اگر دلالت کند قرینه بر عدم ارادهٔ رجوع از اول صحیح است وصیت از برای
اول و موقوف است وصیت دوم بر اجازهٔ وارث بدانکه اعتبار کرده میشود ثلث مال وصیت
کننده وقت موت وی نه در زمان وصیت چه اگر وصیت نماید شخصی بچیزی که موافق ثلث
مال وی باشد و بعد از ان محتاج شود و فوت شود پس اگر درین زمان موافق ثلث مال وی است

اعتبار دارد والّا صحیح نیست آن وصیّت از ثلث و باطل است در زیاده **بحث یازدهم**
و درین دو باب است **باب اوّل** در تصرّفات مریض و آن بر دو قسم است مؤجّله است
یا منجّزه و مؤجّله آنست که معلّق ساخته باشد موصی آن چیز را بر فوت خود همچو وصیّت نمودن
بمال و مدبّر ساختن غلام پس بیرون کرده میشود این قسم از ثلث مال وی اجماعاً و هم چنین است
بحث اگر شخصی صحیح نیز معلّق سازد تصرّفات خود را بعد از فوت امّا منجّزه همچو هبه و وقف
و عتق و ابرا نمودن و محابات در بیع و غیر بیع از عقود معاوضات چون هرگاه واقع شود
این افعال از مریض و بعد از آن از مرض به شود فوت شود ممضی است از اصل مال وی
بلا خلاف و اگر فوت شود دران مرض فقها را دو قول است اقرب آنست نزد شیخ جمال الدین
مطهّر حلّی قدس سرّه که این قسم نیز از ثلث مال وی بیرون کرده میشود چنانکه در فوق ذکر
کرده شد ولیکن اقرار شخص مریض اگر مبهم است چنانچه در بحث اقرار ذکر کرده شد از ثلث مال
وی بیرون میکنند و اگر غیر مبهم است از اصل مال وی بیرون میکنند خواه برای وارث اقرار
نموده باشد و خواه از برای اجنبی پس هرگاه بفروشد شخص مریض غلام خود را اگر قیمت آن
غلام فرضاً صد درهم باشد بعضی بتمام درهم و بعد از آن به شود از مرض لازم است این
بیع و صحیح است و اگر فوت شود دران مرض و بعد از آن وارث وی اجازه بدهند
آن نیز صحیح است والّا که اجازه ندهند صحیح است بیع در نصف غلام در برابر آنچه مشتری
داده است که درینصورت سه سهم باشد از شش سهم و دو سهم دیگر این غلام محاباة
واقع شده است بجهت مشتری که بالفعل مشتری مالک پنج سهم باشد و باطل است

بیع

بیع در زیادتی که آن سدس دیگر است پس رجوع میکند آن سدس بورثه و درینصورت مشتری
مخیّر است در فسخ نمودن بواسطهٔ تبعیض بیع چنانکه در کتاب بیع مقرّر است و در اجازه
دادن بشرکت ورثه پس اگر مشتری قیمت آن سدس را بورثه بدهد مخیّر اند ورثه در قبول و ردّ
آن چه اگر حق ایشان تعلّق بدان عین گرفته است و اگر بفروشد شخص مریض چیزی را بقیمت واقعی
آن و مالک شود مشتری آن چیز را و بری سازد ذمّهٔ مشتری را از بایع از قیمت آن چیز
محض است از برای ذمّهٔ مشتری از ثلث و مشتری را لازم است دادن دو ثلث قیمت بورثه
و اگر بفروشد مریض جنسی را باقلّ ثمن مثل آن محض است آن بیع در آنچه در مقابل ثمن است
از اصل مال وی و زیادتی آن جنس محابات واقع شده است و اگر نه زیادتی موافق
ثلث ترکه است و مشتری راست تمام آن جنس والّا که موافق ثلث ترکه نیست مر مشتری
راست آنچه در مقابل ثلث ترکه است و اگر مریض هبه نماید کل ترکهٔ خود را بشخصی و اجازه بدهند
ورثه با آن هبه صحیح است و اگر ورثه اجازه ندهند حال از آن اینست که واهب و موهوب علیه
عوض نخواهند یا نه اگر شرط عوض نموده اند و آن عوض بقدر قیمت ترکه است صحیح است
آن هبه با دفع عوض و اگر شرط عوض ننموده اند صحیح است از ثلث خواه واهب بقبض
داده باشد آن چیز را و خواه نداده باشد **باب دوّم** در بیان احکام مرض موت بدانکه
بعضی علمای امامیه رضوان الله علیهم میفرمایند که هر تصرّف که واقع شود از مریض در مرضی
که اتفاق افتد بآن مرض فوت شخص خواه این مرض مخوف باشد و خواه غیر مخوف که از
ثلث مال وی استخراج میشود و بعضی میفرمایند که آن مرض مخوف است حکم اینچنین و اگر

غیر مخوفست از اصل مال ممضی است همچو تصرف شخص صحیح پس ناچار است اشاره نمودن
بسوی بعضی از امراض مخوفه و غیر مخوفه اگر مرض آنست که حاصل میشود بسبب آن از روی تعیین
تلف شدن آن شخص همچو قطع نمودن حلقوم و مری و شق نمودن جوف و بیرون آوردن
آلات اندرون و در اعتبار نمودن نطق این شخص اشکال است از حیثیت عدم استقرار
حیواة وی چرا که واجب نیست دادن تمام دیت و قصاص نمودن در نفس بلکه حکم این شخص حکم
میت است و مثل این یا آنکه نمیدانند فوت وی را لیکن خوف دارند از فوت وی مثل مرض
سرسام و ذات الجنب و درد سینه و درد شش و درد دل و درد قولنج و قی نمودن خون و حادث شده
اورام دمویه سوداویه و مانند آن و اینها را حکم هر یک از اقسام چنانست که در فوق ذکر کرده شد
بدانکه هرگاه مشکل شود حال شخص در مرض مخوف و غیر مخوف رجوع باهل خبرت میکنند که آن
اطبای مسلمین باشد و اگر حاصل شود خوف از غیر مرض چنانکه وصیت نماید در حالت سهم
زدن دو طایفه و انداختن تیر بجانب یکدیگر و نشستن شخص در کشتی وقت اضطراب و تموج
بحر و بودن شخص در حضور مستوفی قصاص برای قصاص بیک امری که موجب قتل وی باشد
و درد شکم زن در وقت زادن هرگاه بچه در شکم فوت شده باشد مرض موت است یا بودن شخص
در بلدی که در آن بلد طاعون و وبا باشد و مثل این اشیا مهلکه در این صورت حکم مرض موت
بدین اسباب تعلق میگیرد و صحیح و ممضی است تصرفات منجزه شخص در حالت این اسباب
از اصل مال وی **بحث دوازدهم** در رجوع وصیت کننده از وصیت و در آنچه ثابت میشود
وصیت و وصیت عقدیست جایز الطرفین مر موصی را رجوع در وصیت مادام که در حیواة باشد

خواه

خواه وصیت بمال باشد و خواه بولایت و جایز است رجوع در بعضی از وصیت چنانکه
جایز است در کل وصیت و منحصر نیست این رجوع نمودن در لفظ معین بلکه هر قبیل که از او
رجوع فهمیده شود رجوع است چنانکه موصی موصی به را بفروشد یا آنکه هبه نماید یا بصداق
زن بدهد یا آنکه موصی به را بخورد یا بدیگری بدهد که بخورد هرگاه موصی به طعام و میوه و مانند
این باشد یا آنکه موصی بگوید آنچه وصیت نموده ام از برای فلان وصیت کردم رجوع و همچنین
است هرگاه تصرف نماید در آن چیز بحیثیتی که اسم آن چیز بر طرف شود چنانکه گندم وصیت
نماید بجهت شخصی و بعد از آن گندم را آرد نماید یا آنکه وصیت نماید بآرد و بعد از آن خمیر
کند یا نان بپزد یا آنکه ممزوج سازد موصی به را بیک جنسی که تمیز نتوان نمود میانه
ایشان و مثل این که در این چند صورت گذشت رجوع است اما ثبوت وصیت بدانکه
شرط نیست در وصیت گواه گرفتن چه هرگاه که ورثه تصدیق نمایند که مورث ما چنین
وصیت کرده است حکم مینمایند بر قول ایشان و همچنین گواه شرط نیست هرگاه وصیت
نماید بیک شخص و وی را وصی خود سازد و متمکن باشد آن شخص کردن آن فعل که بوی وصیت
نموده است چه در اینصورت بر آن شخص واجب است کردن آن فعل و اگر چه با وی گواه نباشد بلی
سنت است گواه گرفتن بر وصیت بجهت دفع نزاع پس هرگاه نزاع واقع شود در این صورت
فقها رضوان الله علیهم اجمعین بطریق ثبوت یکی را چنین نقل نموده اند که اگر مال النزاع
مالست ثابت میشود بگواهی یک مرد و دو زن و یک مرد و قسم قبول کرده میشود گواهی یک زن در ربع
وصیت و سه زن در ثلثه ارباع وصیت و چهار زن در تمام وصیت در اینصورت احتیاج

به قسم خوردن موصی نیست و اگر ما به التنزاع ولایت است ثابت نمیشود ولایت مگر به شهادت
دو مرد عادل و قبول نیست شهادت زنان در این صورت اگرچه بسیار باشند خواه منفرد باشند
و خواه با مردان گواهی دهند و هم چنین ثابت نمیشود ولایت بیک گواه و قسم و قبول نیست
در وصیت گواهی غیر عدول مسلمین با اختیار اما جایز داشته اند فقهای رضوان الله علیهم
اجمعین با عدم عدول مسلمین قبول گواهی دو شخص از اهل ذمه را در وصیت بمال لیکن این دو شخص
از اهل ذمه میباید در دین خود صاحب امانت باشند و قبول نیست شهادت غیر اهل ذمه
از کفار بهر قسم که باشد سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین تمت الکتاب بعون الملک
الوهاب علی ید اضعف عباد الله زین العابدین ابن
خواجه علی معلم چرو رر الاصل تم فی یوم الاربعا نهم
شهر شوال المکرم فی شهور سنه لوی ئیل مطابق
سنه الف و مائة احد عشر من هجرة النبویة
المحمدیة علیه الف الف الثنا
والتحیة

الخط باقی والعمر فانی

یا ایها الذین اولوا الالباب ...

تفکر تفکر تفکر تفکر
بفهم

من مسایل الغریبة

دی سحر که سوی صحرا رفتم از بهر طواف … تا شود یکدم دلم از محنت عالم بری
عورتی دیدم نشسته در میان هفت مرد … هر زمان با هر یکی کردی عتاب دلبری
گفتمش نبود روا از روی شرع مصطفی … با چنین نامحرمان بنشینی ای رشک پری
گفت نامحرم نیند هر هفت از یک مادراند … کرده یک مادر مرا ایشان را شفقت مادری
دو برادر دو برادرزاده یک داماد و من … وان یکی شد بنده یک شوهر چو نیکو بنگری
اینچنین مشکل مرا افتاده است اندر جهان … گر جوابم را بگویی از علومت برخوری

الجواب

سایلی پرسید از ما چون جواب این سوال … لب گشودم بهر دفع عقده این قیل و قال
گفتم ار خواهی جواب این سوال ای مرد راه … یک زمانی گوش دار و بشنو ای نیکو خصال
بود سه عبد و مر ایشان را بدی یک مادری … بعد آن هم بندی آن ایام از ایام سال
از قضا گشتند اسیر و بستد ایشان را کسی … دو نفر را کرده ز ایشان عتق یک باقی بحال
خواجه را یک دختری و دختری از دختر ش … بعد در خانه به معتقها روان کردش وصال
خواجه را هم دو پسر شد زان کنیزک با مرور … که بفضل خود عطا کردش خدای لایزال
زین پسرها هم دو فرزند نرینه شد پدید … مادر و والد بدیشان شیر دادش یکدو سال
یک کنیزک مادر هر هفت تن از روی شرع … دور ضاع بیخ بطن فهم کن نیکو خصال
گشته این هر هفت تن با یکدیگر یار و شفیق … بعد از این زن هم چنین محرم شد ای باکمال
معتقان او را یکی شوهر یکی هم شد غلام … وان یکی داماد میباشد بحکم ذوالجلال

وان دو دیگر می شوند او را برادر از پدر / وان دو دیگر شد برادر زاده بفهم ای کلال

استماع بنده افتاده جواب از قاضی / راسخ فی العلم و عالم عامل و صاحب کمال

حل اخری

مادر ایشان کنیزک بود در اصل ای امام / بنده زاد و بس شد او از بندگی بکسر بری

عورتی بخرید او را داشت آن عورت پدر / دختری دیگر برادر دو پیش بد مادری

بعد از ان بهر پدر آن عورتک او را بخواست / دو پسر آمد از یشان همچو گلبرگ تری

باز از بهر برادر خواست بعد از افتراق / دو برادر زاده پیدا کرد او همچو پری

خواست عورت را یکی و دخترش را آن دگر / این جواب آن سوال است چونکه نیکو بنگری

توضیح این مسئله چنان توان کرد که خالد نام شخصی را فرض کردیم که کنیزی با غلام خریده باشد که کنیز مادر هر سه غلام بچه باشند پس ترتیب نظم ایشان شود خواجه کنیز زینب خالد والده زید و عمرو و بکر

معتق رباق هند لیلی خواجه دختر را و نوه خود را باین دو معتق داد
زید و عمرو بکر دختر خالد دختر هند

نابیل عمیس خواجه زینب را در حول کرد از دو پسرش یکی موسی یکی عیسی
شوهر هند شوهر لیلی

این هر دو که جدا شوند از هر کدام پسرش ابراهیم و اسمعیل و زینب ایشان را شیر داد پس ایشان پسر

رضاعی زینب شدند یعنی زینب هفت فرزند دارد از شوهر اول از شوهر ثانی
زید و عمرو و بکر یعنی خالد موسی و عیسی

دو پسر رضاعی که فرزند زاده او یند ابراهیم و اسمعیل زن معروضه هند نام دارد که این هر هفت

فرزند زینب محرم او یند نابیل عمرو بکس برادر برادر زاده
شوهر داماد غلام موسی و عیسی ابراهیم و اسمعیل

مسئله غریبه

یک شخص

یک شخص بماند است بماند است از و مال / خالش پسر عم شد و عمش پسر و خال

الجواب

بر خاطر تو کشف کنم صورت اینحال / تا حل شود این مسئله را موضع اشکال

شخصیست که شد مادر خالش زن عمش / پس شد او الد او کشت زن خال

و زجد و خالش بمثل چون پسر آید / خالش پسر عم شد و عمش پسر خال

شاید که شود صورت این مسئله روشن / بر وارث این شخص اگر قسم کنی مال

چون مادر مادر پسر آورد ز عمش / خالش پسر عم بود اندر همه اقوال

و ز جده و خالش بمثل چون پسر آید / عمش پسر خال بود در همه احوال

مسئله غریبه

تفهم

داشت یک شخص دو زن بی نظیر / هر دو بخوبی چو مه مستنیر

زان دو یکی مر پسر غیر را / از سر نادانی خود داد شیر

صورت مسایلی که از خاتم المجتهدین مولانا عبد الله البشتری قدس سره سوال شده او بخط خود جواب نوشته **مسئله** لو ارضعت الطفل ام امه او زوجة جده او جدة لابیه هل تحرم امه علی زوجها ام لا بینوا ما ینشر و ما لا ینشر علی التفصیل غفر الله لکم و لمن تبعکم **الجواب** لا یبعد القول بالحرمة فی جمیع هذه الصور و الاحوط ان یوقع الزوج طلاقا و لا یکتفی بمجرد حصول ما یظن به الانفساخ در صورتی که مادر زوجه ولد بنت را شیر دهد نشر حرمت میشود میان زوج و زوجه لانه لا ینکح اب المرتضع فی اولاد صاحب اللبن و لادة

ورضاعاً واگر مادر زوج ولد پسر را شیر دهد نشر حرمت نمیشود لانه لا یجوز ان ینکح
ام الاخ رضاعاً ۱۲۵ قال الشيخ لطف الله لحظ ما لعال فی حل قول هذا
الشاعر ما قال من مسئلة الرضاع وتحريم الزوجة الغير المرضعة فی المثال ان يكون
المرتضع ابن بنت الفحل من غير المرضعة اذ الرضيع حينئذ يصير ابنا للفحل فيصير زوجته
الغير المرضعة جدة ابنه وجدة الابن حرام لانها بحسب النسب اما ام للفحل واما زوجته
وكلاهما حرام كما لا يخفى لكن الذی لحظ ما لعال ان هذا الرضاع لا يحرم بحال لان الرضاع
لحمة كلحمة النسب فما يحرم من النسب يحرم مثله من الرضاع وجدة الابن نسبا اما
ام للزوج او للزوجة فانما يحرم من الرضاع اذا كانت الجدة حينئذ اما لاحدهما رضاعاً
وما صور ليس كذلك فتامل فانه لا يخلو عن اشكال والله اعلم بحقيقته كما
الشاعر تصور غير ذلك فليبرز من صبر الحال الخ الخارج من ادعى اليك السطر قال دام الله اسعاده

١٢٩